

داستان

موسی و خضر عليهما السلام

تألیف:

شیخ سعید عبدالعظیم

از علمای معروف مصر

عنوان کتاب:

داستان موسی و خضر

تألیف:

شیخ سعید عبدالعظیم

موضوع:

قصص و اعلام قرآن

نوبت انتشار:

اول (دیجیتال)

تاریخ انتشار:

دی (جدی) ۱۳۹۴ شمسی، ربیع الأول ۱۴۳۷ هجری

منبع:



این کتاب از سایت کتابخانه عقیده دانلود شده است.

www.aqeedeh.com

book@aqeedeh.com

ایمیل:

سایت های مجموعه موحدین

www.aqeedeh.com

www.mowahedin.com

www.islamtxt.com

www.videofarsi.com

www.shabnam.cc

www.zekr.tv

www.sadaislam.com

www.mowahed.com



contact@mowahedin.com

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

فهرست مطالب

۳ مقدمه
۷ مناسبت داستان
۹ ای علیم و دانا مرا علم و دانش بیاموز
۱۱ نخست: دلایل ارزش علم از کتاب الله
۱۶ فضل علم و اهل علم در احادیث پیامبر ﷺ
۲۳ گفته‌های دیگر بزرگان درباره علم
۲۸ سفر برای طلب علم
۲۹ علم چگونه حاصل می‌گردد؟
۳۳ صبر بر مشقتها و ادامه طلب
۳۵ تواضع و فروتنی در طلب علم
۳۷ ندانستی بگو نمی‌دانم
۳۹ علم و دانشی که هر مرد و زن مسلمان باید بداند
۴۱ علم عمل می‌طلبد
۴۵ آداب عالم و متعلم
۴۸ رفتار متعلم در مقابل عالم
۵۰ آیا باید متعلم نزد معلم مثل میت پیش غسل دهنده باشد؟
۵۲ علم آموزی فاضل از مفضول
۵۳ عالم و فقیه و مفتی برحق
۵۷ زیارت و دیدار اهل خیر و مجالست و همراهی با آنان

- ۵۹..... نگو: غلام من و کنیز من، بگو: خدمتکار من
- ۶۱..... شیطان مصلحت انسان را از یادش می برد.
- ۶۳..... توشه راه برداشتن با توکل منافات ندارد
- ۶۵..... آیا خضر علیه السلام نبی است یا ولی
- ۶۷..... علم لدنی
- ۷۳..... حقیقت و شریعت و ظاهر و باطن
- ۷۷..... اگر موسی و خضر علیهما السلام زنده می بودند راهی جز اتباع و پیروی از رسول الله صلی الله علیه و آله را نداشتند
- ۸۱..... نظری بر عقاید صوفیان
- ۸۴..... گمراهی های تصوف
- ۸۷..... تفسیر مسائل پیش آمده بین موسی و خضر علیهما السلام از دیدگاه امام ابن تیمیة رحمته الله
- ۸۹..... مدارا با فرمانروا برای حفظ مال یتیم
- ۹۰..... مسلمانان بر شرط خود پایبندند
- ۹۳..... فوائد متعلق به داستان دیوار دو یتیم در قصه موسی و خضر علیهما السلام
- ۹۳..... فوائد برگرفته از این داستان
- ۹۵..... انواع تأویل
- ۹۵..... تأویل در معنی اصطلاحی بر سه معنی مشترک اطلاق می شود
- ۹۸..... مسکین بودن علیرغم داشتن کشتی
- ۹۸..... رضایت در برابر قضاء
- ۱۰۱..... حفاظت از فرزندان با نیکوکار بودن پدران
- ۱۰۲..... آیا خضر علیه السلام تاکنون زنده است؟
- ۱۰۵..... خاتمه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مقدمه

إن الحمد لله نحمده ونستعينه ونستغفره، ونعوذ بالله من شرور أنفسنا وسيئات أعمالنا، من يهده الله فلا مضل له، ومن يضلل فلا هادي له وأشهد أن لا إله إلا الله وحده لا شريك له وأشهد أن محمداً عبده ورسوله.

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تُقَاتِهِ وَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنتُمْ مُسْلِمُونَ﴾ [آل عمران: ١٠٢]. «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، از خدا آن گونه که حق پروا کردن از اوست، پروا کنید؛ و زینهار، جز مسلمان نمیرید.»

﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَخَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا وَبَثَّ مِنْهُمَا رِجَالًا كَثِيرًا وَنِسَاءً وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي تَسَاءَلُونَ بِهِءَ وَالْأَرْحَامَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَيْكُمْ رَقِيبًا﴾ [النساء: ١]. «ای مردم، از پروردگارتان که شما را از «نفس واحدی» آفرید و جفتش را [نیز] از او آفرید، و از آن دو، مردان و زنان بسیاری پراکنده کرد، پروا دارید؛ و از خدایی که به [نام] او از همدیگر درخواست می‌کنید پروا نمایید؛ و زنهار از خویشاوندان مبرید، که خدا همواره بر شما نگهبان است.»

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَقُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا﴾ [يُصْلِحْ لَكُمْ أَعْمَالَكُمْ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ فَازَ فَوْزًا عَظِيمًا﴾ [الأحزاب: ٧٠-٧١]. «ای اهل ایمان! از خدا پروا کنید و سخن درست و استوار گوید* [خدا] اعمالتان را برای شما اصلاح کند و گناهتان را بر شما بیامرزد. و هرکس خدا و پیامبرش را اطاعت کند، بی‌تردید رستگاری بزرگی یافته است.»

اما بعد: همانا درست‌ترین سخن کتاب خداوند است و نکوترین ارشاد و راهنمایی ارشادات پیامبر صلی الله علیه و آله، و بدترین امور نو پدید آورنده هاینده و هر نو پدید آورده ایی بدعت و هر بدعتی گمراهی و هر گمراهی فرجامش دوزخ است.

سرگذشت موسی بن عمران علیه السلام با آن بنده صالح در مجمع البحرين، یکی از داستانهای سوره کُهِف است و سوره کُهِف از سوره‌های مکی است و یکی از پنج سوره ایست که با «الحمد لله» آغاز شده‌اند. و این سوره‌ها عبارتند از: فاتحه، انعام، کُهِف، سبأ، فاطر.

و حمد الله همان ثناء و ستایش خداوند با نامهای نکو و صفات والایش می‌باشد که در آن ارشادی است برای بندگان بر وجوب ستایش و به پاکی یاد کردن ذات خداوند. و همانگونه که آغاز سوره با ذکر توحید و یکتاپرستی است و با ذکر همان توحید پایان یافته است، آنجا که خداوند می‌فرماید: ﴿قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُوحَىٰ إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَهُكُمُ إِلَهٌُ وَاحِدٌ فَمَن كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا﴾ [الكُهِف: ۱۱۰]. یعنی: «بگو جز این نیست که من بشری هستم مانند شما، بر من وحی می‌شود (که بگویم) معبود شما معبودی یگانه است، و هر کس خواهان دیدار پروردگارش است پس باید اعمال شایسته انجام دهد و در عبادت پروردگارش کسی را شریک قرار ندهد».

دعوت در عهد مکی به نزول داستانهای اتمهای پیشین نیاز داشت تا ضمن اظهار صدق ادعای پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در دعوت مردم به سوی دین و هشدار و بیمی باشد برای منکران و کافران و بیانگر اصل و اساس دعوت و اینکه دین پسندیده نزد الله سبحانه و تعالی اسلام است و اما آنچه که تفاوت دارد تعدد شریعتهاست و شرع اسلام که آخرین و کاملترین شرع نازل شده خداوندی است بر همه ادیان سابق حاکم بوده و هیمنت دارد، کما اینکه در این داستانها مردم به مکارم اخلاق فرا خوانده شده‌اند.

سوره کهف در برگیرنده داستانها و مثلهای عبرت انگیز و آکنده از پند و اندرز است. مجموع داستانهای ذکر شده در این سوره با ذکر حکایت سجده فرشتگان در برابر آدم عَلَيْهِ السَّلَامُ پنج مورداند که به ترتیب ورود عبارتند از:

اول: حکایت اصحاب کهف که از آیه نهم آغاز می شود.

دوم: حکایت مرد صاحب دو باغ با دوستش که از آیه سی و دوم.

سوم: داستان سجده فرشتگان در برابر آدم عَلَيْهِ السَّلَامُ و امتناع ابلیس و نافرمانی از خداوند که از آیه پنجاهم آغاز می شود.

چهارم: قصه خضر عَلَيْهِ السَّلَامُ با موسی عَلَيْهِ السَّلَامُ که از آیه شصتم آغاز می شود:

﴿وَإِذْ قَالَ مُوسَى لِقَتْلِهِ لَا أَبْرَحُ حَتَّىٰ أَبْلُغَ مَجْمَعَ الْبَحْرَيْنِ أَوْ أَمْضِيَ حُقُبًا ﴿٦٠﴾﴾ [الکهف: ۶۰]. یعنی: «و یاد کن آنگاه که موسی به غلامش گفت از پا نخواهم نشست تا اینکه به مجمع بحرین برسم یا سالها عمر در طلب بگذارم».

پنجم: داستان ذوالقرنین که از آیه هشتاد و سوم آغاز می شود.

پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بر قرائت سوره کهف بویژه در روز جمعه تاکید کرده اند، حاکم از ابوسعید خدری رَضِيَ اللهُ عَنْهُ روایت می کند که پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: «مَنْ قَرَأَ سُورَةَ الْكَهْفِ فِي يَوْمِ الْجُمُعَةِ أَضَاءَ لَهُ مِنَ النُّورِ مَا بَيْنَ الْجُمُعَتَيْنِ».

یعنی: «هر کس سوره کهف را در روز جمعه بخواند برای او نوری مابین دو جمعه می افروزد».

پس می طلبد که آن را تلاوت کرد بالأخص در بهترین روزی که خورشید در آن طلوع کرده است، کما اینکه سزاوار است که آیاتی چند از این سوره مبارکه را حفظ نمود، بخاطر امر پیامبر علیه الصلاة والسلام بر خواندن آیات آغازین یا پایانی سوره کهف بر دجال، امام مسلم از نواس بن سمعان حدیثی روایت می کند که پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: «فَمَنْ أَدْرَكَهُ مِنْكُمْ فَلْيَقْرَأْ عَلَيْهِ فَوَاتِحَ سُورَةِ الْكَهْفِ».

یعنی: «هر کس که دجال را دریافت پس باید آیات آغازین سوره کهف را بر او (دجال) بخواند».

و همچنین امام مسلم از ابوالدرداء روایت می‌کند که نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «مَنْ حَفِظَ عَشْرَ آيَاتٍ مِنْ أَوَّلِ سُورَةِ الْكَهْفِ عُصِمَ مِنَ الدَّجَالِ - أَي مِنْ فِتْنَتِهِ»^۱.

یعنی: «کسی که ده آیه از اول سوره کهف را حفظ کند از فتنه دجال در امان می‌ماند». شعبه با استدلال به روایتی معتقد به حفظ ده آیه از آخر سوره و همام به ده آیه از اوائل سوره، و آنچه که واضح است از زمان خلقت آدم تا برپایی قیامت فتنه ایی عظیم‌تر و مصیبت بارتر از فتنه دجال نیست، و همه پیامبران امتهای خود را از فتنه دجال بر حذر داشته‌اند.

امام نووی رحمته الله علیه می‌گوید: سبب تأکید بر تلاوت سوره کهف نشانه‌ها و عجایبی است که در آیات نخستین و پایانی آن نهفته است که آنها را خوانده و در آنها تأمل کند فریب نیرنگ دجال را نخواهد... و قصه خضر با نبی الله موسی صلی الله علیه و آله از داستانهایی است که در قرآن تکرار نشده‌اند، و شامل فوائد و مسایل بسیاری است که شایسته توضیح و بیان است.

و حال با توکل و استعانت از خداوند یکتا که معبود برحق غیر از او نیست سخن را آغاز می‌کنیم.

سعید عبدالعظیم

۱- به تصحیح شیخ آلبنی رحمته الله علیه.

مناسبت داستان

سبب این حکایت در روایتی است که امام بخاری و مسلم از ابی بن کعب رضی الله عنه آورده‌اند که می‌گوید: شنیدم که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می‌فرماید: موسی در میان بنی اسرائیل مشغول سخنرانی بود که از او پرسیده شد: عالم‌ترین مردم کیست؟ در جواب گفت: من! اینجا بود که خداوند عزوجل او را معاقبه کرد زیرا علم این مسئله را به خداوند متعال ارجاع نکرده بود، لذا بر او وحی فرستاد که ای موسی! من بنده‌ایی دارم در مجمع البحرین که از تو عالم‌تر است، موسی فرمود: پروردگارا! چگونه می‌توانم به او برسم؟ خداوند جل و علا فرمود: ماهی‌ای را برداشته در زنبیلی قرار ده و پا در راه بگذار پس هر جا که ماهی را گم کردی، آن بنده ام همانجاست. ابن عباس رضی الله عنهما می‌گوید: وقتی که موسی و قومش به سرزمین مصر رسیدند، آنها را وارد شهر کرد. پس از اینکه رد آن دیار سکنی گزیدند، خداوند عزوجل به موسی علیه السلام امر نمود که نعمتهای خداوند را به قومش یادآور شود، موسی علیه السلام قومش را مورد خطاب داد و نعمتهای خداوند را که بر آنان ارزانی داشته بود یادآور شد از جمله نعمت نجات از دست فرعون و بهلاکت رسیدن دشمنانشان و بدست آوردن سرزمین فرعون و فرعونیان، سپس فرمود: خداوند با پیامبران سخن گفته و او را برای خود برگزیده است و محبت او را دل بندگانش نهاده، و آنچه را که از خداوند خواسته‌اید به شما عنایت نموده است و شما را بر سائر بندگانش برتری داده‌است، و به شما بعد از ذلت عزت داد و بعد از جهل و نادانی تورات، شخصی از میان قومش برخاست و گفت: آنچه را که گفتمی می‌دانیم، حال بگو: ای نبی خدا آیا کسی عالم‌تر از تو بر روی زمین هست؟ موسی علیه السلام فرمود: خیر، و خداوند هم از اینکه موسی علیه السلام دانستن چنین موضوعی را به خداوند عزوجل نسبت نداده است وی را معاتبه نمود، و جبریل علیه السلام را نزد موسی علیه السلام فرستاد تا به وی بگوید: که ای موسی چه می‌دانی که من علم و

دانش خود را کجا می‌نهم؟ بله ای موسی علیه السلام من بنده ایی دارم در مجمع البحرین که از تو عالم‌تر است. امام قرطبی می‌گوید: علماء درباره این جمله که او از تو داناتر است می‌گویند: یعنی: داناتر به احکام تفصیلی یک واقعه و حکم یک مسئله معین، نه مطلق اعلم‌تر بودن، به دلیل این گفته خضر علیه السلام به موسی علیه السلام: ای موسی! خداوند به تو علمی آموخته که من آنرا نمی‌دانم، کما اینکه به من علمی آموخته که تو از آن بی‌خبری، پس بنابراین گفته که هر یکی از دیگری داناتر است صحت دارد ولی نسبت به آنچه که هر یکی می‌داند و دیگری از آن بی‌خبر است، موسی علیه السلام چون این سخن بشنید، نفس پاک و همت عالیش مشتاق شد تا آنچه را که نمی‌دانست بداند و با کسی که گفته شده بود: وی عالم‌تر از توست ملاقات کند، و عزم جزم نمود و از بارگاه خداوندی عاجزانه خواست تا چگونه رسیدن به او را به وی بگوید، و خداوند نیز به وی دستور داد برای رسیدن به آن بنده صالح باید رخت سفر ببندد، و همچنین به موسی گفته شد: تا با خود ماهی برشته‌ای در سبیدی با خود بردارد، و هر جا که ماهی زنده شد و آنرا گم کرد آن فرزانه را آنجا خواهد یافت، موسی نیز چنین کرد و خدمتکار نوجوانش را برداشت و مشتاقانه و مجتهدانه پا به راه نهاد و چنین فرمود: ﴿لَا أَبْرُحُ حَتَّىٰ أَبْلُغَ مَجْمَعَ الْبَحْرَيْنِ أَوْ أَمْضِيَ حُقْبًا﴾ [الکهف: ۶۰]. «از پا نخواهم نشست تا اینکه به مجمع ابحرین برسم یا سالها عمر در طلب بگذارم».

ای علیم و دانا مرا علم و دانش بیاموز

دانایی چنان شرفی دارد که انسان به هر چیز که خواهد با علم تواند رسید هر کس طالب دنیا باشد وی را بدان نائل می‌گرداند و هر که هم در پی کسب آخرت باشد آنرا خواهد یافت، پس چه نیکو خواهد بود که انسان با تضرع به درگاه پروردگارش اینگونه دعا کند: «اللهم یا معلم ابراهیم الخیر علمنی، یا مفهم سلیمان فهمنی» یعنی: «بار الها! ای کسی که به ابراهیم خوبی را آموختی و به سلیمان فهم و درک عنایت نمودی به من علم و فهم و درایت بیاموز». زیرا خداوند متعال عالم و آگاه به هر چیزی است، هر چه را بوده و هست و خواهد بود را میداند و علمش بر همه چیز احاطه دارد و ذره ایی هم چه در آسمان و چه در زمین از علم خداوند پنهان نمی‌ماند.

شیخ حافظ حکمی در المعارج^۱ می‌گوید: از آنچه که خداوند برای ذات خود اثبات کرده آن است که خداوند عالم و آگاه به هر چیز و علمش دانشش بر همه اشیاء چه کلی و چه جزئی احاطه دارد و علیم بودن از صفات ذاتی باری تعالی و علم وی ازلی است، خداوند عزوجل از ازل می‌داند هم آنچه را که آفریده و هم حالات مخلوقات و ارزاق و اجلها و رفتار و کردار هر مخلوق و اینکه چه کسی سعادت‌مند و چه کسی شقاوت پیشه و چه کسی بهستی و کدامیک دوزخی خواهد بود، و خداوند عدد انفاس و لحظات زندگی و حرکات و سکناات هر شخص و اینکه هر حرکتی کجا و چگونه بوقوع پیوسته است را بخوبی می‌داند، هیچ علمی هر چند کوچک و باندازه مثقال ذره ایی هم باشد از علم خداوند پوشیده و پنهان نمی‌ماند چه در آسمانها و چه بر روی زمین و چه در دنیا و چه در آخرت، خداوند می‌فرماید: ﴿وَعِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ وَيَعْلَمُ مَا فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَمَا تَسْقُطُ مِنَ وَرَقَةٍ إِلَّا يَعْلَمُهَا وَلَا حَبَّةٍ فِي ظُلْمَتِ الْأَرْضِ وَلَا رَطْبٍ وَلَا يَابِسٍ إِلَّا

۱- به کتاب شرح أسماء الله الحسنی تألیف استاذ محمد حسین رجوع شود.

فِي كِتَابِ مُبِينٍ ﴿٥٩﴾ [الأنعام: ٥٩]. یعنی: «کلیدهای گنجینه‌های غیب نزد خداست، کسی جز خدا بر آن آگاهی ندارد و نیز آنچه در خشکی و دریاست را می‌داند و هیچ برگی فرو نمی‌افتد مگر آنکه او آن را می‌داند، و هیچ دانه‌ای در زیر تاریکیهای زمین و هیچ‌تر و خشکی در جهان نیست مگر آنکه در کتابی روشن (لوح محفوظ) ثبت است».

در داستان موسی و خضر عَلَيْهِمَا السَّلَام آمده است که خضر خطاب موسی عَلَيْهِ السَّلَام فرمود: «ای موسی از جانب خداوند به تو علمی آموخته شده است که من آنرا نمی‌دانم، و از جانب خداوند به من علمی رسیده است که تو را بر آن آگاهی نیست». در ادامه داستان آمده است که خضر گفت: «سوار بر کشتی شدیم در همین حین گنجشکی بر لبه کشتی بنشست و نوک در دریا فرو برد، خضر عَلَيْهِمَا السَّلَام به موسی عَلَيْهِمَا السَّلَام گفت: علم و دانش من و تو و همه خلایق در مقابل علم خداوند به همان اندازه نوک گنجشک است که آنرا در دریا فرو برد».

خطابی می‌گوید: علیم همان ذاتی است که عالم به اسرار و پوشیده‌هایی است که مخلوقات از درک و فهم آن عاجزند و علیم صیغه مبالغه علم در وصف کمال علم است. اسم علیم در قرآن کریم ۱۶۲ بار ذکر شده است.

در حدیثی حضرت عثمان رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ از پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نقل می‌کند که فرمود: «هر کس هنگامی که صبح می‌کند سه بار بگوید «بِسْمِ اللَّهِ الَّذِي لَا يَضُرُّ مَعَ اسْمِهِ شَيْءٌ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ»، تا غروب هیچ بلا و مصیبت ناگهانی بر سرش نخواهد آمد، و همین کلمات را اگر هنگام غروب بگوید تا صبح دچار هیچ بلای ناگهانی نخواهد شد»!

امام غزالی می‌گوید: ارزش انسان بسبب علم است از آنجایی که علم از صفات باری تعالی است، و لکن ارزشمندترین علم آن است که شناختش ارزشمند است، و اشرف معلومات خداوند متعال است، این است که شناخت الله تعالی افضلترین شناختهاست، و

شناخت سایر اشیاء نبوعی شناخت افعال خداوند متعال یا دانستن راه تقرب انسان به خداوند یا دانستن اموری است که انسان را در شناخت خداوند و تقرب به او کمک می‌کند. و هر شناختی خارج از این اطار از ارزش فراوانی برخوردار نیست.

نخست: دلایل ارزش علم از کتاب الله

(۱) خداوند سبحان اهل علم را ستوده و از آنها تعریف و تمجید نموده و فرموده:

﴿بَلْ هُوَ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ فِي صُدُورِ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَمَا يَجْحَدُ بِآيَاتِنَا إِلَّا الظَّالِمُونَ ﴿٤٩﴾﴾
 [العنكبوت: ۴۹]. یعنی: «بلکه این قرآن آیات روشن الهی است در لوح سینه آنان که از خدا نور علم و دانش یافتند و آیات ما را جز مردم ستمکار انکار نکنند»

(۲) نعمتهای خداوند بر انبیا فراوانند و بارزترین آنها نعمت علم می‌باشد، خداوند به پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می‌گوید:

﴿وَأَنْزَلَ اللَّهُ عَلَيْكَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَعَلَّمَكَ مَا لَمْ تَكُن تَعْلَمُ وَكَانَ فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكَ عَظِيمًا ﴿١١٣﴾﴾ [النساء: ۱۱۳]. یعنی: «و خداوند به تو این کتاب (قرآن مجید) و حکمت عطا فرمود و آنچه را که نمی‌دانستی به تو آموخت چه که خدا را با تو لطف و عنایت فراوان است»

و درباره موسی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می‌فرماید: ﴿وَلَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَاسْتَوَىٰ ءَاتَيْنَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا ﴿١٤﴾﴾ [القصص: ۱۴]. یعنی: «و آنگاه که (موسی) به مرحله عقل و رشد رسید و حد کمال یافت به او نعمت علم و حکم نبوت عطا نمودیم...».

و درباره یوسف صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می‌فرماید: ﴿وَلَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ ءَاتَيْنَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا ﴿٢٢﴾﴾ [یوسف: ۲۲]. یعنی: «و آنگاه که (یوسف) به سن رشد و کمال رسید ما به وی نعمت حکم نبوت و علم دانش عطا کردیم».

و درباره داود صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می‌فرماید: ﴿وَأَتَيْنَاهُ الْحِكْمَةَ وَفَصَّلَ الْخِطَابِ ﴿٢٠﴾﴾ [ص: ۲۰]. یعنی: «به او (داود) نبوت و نیروی درک حقائق و فیصله در قضاوت عطا کردیم»

و درباره سلیمان علیه السلام می فرماید: ﴿فَفَهَّمْنَاهَا سُلَيْمَانَ وَكُلًّا آتَيْنَاهَا حُكْمًا وَعِلْمًا﴾ [الأنبياء: ۷۹]. یعنی: «و ما آن (قضاوت) را با وحی به سلیمان آموختیم و به هر یک مقام حکمفرمایی و دانش عطا کردیم».

و در حق خضر علیه السلام می فرماید: ﴿فَوَجَدَا عَبْدًا مِّنْ عِبَادِنَا آتَيْنَاهُ رَحْمَةً مِّنْ عِنْدِنَا وَعَلَّمْنَاهُ مِمَّنْ لَّدُنَّا عِلْمًا﴾ [الکهف: ۶۵]. یعنی: «و در آنجا (مجمع البحرین) بنده ایی از بندگان ما را یافتند که به او رحمت و لطف خاصی عنایت کردیم و همچنین از جانب خود به او علم لدنی و اسرار الهی آموختیم».

۳) خداوند عزوجل نعمت علم را به بندگان یادآور شده و امر نموده تا شکر این نعمت را بجا آرند، می فرماید: ﴿كَمَا أَرْسَلْنَا فِيكُمْ رَسُولًا مِّنكُمْ يَتْلُو عَلَيْكُمْ آيَاتِنَا وَيُزَكِّيكُمْ وَيُعَلِّمُكُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُعَلِّمُكُم مَّا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ﴾ [البقرة: ۱۲۹-۱۵۲]. یعنی: «همچنان که پیامبری از خودتان را به میان شما فرستادیم که آیات ما را بر شما بخواند و شما را (از پلیدی و آلودگی جهل و شرک) پاک و منزه گرداند و به شما حکمت و شریعت می آموزد و آنچه را نمی دانستید، به شما می آموزد - پس مرا یاد کنید تا شما را یاد کنم، و شکر نعمت من را بجا آرید و کفران نعمت نکنید».

۴) خداوند آدم علیه السلام را بر ملائک برتری و فضیلت داد، و فرشتگان وقتی دانستند که آدم نامهای همه چیزها را می داند گفتند: ﴿قَالُوا سُبْحَانَكَ لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا إِنَّكَ أَنْتَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ﴾ [البقرة: ۳۲]. یعنی: «فرشتگان گفتند: (خداوندا) تو پاک و منزهی، ما را جز آنچه که تو به ما آموخته ایی هیچ دانشی نیست، تو دانا و حکیمی».

۵) علم و دانش یعنی زندگی و نور و جهل و نادانی یعنی مرگ و تاریکی، به دلیل این گفته خداوند که می فرماید: ﴿أَوْ مَن كَانَ مَيِّتًا فَأَحْيَيْنَاهُ وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ كَمَن مَّثَلُهُ فِي الظُّلُمَاتِ لَيْسَ بِخَارِجٍ مِّنْهَا﴾ [الأنعام: ۱۲۲].

یعنی: «آیا کسی که مرده (غرق در جهل و گمراهی) بود و ما او را زنده کردیم، و به او روشنی (دانش و دیانت بخشیدیم) تا با آن روشنی میان مردم سرافراز رود، مثل او مانند کسی است که در تاریکیها (ی جهل و گمراهی) فرو رفته و از آن بیرون شده نتواند».

مفسران گفته‌اند: یعنی قلبش بسبب جهل و گمراهی مرده و خداوند آن را با نور علم زنده ساخت، و ایمان را سبب نور و سرافرازی وی در میان مردم نمود.

۶) تأثیر نیروی علم بر دلها بیشتر از نیروی بدنی است، ابن عباس رضی الله عنهما می‌گوید: هر دلیل و برهانی در قرآن حجت است، زیرا خداوند فرموده: ﴿إِنَّ عِنْدَكُمْ مِّن سُلْطٰنٍ بِهٰذَا﴾ [یونس: ۶۸]. یعنی: «شما (ای کافران و مشرکان) بر قول خود هیچ دلیل (علمی و منطقی) ندارید».

۷) خداوند سبحان شکار سگ آموزش ندیده را مردار قلمداد و خوردن گوشت چنین شکاری را حرام و شکار سگ آموزش دیده را مباح قرار داده و فرموده:

﴿يَسْأَلُونَكَ مَاذَا أُحِلَّ لَهُمْ قُلْ أُحِلَّ لَكُمْ الطَّيِّبٰتُ وَمَا عَلَّمْتُمْ مِّنَ الْجَوَارِحِ مُكَلَّبِينَ تُعَلِّمُونَهُنَّ مِمَّا عَلَّمَكُمُ اللّٰهُ﴾ [المائدة: ۴]. یعنی: «ای پیغمبر از تو خواهند پرسید که بر آنها چه چیز حلال گردیده، بگو: برای شما همه پاکیزه‌ها حلال گردیده شده و نیز صید سگان و مرغان شکاری که به آنها آموزش (صید کردن) داده اید آنچه که خداوند به شما آموزش داده است (بوسیله عقل و فهمی که از جانب خداوند به شما داده شده)»

۸) در حالت جنگ همه مسلمانان به میدان نمی‌روند بلکه عده ایی باید برای تحصیل علم و تفقه در دین بمانند، خداوند می‌فرماید: ﴿وَمَا كَانَ الْمُؤْمِنُونَ لِيَنفِرُوا كَآفَّةً فَلَوْلَا نَفَرَ مِن كُلِّ فِرْقَةٍ مِّنْهُمْ طَآئِفَةٌ لِّيَتَفَقَّهُوْا فِي الدِّينِ وَلِيُنذِرُوْا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوْا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُوْنَ﴾ [التوبة: ۱۲۲]. یعنی: «شایسته نیست که مؤمنان همگی رهسپار جهاد شوند، پس چرا از هر فرقه ایی از آنان گروهی رهسپار نشدند تا دین را بیاموزند تا قوم خود را وقتی به سوی آنان بازگشتند بیم دهند، تا شاید آنان بترسند» (از کیفر الهی)

۹) علما استفاده کنندگان حقیقی از آیات خداوند متعالاند، الله تعالی می‌فرماید: ﴿وَتِلْكَ الْأَمْثَلُ نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ وَمَا يَعْقِلُهَا إِلَّا الْعَالِمُونَ﴾ [العنكبوت: ۴۳]. یعنی: «و ما این همه مثلها را برای مردم می‌زنیم (تا حقایق برای مردم روشن شوند) و لکن جز عالمان کسی دیگر آنها را درک نمی‌کند».

۱۰) علما هستند که خدا ترسند، خداوند سبحان می‌فرماید: ﴿إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ﴾ [فاطر: ۲۸]. یعنی: «جز این نیست که از اصناف بندگان تنها مردمان عالم و دانا مطیع و خداترسند». از همین رو وقتی به امام شعبی گفته شد: ای عالم! فرمود: عالم کسی است که از خداوند می‌ترسد.

۱۱) خداوند بندگان را امر نموده به علما رجوع کنند، و فرموده: ﴿فَسَأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾ [النحل: ۴۳]. یعنی: «اگر چیزی را ندانستید از اهل علم پرسید».

۱۲) خداوند به پیامبرش دستور داده که دعا کند و بگوید:

﴿وَقُلْ رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا﴾ [طه: ۱۱۴]. یعنی: «و بگو پروردگارا بر علم من بیفز».

۱۳) علم نعمت ارزشمندی است و شایسته است که به آن خوشحال شد، خداوند متعال می‌فرماید: ﴿قُلْ بِفَضْلِ اللَّهِ وَبِرَحْمَتِهِ فَبِذَلِكَ فَلْيَفْرَحُوا هُوَ خَيْرٌ مِمَّا يَجْمَعُونَ﴾ [یونس: ۵۸]. یعنی: «ای رسول به مردم بگو: شما باید به فضل و رحمت خدا شادمان و خوشحال شوید که آن بهتر از مال و ثروتی است که اندوخته می‌کنید» و فضل خداوند یعنی ایمان و رحمت او یعنی قرآن.

۱۴) کسی را که خداوند به نعمت علم آراسته بدرستی که خیر کثیری را به وی عنایت نموده است، خداوند فرموده: ﴿يُؤْتِي الْحِكْمَةَ مَنْ يَشَاءُ وَمَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا وَمَا يَدْرَأُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ﴾ [البقرة: ۲۶۹]. «فیض حکمت و دانش را به هر که خواهد عطا می‌کند و هر که را به حکمت و دانش بیاراید بتحقیق خیر وافری را به وی عنایت نموده است».

۱۵) خداوند کریم رفع درجات را چهار بار در قرآن مجید ذکر نموده که سه مورد آن درباره اهل علم و یکی درباره جهادکنندگان است، و همین فضل برای عزت و شرف اهل علم کافی است، خداوند می‌فرماید: ﴿يَرْفَعُ اللَّهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ﴾ [المجادلة: ۱۱]. «خداوند مقام اهل ایمان و دانشمندان عالم را (در دو جهان) رفعت می‌دهد».

۱۶) خداوند روز قیامت اهل علم را به گواهی دادن می‌طلبد نه دیگران را، می‌فرماید: ﴿وَقَالَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَالْإِيمَانَ لَقَدْ لَبِئْتُمْ فِي كِتَابِ اللَّهِ إِلَى يَوْمِ الْبَعْثِ فَهَذَا يَوْمُ الْبَعْثِ وَلَكِنَّكُمْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾ [الروم: ۵۶]. «آنان که از مقام علم و ایمان برخوردار بوده‌اند (خطاب به کافران و بدکاران) می‌گویند: شما در علم خداوند تا روز قیامت مهلت یافتید، و این هم روز قیامت، و لکن شما - آنجا این موضوع - را نمی‌دانستید».

۱۷) خداوند دوزخیان را به جهل و نادانی وصف نموده و می‌فرماید: ﴿وَقَالُوا لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ أَوْ نَعْقِلُ مَا كُنَّا فِي أَصْحَابِ السَّعِيرِ﴾ [الملک: ۱۰]. «و کافران گویند: اگر ما سخن پیامبران را (با گوش دل) می‌شنیدیم و یا گفته‌های آنان را از روی عقل و منطق می‌پذیرفتیم امروز از دوزخیان نمی‌بودیم» و وسایل دستیابی به علم قلب و سمع بصر انسان‌اند.

۱۸) خداوند به پیامبرش صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اطمینان خاطر می‌دهد که اهل علم به او ایمان می‌آورند، می‌فرماید: ﴿قُلْ ءَامِنُوا بِهِ ءَوْ لَا تُؤْمِنُوا إِنَّ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ مِنْ قَبْلِهِ إِذَا يُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ يَخِرُّونَ لِلْأَذْقَانِ سُجَّدًا﴾ [الاسراء: ۱۱۷] و يَقُولُونَ سُبْحَانَ رَبِّنَا إِنْ كَانَ وَعْدُ رَبِّنَا لَمَفْعُولًا ﴿۱۱۸﴾ [الاسراء: ۱۰۷-۱۰۸]. «بگو: شما ایمان بیاورید یا نیاورید (یکسان است) که البته آنهایی که پیش از این به مقام علم و دانش رسیده‌اند هر گاه این آیات بر آنان تلاوت شود در کمال خضوع و فروتنی سر طاعت بر حکم آن فرود آورند. و می‌گویند: پروردگار ما پاک و منزّه است البته وعدهٔ خدای ما حتماً محقق خواهد شد».

۱۰۹) عالم و جاهل برابر نیستند، خداوند می‌فرماید: ﴿قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ﴾ [الزمر: ۹]. «بگو (ای رسول): آنان که اهل علم و دانش‌اند با مردم جاهل و نادان یکسانند»

۱۱۰) این گواهی از جانب خداوند برای فخر و اعتزاز اهل علم کافی است، آنجا که خداوند می‌فرماید: ﴿شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَالْمَلَائِكَةُ وَأُولُو الْعِلْمِ قَائِمًا بِالْقِسْطِ﴾ [آل عمران: ۱۸]. «خداوند به یکتایی خود گواهی می‌دهد که جز ذات اقدس او خدایی نیست و فرشتگان و دانشمندان و علمای ربانی و منصف نیز به یکتایی او گواهی می‌دهند که غیر از ذات یگانه او خدایی دیگر نیست و او غالب و با حکمت است.»

فضل علم و اهل علم در احادیث پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم

۱) ابوهریره رضی الله عنه می‌گوید: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «مَا مِنْ رَجُلٍ يَسْأَلُ طَرِيقًا يَطْلُبُ فِيهِ عِلْمًا إِلَّا سَهَّلَ اللَّهُ لَهُ بِهِ طَرِيقَ الْجَنَّةِ وَمَنْ أَبْطَأَ بِهِ عَمَلُهُ لَمْ يُسْرِعْ بِهِ نَسَبُهُ»!
«هیچ مردی نیست که راهی را برای طلب علم بپیماید و مگر اینکه خداوند راهی را برای رسیدنش به بهشت هموار می‌سازد، هر که را عمل کند نماید نسب به او شتاب نبخشد.»

۲) ابوموسی اشعری رضی الله عنه از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم روایت می‌کند که فرمود: «مَثَلُ مَا بَعَثَنِي اللَّهُ بِهِ مِنَ الْهُدَى وَالْعِلْمِ كَمَثَلِ الْغَيْثِ الْكَثِيرِ أَصَابَ أَرْضًا، فَكَانَ مِنْهَا نَقِيَّةٌ قَبْلَتِ الْمَاءِ، فَأَنْبَتَتِ الْكَلَاءَ وَالْعُشْبَ الْكَثِيرَ، وَكَانَتْ مِنْهَا أَجَادِبُ أَمْسَكَتِ الْمَاءَ، فَفَنَعَ اللَّهُ بِهَا النَّاسَ، فَشَرِبُوا وَسَقَوْا وَزَرَعُوا، وَأَصَابَتْ مِنْهَا طَائِفَةٌ أُخْرَى، إِنَّمَا هِيَ قِيعَانٌ لَا تُمْسِكُ مَاءً، وَلَا تُنْبِتُ كَلَاءً، فَذَلِكَ مَثَلُ مَنْ فَهِمَ فِي دِينِ اللَّهِ وَنَفَعَهُ مَا بَعَثَنِي اللَّهُ بِهِ، فَعَلِمَ وَعَلَّمَ، وَمَثَلُ مَنْ

لَمْ يَرْفَعْ بِذَلِكَ رَأْسًا، وَلَمْ يَقْبَلْ هُدَى اللَّهِ الَّذِي أُزْسِلَتْ بِهِ! «مثل علم و هدایتی که خداوند عزوجل مرا بدان فرستاده است بسان باران فراوانی است که بر زمین فرو ریزد، بخشهایی از آن زمین آب را پذیرفت و گیاه و سبزه فراوانی رویاند، و بخشی دیگر بگونه‌ای بود که آب را نگه داشت و خداوند با آن آب به مردم نفع رساند که از آن نوشیدند و آبیاری کردند و کشت نمودند، و بخشهایی دیگر از آن زمین نه آب را نگه داشت و نه علف و گیاهی را رویاند، این مثال کسی است که علم دین حاصل نموده، و خداوند او را از آنچه که مرا بدان مبعوث ساخته بهره‌مند می‌سازد چه که هم خود می‌آموزد و هم به دیگران آموزش می‌دهد. و مثال کسیست که اعتنایی به دین نکرده و هدایت خداوندی را که مرا بدان فرستاده است نپذیرفته».

نبی اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ در این حدیث مردم را به سه گروه تقسیم کردند:

گروه اول: اهل حفظ و فهم که علم را در سینه‌ها حفظ نموده و آنرا درک کردند این گروه بمثابه همان زمینی می‌باشند که آب را پذیرفت.

گروه دوم: اهل حفظاند که از نعمت حفظ و نقل و ضبط آن برخوردارند ولی از فهم معانی و استنباط و استخراج احکام آن قاصراند و این گروه بمنزله زمینی است که آب را نگهداشت ولی علف و گیاهی نرویاند.

گروه سوم: کسانی‌اند که از نعمت علم محروم‌اند چه از لحاظ حفظ و فهم و چه از لحاظ روایت و درایت و اینها همان اشقیاء و نگوینختانند و مثالشان بمنزله زمین هموار و صاف است که نه آب را نگه می‌دارد و نه گیاه علفی را می‌رویاند.

۳) ابوهریره رضی الله عنه از نبی اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ روایت می‌کند که فرمود: «مَا مِنْ قَوْمٍ يَجْتَمِعُونَ فِي بَيْتٍ مِنْ بُيُوتِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ يَقْرَأُونَ وَيَتَعَلَّمُونَ كِتَابَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ يَتَدَارَسُونَهُ بَيْنَهُمْ إِلَّا حَفَّتْ بِهِمُ الْمَلَائِكَةُ وَغَشِيَتْهُمُ الرَّحْمَةُ وَذَكَرَهُمُ اللَّهُ فِيمَنْ عِنْدَهُ وَمَا مِنْ رَجُلٍ يَسْلُكُ

طَرِيقًا يَلْتَمِسُ بِهِ الْعِلْمَ إِلَّا سَهَّلَ اللَّهُ لَهُ بِهِ طَرِيقًا إِلَى الْجَنَّةِ وَمَنْ يُبْطِئُ بِهِ عَمَلُهُ لَا يُسْرِعُ بِهِ نَسَبُهُ».

یعنی: «نیست هیچ قوم و گروهی که در خانه‌ای از خانه‌های خداوند گرد هم جمع شوند تا میان خود قرآن را تعلیم و تدریس کنند مگر اینکه فرشتگان آنها را گرد خود گرفته و رحمت آنها را می‌پوشاند و سکون و آرامش بر آنها فرود می‌آید، خداوند در ملاّ اعلی از آنها یاد می‌کند، و هیچ مردی نیست که از پی علم پا به راهی بگذارد مگر آنکه خداوند راه رسیدن به بهشت را برایش آسان می‌گرداند و هر که را که عملش او را به جایی نرساند، بداند که نسبش هم وی را بجایی نخواهد رساند».

۴) از عثمان رضی الله عنه روایت است که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «خَيْرُكُمْ مَنْ تَعَلَّمَ الْقُرْآنَ وَعَلَّمَهُ»^۱.

«بهترین شما کسی است که قرآن را بیاموزد و به دیگران آموزش دهد» و نزد سفیان ثوری (تابعی جلیل القدر) قرائت قرآن از غزوه‌های جانبی پسندیده‌تر بود.

۵) ابوهریره رضی الله عنه می‌گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «إِذَا مَاتَ الْإِنْسَانُ انْقَطَعَ عَنْهُ عَمَلُهُ إِلَّا مِنْ ثَلَاثَةٍ أَشْيَاءَ: مِنْ صَدَقَةٍ جَارِيَةٍ أَوْ عِلْمٍ يُنْتَفَعُ بِهِ أَوْ وَلَدٍ صَالِحٍ يَدْعُو لَهُ»^۲.

یعنی: «هر گاه انسان بمیرد عملش قطع می‌شود مگر از سه چیز: از صدقه جاریه، از علمی که دیگران از آن سود برند، از فرزند صالحی که برای او دعا کند».

۶) از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت صحیحی نقل شده که خطاب به علی رضی الله عنه فرمود: «لَأَنْ يَهْدِيَ اللَّهُ بِكَ رَجُلًا وَاحِدًا خَيْرٌ لَكَ مِنْ أَنْ يَكُونَ لَكَ حُمْرُ النَّعَمِ».

«اینکه خداوند عزوجل بدست تو یک انسانی را هدایت دهد برایت از حُمْر النعم بهتر است». حمر النعم یعنی شتران ماده محبوب‌ترین مال نزد عرب بود.

۱- روایت بخاری.

۲- متفق علیه.

۷) امام مسلم از ابوهریره رضی الله عنه روایت می‌کند که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «مَنْ دَعَا إِلَى هُدًى كَانَ لَهُ مِنَ الْأَجْرِ مِثْلُ أُجُورِ مَنْ تَبِعَهُ لَا يَنْقُصُ ذَلِكَ مِنْ أُجُورِهِمْ شَيْئًا وَمَنْ دَعَا إِلَى ضَلَالَةٍ كَانَ عَلَيْهِ مِنَ الْإِثْمِ مِثْلُ آثَامِ مَنْ تَبِعَهُ لَا يَنْقُصُ ذَلِكَ مِنْ آثَامِهِمْ شَيْئًا».

یعنی: «هر کس مردم را به راه هدایت دعوت کند مانند اجر و پاداش کسانی را می‌برد که از او پیروی کرده‌اند بی آنکه از اجر و پاداش آنان چیزی کاسته شود، و هر کس هم به گمراهی دعوت کند به اندازه کسانی از که از او (در گمراهی) پیروی کرده‌اند گناه کسب کرده است بی آنکه چیزی از گناهانشان کاسته شود».

۸) از ابوامامه رضی الله عنه روایت است که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ وَأَهْلَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ حَتَّى الثَّمَلَةَ فِي جُحْرِهَا وَحَتَّى الْحُوتَ لِيُصَلُّوا عَلَى مُعَلِّمِ النَّاسِ الْخَيْرِ ثُمَّ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص: فَضَّلْتُ الْعَالِمَ عَلَى الْعَابِدِ كَفَضَّلِي عَلَى أَدْنَاكُمْ»^۱.

یعنی: «همانا خداوند متعال و فرشتگانش و اهل آسمان و زمین و حتی مورچگان در سوراخ و ماهیان در دریا بر کسانی که به مردم خیر و نیکی می‌آموزند درود می‌فرستند، سپس فرمود: فضیلت عالم بر عابد بسان فضیلت من بر ادنی‌ترین فرد شماس است».

۹) ابودرداء رضی الله عنه از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت می‌کند که فرمود: «مَنْ سَلَكَ طَرِيقًا يَبْتَغِي فِيهِ عِلْمًا سَلَكَ اللَّهُ بِهِ طَرِيقًا إِلَى الْجَنَّةِ وَإِنَّ الْمَلَائِكَةَ لَتَضَعُ أَجْنِحَتَهَا رِضًا لَطَالِبِ الْعِلْمِ وَإِنَّ الْعَالِمَ لَيَسْتَغْفِرُ لَهُ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ حَتَّى الْحَيَاتَانِ فِي الْمَاءِ وَفَضَّلَ الْعَالِمَ عَلَى الْعَابِدِ كَفَضَّلَ الْقَمَرَ عَلَى سَائِرِ الْكَوَاكِبِ إِنَّ الْعُلَمَاءَ وَرَثَةُ الْأَنْبِيَاءِ إِنَّ الْأَنْبِيَاءَ لَمْ يُورَثُوا دِينَارًا وَلَا دِرْهَمًا إِنَّمَا وَرَثُوا الْعِلْمَ فَمَنْ أَخَذَ بِهِ أَخَذَ بِحِطِّ وَافِرٍ»^۲.

یعنی: «هر کس راهی را پیش گیرد که علمی را حاصل کند خداوند راه رسیدن به بهشت را برایش آسان می‌سازد، و همانا فرشتگان بخاطر رضایتی که از کارش دارند

۱- روایت ترمذی.

۲- روایت ابوداود و ترمذی.

بالمایشان را برای طالبان علم می‌گسترانند، و همه کسانی که در زمین و آسمانند حتی ماهیان در آب برای عالم آموزش می‌طلبند، و فضیلت عالم برعابد مانند فضیلت ماه بر سایر ستارگان است، و انبیاء از خود دینار و درهم را به ارث نگذاشته‌اند، و آنچه که بر جای گذاشته‌اند علم است، و هر کس این ارث را بردارد بهره بزرگی را برداشته است.»

(۱۰) ابوهریره رضی الله عنه از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم روایت می‌کند که فرمود: «إِنَّ الدُّنْيَا مَلْعُونَةٌ مَلْعُونٌ مَا فِيهَا إِلَّا ذِكْرَ اللَّهِ وَمَا وَالَاهُ وَعَالِمًا أَوْ مُتَعَلِّمًا». امام ترمذی می‌گوید: این حدیث نیکویی است.

یعنی: «دنیا و آنچه در دنیا است مذموم و ناپسند است، بجز یاد خدا و آنچه سبب رضای خداست و عالم و متعلم بودن».

(۱۱) ابن مسعود رضی الله عنه از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نقل می‌کند که فرمود: «نَضَرَ اللَّهُ أَمْرًا سَمِعَ مَقَالَتِي فَوَعَاهَا وَحَفِظَهَا وَبَلَّغَهَا فَرُبَّ حَامِلٍ فِقْهٍ إِلَى مَنْ هُوَ أَفْقَهُ مِنْهُ». یعنی: «خداوند شاد و خرم گرداند شخصی را که سخن مرا شنید و آنرا فهمید و حفظ کرد و آنرا به دیگران ابلاغ کرد، چه بسا افرادی باشند که علمی از دین را برداشته و آنرا به افراد داناتر از خود رسانده‌اند».

(۱۲) انس رضی الله عنه می‌گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «مَنْ خَرَجَ فِي طَلَبِ الْعِلْمِ فَهُوَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ حَتَّى يَرْجِعَ»^۲.

یعنی: «کسی که برای طلب علم بیرون رود پا در راه خدا گذاشته است تا اینکه برگردد».

۱- روایت ترمذی.

۲- روایت مسلم و ابوداود.

۱۳) ابو مسعود انصاری روایت می‌کند که پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: «الدَّالُّ عَلَى الْخَيْرِ لَهُ مِثْلُ أَجْرِ فَاعِلِهِ»^۱. یعنی: «ارشاد کنندگان به خیر و نیکی اجر و پاداشی مثل عمل کنندگان به آن دارند».

۱۴) عبدالله بن مسعود رضی الله عنه می‌گوید: رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: «لَا حَسَدَ إِلَّا فِي اثْنَتَيْنِ رَجُلٌ آتَاهُ اللَّهُ مَالًا فَسَلَّطَهُ عَلَى هَلَكْتِهِ فِي الْحَقِّ وَرَجُلٌ آتَاهُ اللَّهُ حِكْمَةً فَهُوَ يَقْضِي بِهَا وَيُعَلِّمُهَا»^۲.

یعنی: «غبطه خوردن بجز در دو چیز جائز نیست، (یکی) خداوند به شخصی مالی عنایت کرده و او را در مصرف کردن آن در راه حق قدرت داده است و مردی که خداوند به او حکمت مرحمت کرده و او بوسیله آن میان مردم قضاوت می‌کند و به دیگران تعلیم می‌دهد» و حکمت یعنی علم و بینش دین و یا علم سنت یا اطاعت و فرمانبری خداوند.

۱۵) جابر رضی الله عنه می‌گوید: رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: «النَّاسُ مَعَادِنٌ، خِيَارُهُمْ فِي الْجَاهِلِيَّةِ خِيَارُهُمْ فِي الْإِسْلَامِ، إِذَا فَفَّهُوا»^۳.

یعنی: «انسانها مانند معدن‌اند (خوب و بد دارند) شایسته‌های آنها در دوران جاهلیت، در اسلام نیز شایسته‌اند اگر علم و فقه دین حاصل کنند».

۱۶) عبدالله بن عمرو بن العاص رضی الله عنه می‌گوید: رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: «بَلَّغُوا عَنِّي وَلَوْ آيَةً، وَمَنْ كَذَبَ عَلَيَّ مُتَعَمِّدًا فَلْيَتَّبِعُوا مَقْعَدَهُ مِنَ النَّارِ» یعنی: «ابلاغ کنید (به دیگران) از سوی من هر چند که یک آیه باشد، هر که عمدتاً و از روی قصد بر من دروغ ببندد باید خود را برای جایگاهش در دوزخ آماده سازد».

۱- روایت ترمذی.

۲- متفق علیه.

۳- متفق علیه.

۱۷) نبی اکرم صلی الله علیه و آله عالمان را بر دیگران مقدم می‌داشت و فرمود: «يَوْمَ الْقَوْمِ أَقْرَبُهُمْ لِكِتَابِ اللَّهِ فَإِنْ كَانُوا فِي الْهَجْرَةِ سَوَاءً فَأَعْلَمُهُمْ بِالسُّنَّةِ، فَإِنْ كَانُوا فِيهَا سَوَاءً فَأَقْدَمُهُمْ إِسْلَامًا».

یعنی: «باید پیشنمازی را کسی به عهده گیرد که قرآن را بهتر می‌خواند و می‌داند، اگر (دو شخص) در قراءت در یک سطح بودند، آن کسی شایسته‌تر است که به سنت پیامبر صلی الله علیه و آله عالم‌تر و پایبندتر است، و اگر در این رتبه هم برابر بودند پس قدیمی‌ترین آنها در اسلام آوردن امامت مردم را بر عهده گیرد».

۱۸) پیامبر صلی الله علیه و آله درباره طلاب علم سفارش به نیکی کرده است، مروی است که عده ایی از اصحاب نزد دیگر صحابی جلیل و یکی از راویان احادیث پیامبر صلی الله علیه و آله یعنی ابوسعید خدری می‌آمدند سفارش و وصیت رسول اکرم صلی الله علیه و آله را درباره جویندگان علم متذکر می‌شد و می‌گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده: «إِنَّ النَّاسَ لَكُمْ تَبِعٌ وَإِنَّ رَجَالًا يَأْتُونَكُمْ مِنْ أَفْطَارِ الْأَرْضِينَ يَتَفَقَّهُونَ فِي الدِّينِ فَإِذَا أَتَوْكُمْ فَاسْتَوْصُوا بِهِمْ خَيْرًا» یعنی: «مردم از شما پیروی می‌کنند، و مردانی از اطراف و اکناف زمین برای فراگیری علم دین نزد شما می‌آیند، پس هر گاه نزد شما آمدند به هم دیگر سفارش کنید تا با آنها به نیکی و خوبی رفتار کنند»

۱۹) عمر رضی الله عنه نقل می‌کند که نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «إِنَّ اللَّهَ يَرْفَعُ بِهَذَا الْكِتَابِ أَقْوَامًا وَيَضَعُ بِهِ الْآخَرِينَ».

یعنی: «همانا خداوند متعال با این کلام (قرآن مجید) عده ایی را عزت و رفعت می‌دهد (یعنی کسانی که علم آنرا فراگرفته و به دیگران می‌رسانند) و عده دیگری را بر زمین می‌زد و بی ارزش می‌سازد (کسانی که به قرآن و علم آن اعتنا نکنند)». از ابن عباس رضی الله عنهما روایت شده که گفته: «اصحاب مجلس عمر رضی الله عنه و مشاورانش فقهاء و دانشمندان دین بودند چه پیر و چه جوان»

ابو عمر بن عبدالبر می‌گوید: علماء در قدیم احادیث فضائل را بدون سخت گیری از همه روایت می‌کردند، و راویان چنین احادیثی را مانند راویان احادیث احکام مورد نقد بررسی قرار نمی‌دادند.

گفته‌های دیگر بزرگان درباره علم

۱- علی بن ابی طالب علیه السلام می‌گوید: مردم سه گروه‌اند:

نخست: عالم ربانی و خداترس، دوم: متعلمی که در پی علمی است که باعث نجات و سربلندی او شود و گروه سوم: عامه مردم و جهال اند که هیچ چیز نمی‌دانند و هر صدایی را که بشوند از پی آن براه می‌افتند (تشخیص خوب و بد را نمی‌دهند) باد به هر سو بوزد با آن همراهند، نوری از علم بر نگرفته‌اند و به ستون محکمی تکیه نکرده‌اند. علم نکوتر از حال است علم از تو پاسدار می‌کند ولی تو از مال، علم با انفاق آن به دیگران افزایش می‌یابد ولی مال با انفاق و خرج کردن کم می‌شود، عالم حکم می‌کند ولی بر مال حکم می‌شود، و محبت علم جزو دین است.

۲- معاذ بن جبل صحابی جلیل رسول الله صلی الله علیه و آله می‌گوید: «علم را بیاموزید زیرا علم خدا ترسی می‌آورد، طلب علم عبادت است و تدریس آن تسبیح و جستجو کردن آن جهاد و آموختن آن به کسانی که نمی‌دانند صدقه و بخشش آن به اقرباء و خویشاوندان تقرب الی الله است، علم همدم و مونس انسان در تنهایی و رفیق در خلوت، علم راهنمایی است در دین، و آموزنده صبر بر شدت و سختی، خداوند عزوجل بوسیله این علم به عده ایی عزت و مکانت می‌بخشد و آنها را رهبران و سروران امت قرار می‌دهد تا دیگران به آنها اقتدا کنند و آنها راهنمایان مردم‌اند و مردم پیرو راه آنان، علم انسان را به منزلت ابرار و درجات عالی می‌رساند. تفکر در علم معادل با روزه است و درس و تدریس آن معادل با قیام شب، با علم خداوند به نیکویی اطاعت و به نیکویی عبادت می‌شود، با علم توحید و عظمت خداوند بیان می‌شود، با علم صله رحم می‌شود و با آن

حلال و حرام شناخته می‌شوند، علم پیشواست و عمل پیرو آن، نیکبختان از علم برخوردار می‌شوند و نگون بختان از آن محروم.

۳- ابو درداء رضی الله عنه می‌گوید: هر کس معتقد باشد بیرون رفتن برای علم جهاد نیست عقل و پندارش ناقص است.

۴- ابن مسعود رضی الله عنه می‌گوید: علم را فرا بگیرید پیش از آنکه از میان شما برداشته شود و از بین برود و از بین رفتن علم با از بین رفتن علماست، سوگند به ذاتی که جان من در دست اوست. البته مردانی که در راه خدا کشته شدند آرزو و تمنا می‌کنند که خداوند آنها را در زمره علماء مبعوث کند وقتی می‌بینند که علماء از چه قدر و منزلتی برخوردارند، و هیچ کس نیست که عالم به دنیا بیاید بلکه علم با فراگیری و تعلم حاصل می‌گردد.

۵- لقمان به پسرش گفت: «با علماء نشست و برخاست کن و پا در رکاب آنان بنه، زیرا خداوند سبحان دلها را با نور حکمت زنده می‌گرداند آنگونه که آب آسمان زمین را زندگی می‌بخشد».

۶- حسن بصری رضی الله عنه می‌گوید: اگر علماء نمی‌بودند مردم مثل چهارپایان می‌زیستند.
۷- برخی از گذشتگان می‌گفتند: اگر بر من روزی بگذرد که در آن بر علم من افزوده نشود، خورشید آن روز برای من با برکت نباشد. و همچنین گفته‌اند: کسی که علم را از دست داده چه چیزی را دریافته و کسی که علم را دریافته چه چیزی را از دست داده است.

۸- از عبدالله بن مبارک عالم و مجاهد معروف پرسیده شد که: بهترین مردم چه کسانی‌اند؟ فرمود: علماء، گفته شد: از پادشاهان فرمانروایان چه کسی؟ فرمود: فرمانروایان زاهد و پارسا، پرسیده شد پس انسانهای پست چه کسانی‌اند؟ فرمود: کسی که با دین ارتزاق کند و دین را مایه کسب و شکم پروری کند.

۹- از حسن بصری نقل شده است که فرموده: هر کس بابی از علم را فرا بگیرد و به آن عمل کند برای او از دنیا و آنچه در آن هست نیکوتر است.

۱۰- ابو عمیر الطوری اَبان بن سلیم می‌گوید: یک سخن حکمت آموز که از برادرت به تو رسد بهتر از مالی است که به تو ببخشد زیرا مال سبب طغیان و سرکشی‌ات می‌گردد ولی سخن نیک تو را هدایت و ارشاد می‌کند.

۱۱- و همچنین از حسن بصری روایت شده که فرموده: دنیا همه تاریکی است مگر مجالس علماء.

۱۲- از عالمی دیگر روایت شده که فرموده: مثال عالم در یک شهر و آبادی بمثابة چشمه آب شیرین در آن شهر است.

۱۳- در روایتی دیگر از عبدالله بن مبارک آمده است که می‌گوید: به سلیمان بن داود اختیار داده شد که از میان علم و پادشاهی یکی را برگزیند، و ایشان علم را برگزید، و خداوند به پاس این انتخاب نیک سلیمان عَلَيْهِ السَّلَام نعمت علم و پادشاهی را یکجا به ایشان عنایت نمود.

۱۴- حسن بصری رحمه الله علیه در تفسیر این آیه شریفه: ﴿رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ﴾ [البقرة: ۲۰۱]. می‌گوید: حسنه در دنیا یعنی علم و عبادات، حسنه در آخرت یعنی بهشت.

۱۵- ابن مسعود رضی الله عنه هر گاه جوانان را می‌دید که در پی علم و دانش‌اند می‌فرمود: خوش آمدید ای چشمه‌های حکمت و چراغهای تاریکیها، ای صاحبان لباسهای بالیده و دلها شاد و تر و تازه، پایندگان خانه‌ها و گل و ریحان هر قبیله.

۱۶- از سخنان حکمت انگیز داود عَلَيْهِ السَّلَام: علم در سینه بسان چراغ در خانه است، به یکی از حکمای نخستین گفته شد: بر عالم و دانشمند کسب و اقتباس چه چیزی شایسته است؟ فرمود: آن چیزی که اگر کشتی‌اش غرق شود با او شنا کند. و دیگری گفت: هر کس علم را لگام قرار دهد مردم او را امام قرار می‌دهند، و هر کس به حکمت معروف و شناخته شود چشمها به او به دیده وقار می‌نگرند.

و عبدالملک بن مروان خلیفه اموی به فرزندانش گفت: ای فرزندانم علم و دانش فرا گیرید زیرا در توانگری برایتان کمال است و در تهی دستی برایتان مال است.

۱۷- معتمر بن سلیمان می گوید: زمانی که من درکوفه بودم پدرم در نامه‌ای به من چنین نوشت، ای فرزندم کاغذ بخر و احادیث را بر آن بنویس زیرا علم می ماند و دینارها فنا می شوند. اسماعیل بن جعفر بن سلیم هاشمی می گوید: تعجب می کنم از کسی که علم را می نگارد و نفس او را به طلب مال وا می دارد.

بعضی از علماء گفته اند: از آثار ارزش و فضل علم این است که به هر کس نسبت داده شود خوشحال می گردد گرچه از اهل آن نباشد، و علم از هر که نفی شود و به او نسبت جهل دهند بر او گران تمام شده و احساس حقارت می کند گرچه که جاهل و نادان باشد.

۱۸- جعفر بن محمد (جعفر صادق علیه السلام) می گوید: والاترین درجه کمال تفقه در دین و شکیبایی بر رنج و مشقتها و تدبیر امور زندگی است، و فرمود: موت هیچ کس، ابلیس را بمانند موت عالم و فقیه خوشحال نمی کند، یکی از حکماء می گوید: از ادله فضیلت و شرافت عالمان این است که مردمان دوست دارند از آنها اطاعت کنند، و گفته اند: علم بالاترین حَسَب و ادب و جوانمردی بالاترین نَسَب است، و همچنین گفته شده است: مثال علماء و دانشمندان مانند آب است هر جا بیفتد سود می رساند.

۱۹- ابوالأسود الدؤلی (نحوی معروف) می گوید: پادشان فرمان روایان بر مردم اند و علماء فرمان روایان بر ملوک و پادشاهان، به بزرگمهر گفته شد: چه کسی از فضیلت و برتری بیشتری برخوردار است اغنیاء یا علماء؟ گفت: علما، گفته شد: پس چرا علماء در خانه توانگران و اغنیاء می روند؟ گفت: به خاطر اینکه علماء فضل غنی را می شناسند ولی اغنیاء از فضل علماء بی خبرند، بعضی از حکماء گفته اند: برترین و والاترین علمی که برای بدست آوردن آن سعی و تلاش و با دیگران برسد آن رقابت شود علمی است که بر دینداری و نحوت و جوانمردی انسان بیفزاید.

۲۰- مُبَرِّد (صاحب کتاب الکامل) می گوید: گفته اند: علم را بیاموزید زیرا علم راهنمای بسوی دین، و هشیار کننده مردان، و همدم هنگام ترس و وحشت و همراه انسان در غربت، و وصل کننده انسان به دیگران در مجالس و سبب جلب مال و وسیله ای است برای رفع نیازها.

و عبدالله بن مقفع می گوید: علم را در هر صورت بطلبید اگر پادشاه باشید بر وجهه تان می افزاید، و اگر از عامه بودید می توانید بخوبی زندگی کنید و گفته شده است: سه چیزاند که صاحبان آن باید سروری کنند: فقه، امانت داری و ادب.

به لقمان حکیم گفته شد: افضلترین مردم چه کسی است؟ گفت: مؤمن عالم و دانا که اگر خیری از او طلبیده شود یافت می شود. حجاج ثقفی به خالد بن صفوان گفت: سرور اهل بصره کیست؟ در جواب حجاج گفت: حسن (بصری) حجاج گفت: چگونه چنین چیزی ممکن است در حالی که او غلام آزاد شده ایست؟ گفت: مردم در امور دین به او نیاز دارند و او از مال و دنیای آنها بی نیازی می کند، هیچ یک از اشراف بصره را ندیده ام مگر اینکه سعی می کند تا در حلقه درس او شرکت کند و به سخنان او گوش فرا دهد و علمش را بنگارد، حجاج گفت: سوگند به خدا که سخن درست همین است.

۲۱- کعب می گوید: خداوند عزوجل به موسی عَلَيْهِ السَّلَامُ وحی نمود که: خیر و نیکی را بیاموز و به دیگران آموزش بده زیرا من قبر آموزش دهندگان علم و کسانی را که در پی یادگیری علم هستند را برایشان منور می سازم تا در آن دچار وحشت نشوند، شخصی در نامه ای به برادرش نوشت: بدان که به تو علم داده شده است پس نور علمت را با تاریکیهای گناه خاموش مگردان تا در تاریکیهای روزی که اهل علم و معرفت با نور علمشان به سوی بهشت گام بر می دارند از قافله عقب بمانی.

و گفته اند: «هیچ شخصی به برادرش هدیه ای ارزشمندتر از سخن حکمت آموزی نداده است که خداوند بوسیله آن بر هدایتش بیفزاید و ناگواری را از او دور گرداند».

سفر برای طلب علم

نبی الله موسی علیه السلام برای گوش فرا دادن به سخنان خضر علیه السلام و افزودن علمش رنج سفر بجان خرید و رخت سفر بر بست، و این راه و رسم صالحین است.

امام قرطبی می‌گوید: از این داستان بر می‌آید که عالم برای ازدیاد علم و معرفتش رخت سفر ببندد و در این راه می‌تواند از یار و خادمی طلب کمک کند، و فرصت دیدار با علماء و فضلاء را غنیمت شمارد اگر چه خانه و کاشانه آنها دور باشد، روش و سنت گذشتگان صالح و نیکوکار چنین بوده است. و بسبب سفر است که مسافران به بهره و سود برتر نائل می‌شوند و به سعی کامیابی دست می‌یابند و قدمهایشان در علم راسخ و شهره وصیت شان بر زبانها می‌افتد و به اجر و پاداش و عزت کرامت می‌رسند.

امام بخاری رحمته الله علیه می‌گوید: جابر بن عبدالله مسیر یک ماه را برای سفر به سوی عبدالله بن انیس پیمود تا به حدیثی که نزد او بود دست یابد.

سعید بن المسیب (تابعی مشهور) می‌گوید: حاضریم برای رسیدن به یک حدیث شبها و روزها سفر کنم.

شعبی می‌گوید: کسی را در این شهرها و سرزمینها کوشاتر از مسروق در طلب علم نمی‌شناسم.

و از مالک بن دینار روایت است که می‌گوید: خداوند عزوجل به موسی علیه السلام وحی نمود که: کفش و عصایی از آهن تهیه کن و سپس علم را بطلب و رنج و سختی را تحمل کن تا اینکه کفشهایت را کهنه کنی و یا کفشهایت کهنه و فرسوده شوند و عصایت بشکند.

امام شعبی می‌گوید: اگر مردی از آن سوی سرزمین شام به آن سوی سرزمین یمن سفر کند تا یک سخن حکمت آموز (حدیث پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم) را بشنود گمان نمی‌کنم که سفرش بیهوده بوده است.

بُسر بن عبیدالله حضرمی می‌گوید: من برای شنیدن یک حدیث به شهرهای دوردست سفر می‌کردم و مسروق برای شنیدن یک حرف سفر می‌کرد کما اینکه ابوسعید نیز چنین می‌کرد.

عبدالله بن عباس رضی الله عنه می‌گوید: به ما خبر می‌رسید که نزد فلان صحابی گفته‌ای از گفته‌های پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم وجود دارد اگر می‌خواستم می‌توانستم قاصدی را نزد وی بفرستم تا پیش ما بیاید و آن حدیث را برای ما بیان کند، و لیکن من نزد او می‌رفتم و بر در خانه اش قیلوله می‌کردم تا اینکه از خانه‌اش خارج شود و آن حدیث را به من بگوید.

شعبی روایت می‌کند و می‌گوید: ابوبرده از پدرش برای ما روایت کرده که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرموده: «اگر شخصی کنیزکی داشته باشد و آن کنیزک را به نیکی تعلیم دهد و به او ادب بیاموزد و سپس آزادش کند و با او ازدواج کند (نزد خداوند) دو اجر و پاداش دارد، و هم چنین اگر شخصی از اهل کتاب به پیامبرش ایمان آورده باشد و بعد به من ایمان آورد دو ثواب دارد و هر غلامی که حق آقا و سرورش و حق پروردگارش را رعایت کند دو اجر و پاداش دارد!».

این علم را بدون اجر و مزد بردار زیرا مردانی بودند که بخاطر چیزهایی کمتر از این هم به مدینه سفر می‌کردند، این سخنی است که شعبی آنرا گفت.

علم چگونه حاصل می‌گردد؟

ابوالأحوص روایت می‌کند که عبدالله بن عمرو فرمود: شخص عالم به دنیا نمی‌آید بلکه علم با آموزش و جستجو حاصل می‌شود.

شَبِيب می‌گوید: هیچ طبع و سرشتی بدون ادب ارزش ندارد و هیچ علمی بدون خواستن هم بدست نمی‌آید.

علی رضی الله عنه می‌گوید: علم گمشده مؤمن است، علم و دانش را برگیرید اگر چه نزد مشرکان باشد، هیچ‌یک از شما خودش را برتر از آن نداند که حکمتی را بردارد، از هرکس که آنرا شنید.

و همچنین می‌فرماید: به زیارت و دیدار هم دیگر روید و گفته‌های رسول الله صلی الله علیه و آله را با هم مذاکره کنید و إلا آموخته‌هایتان را از دست خواهید داد.

ابن جریج می‌گوید: آنچه (احادیثی) را که استخراج کرده ام به آسانی بدست نیامده است بلکه با صبر و بردباری توانسته ام به آن دست یابم.

علقمه می‌گوید: احادیث را به هم یادآور شوید زیرا زنده نگه داشتن حدیث با یاد آوری و مذاکره آن میسر است.

ابن مسعود رضی الله عنه می‌فرماید: احادیث را با یکدیگر مذاکره کنید زیرا با مذاکره بعضی از احادیث، حدیثهای دیگری در ذهن تداعی می‌شود.

اسماعیل بن رجاء برای اینکه احادیث در ذهنش بمانند و آنها را فراموش نکند به مکتب بچه‌ها می‌رفت و احادیث را به آنها عرضه می‌کرد.

عیسی بن مسیب می‌گوید: شنیدم که ابراهیم می‌گوید: اگر حدیثی را شنیدی در همان حین که آنرا می‌شنوی آنرا بازگو کن حتی برای کسی که خواستار شنیدن آن نیست، زیرا بدین صورت در ذهن ماندگار می‌شود.

از یزید بن عبدالرحمن بن ابی لیلی روایت است که می‌گوید: زنده نگهداشتن حدیث (در ذهن) با یادآوری آن است، عبدالله بن شداد به وی گفت: رحمت خدا بر تو باد که چه احادیث فراوانی را در سینه من زنده نگهداشتی.

از بعضی از حکماء پرسیدند: با چه اسبابی علم بدست می‌آید، گفت: با حرص بر آن جستجو می‌شود، و با دوست داشتن آن شنیده می‌شود و با وقت گذاشتن برای آن گردآورده می‌شود.

و سعید بن جبیر می‌گوید: عبدالله بن عباس رضی الله عنه برای ما حدیث نقل می‌کرد، اگر می‌گذاشت که برای این کارش سر او را ببوسم البته این کار را می‌کردم، خلیل بن احمدی فراهیدی (پدر علم بلاغت) می‌گوید: بر آنچه که در سینه داری بیشتر از آنچه که در کتابهایت هست مواظبت داشته باش. یعنی اعتمادت بر آنها بیشتر از اعتمادت بر کتابهایت باشد.

عون بن عبدالله بن عتبه می‌گوید: نزد ام درداء رفتیم و ایشان آنجا برای ما از فقه و حدیث سخن می‌گفت، گفتیم: ای ام درداء تو را خسته کردیم، در جواب گفت: مرا ملول و خسته نکردید، عبادت و پرستش خدا را در هر کاری جستجو کردم ولی هیچ کدام مانند مذاکره علم و فقه به من رضایت نفس و آرامش دل عنایت نکرد.

ریاشی می‌گوید: شنیدم که کسی به اصمامی گفت: چگونه حفظ کردی ولی یارانت فراموش کردند؟ گفت: من به درس و تدریس مشغول شدم ولی آنها ترک کردند.

فراء می‌گوید: دلم به حال دو شخص بیش از هرکس دیگر می‌سوزد: یکی به شخصی که علم را می‌طلبد ولی آنرا نمی‌فهمد و دیگری بر کسی که می‌فهمد ولی آنرا نمی‌طلبد، و تعجب می‌کنم از کسی که استعداد علم را دارد ولی در پی آموختن آن نیست.

به بزرگمهر گفته شد: با چه چیز به اینهمه علم و حکمت رسیدی؟ گفت: با سحر خیزی مانند سحر خیزی کلاغ و با صبری مثل صبر و بردباری الاغ و با حرص و آزی به مانند حرص و آز خنزیر.

و مردی به ابوهریره رضی الله عنه گفت: می‌خواهم علم بیاموزم ولی می‌ترسم که آنرا از دست بدهم، ابوهریره رضی الله عنه گفت: برای از دست دادن آن همین بس که آنرا ترک کنی.

شاعری می‌گوید:

أدم للعلم مذاكرة

فحياة العلم مذاكرته

علم را با یادآوری ادامه بده، زیرا جاودانگی علم در یادآوری آن نهفته است.
و قصه موسی علیه السلام با خضر بهترین دلیل بر این مدعاست که علم با راحت طلبی و
سستی بدست نخواهد آمد.

صبر بر مشقتها و ادامه طلب

موسی علیه السلام به علمی که داشت اکتفا نمود لذا خانه و کاشانه را با صبر و شکیبایی و امید پاداش از خداوند ترک نمود و پا بر مرکب دریا نهاد، و وقتی با خضر ملاقات نمود به وی گفت:

﴿هَلْ أَتَبِعَكَ عَلَىٰ أَنْ تُعَلِّمَنِي مِمَّا عُلِّمْتَ رُشْدًا﴾ ۶۷ قَالَ إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا ۶۸ وَكَيْفَ تَصْبِرُ عَلَىٰ مَا لَمْ تُحِطْ بِهِ خُبْرًا ۶۹ قَالَ سَتَجِدُنِي إِن شَاءَ اللَّهُ صَابِرًا وَلَا أَعْصِي لَكَ أَمْرًا ۷۰ [الکھف: ۶۶-۶۹]. یعنی: «آیا می‌توانم از پی تو بیایم به این امید که از علمی که به تو داده شده است به من بیاموزی؟ (خضر) گفت: تو هرگز نمی‌توانی همپای من صبر و شکیبایی کنی - و چگونه می‌توانی بر چیزی که بر شناخت آن احاطه نداری شکیبا باشی؟ (موسی علیه السلام) فرمود: مرا ان شاء الله شکیبا خواهی یافت و از دستور تو سرپیچی نخواهم کرد».

و مالک بن انس می‌گفت: زیننده نیست کسی که علمی دارد آنرا ترک کند (یعنی با عمل نکردن و تعلیم ندادن آن به دیگران)

در روایتی ابن عباس رضی الله عنهما می‌گوید: دو گرسنه هیچگاه گرسنگی شان رفع نمی‌شود: یکی طالب و جوینده علم و دیگری طالب دنیا.

روایت شده که به عیسی علیه السلام گفته شد: تا کی باید برای طلب علم سعی نمود. فرمود: تا زمانی که زندگی هست.

بگفته شاعر: ز گهواره تا گور دانش بجوی.

از عبدالله بن مبارک پرسیده شد: تا کی می‌خواهی در طلب علم باشی؟ گفت: تا دم مرگ اگر خدا بخواهد. باری دیگر همین سؤال از وی پرسیده شد، گفت: شاید آن سخن و کلمه‌ای که به من نفع برساند را هنوز ننوشته‌ام.

از سفیان بن عیینه پرسیده شد: چه کسی شایستگی بیشتری دارد که در پی علم باشد؟ گفت: کسی که عالم‌تر است زیرا اگر عالم خطا کند، خطایش زشت‌تر و زنده‌تر جلوه می‌کند.

منصور بن المهدی به مأمون گفت: آیا نکوست که سالخورده در پی علم رود؟ گفت: اگر جهل و نادانی برایش عیب و عار است پس در پی تعلیم رفتن برایش نکوست. و ابن ابی غسان می‌گوید: زمانی به تو عالم گفته می‌شود که همواره جویای علم باشی، اگر خود را از فراگیری بی‌نیاز بدانی پس جاهل و نادانی.

و ابوهریره رضی الله عنه می‌گوید: مردم بر من خورده می‌گیرند که ابوهریره زیاد روایت می‌کند، اگر این دو آیه در کتاب خدا نمی‌بود یک حدیث هم روایت نمی‌کردم سپس آن دو آیه را تلاوت نمود: ﴿إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنْزَلْنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ وَالْهُدَىٰ﴾ [البقرة: ۱۵۹]. «کسانی که آیات روشن و رهنمودهایی را که ما نازل کرده ایم کتمان می‌کنند».

و این آیه که می‌فرماید: ﴿إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ الْكِتَابِ﴾ [البقرة: ۱۷۴]. یعنی: «کسانی که آنچه را که خداوند از کتاب نازل کرده پنهان می‌دارند».

و گفت: برادران مهاجر ما مشغول کار و بار زندگی بودند ولی ابوهریره پیوسته در مجلس پیامبر با تمام وجودش حاضر بود و به سیر شدن شکمش قناعت می‌کرد، و در جایی که بقیه غایب بودند او حضور داشت.

ابو عمر می‌گوید: از این روایت معانی فقهی بسیاری استنباط می‌شود، از آن جمله: حکم روایت کردن حدیث از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله حکم کتاب نازل شده خداوند است، و اظهار علم و نشر و تعلیم آن به دیگران، ملازمت مجالس علماء و قناعت کردن به اندک برای حصول علم، و طلب علم را بر مشغول شدن به دنیا و کسب آن ترجیح دادن.

ابن ابی الزناد از پدرش روایت می‌کند که می‌گوید: دیدم که عمر بن عبدالعزیز نزد عبیدالله بن عبدالله می‌آمد و از علم پدرش (ابن عباس رضی الله عنه) سؤال می‌کرد و عبیدالله گاهی به وی اجازه ورود می‌داد و گاهی او را بر می‌گرداند. امام مالک می‌گفت: این کار

دست یافتنی نیست تا اینکه طعم فقط چشیده نشود، و سپس موضوع تنگدست شدن ربیعہ را در طلب علم متذکر شد تا جایی که مجبور شده بود چوبهای سقف خانه اش را در این راه بفروشد، و حتی گاهی از شدت فقر ناچار شده بود برای سد رمقش از اشغالهای مدینه خوراکی جمع کند و بخورد. و سحنون می‌گوید: علم برای کسانی که تا حد سیری می‌خورند و یا به شستن لباسهایشان اهتمام می‌ورزند به دست آوردنی نیست. و گفته‌اند: کسی که نمی‌تواند یک ساعت خودش را اسیر قلم کند تا ابد اسیر جهل می‌ماند.

علی رضی الله عنه در یکی از خطبه‌هایش چنین می‌گوید: بدانید که مردم فرزندان کسانی‌اند که نیکی می‌کنند، و قدر و منزلت هر شخص بستگی به احسانش دارد، و از روی علم و دانش سخن گویند تا قدر ارزششان آشکار گردد.

و قتاده می‌گوید: اگر کسی به گوشه‌ای از علم بسنده می‌کرد البته موسی چنین می‌کرد و لیکن خطاب به خضر علیه السلام فرمود: ﴿قَالَ لَهُ مُوسَىٰ هَلْ أَتَّبِعُكَ عَلَيَّ أَنْ تُعَلِّمَنِي مِمَّا عُلِّمْتَ رُشْدًا﴾ [الكهف: ۶۶]. یعنی: «آیا می‌توانم تو را همراهی کنم تا از آن علمی که به تو داده به من هم بیاموزی».

تواضع و فروتنی در طلب علم

سفر موسی علیه السلام برای شنیدن سخنان خضر نشانگر تواضع و فروتنی آنحضرت است، همه می‌دانیم که موسی علیه السلام یکی از پیامبران اولوالعزم است و همه به اتفاق معتقدند که رتبه ایشان از خضر برتر و بالاتر است، و هر یکی علمی داشت که دیگری آن را نمی‌دانست، موسی علیه السلام قدر و قیمت تواضع را درک کرده بود، لذا هیچگاه به علمش مغرور نشده بود، و حب و دوستی برتری جویی و ریاست را از او دور کرد، و هر کس برای خداوند تواضع اختیار کند خداوند به او رفعت و عزت می‌بخشد، در روایتی

ابوهریره رضی الله عنه می گوید که: رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «مَا نَقَصَتْ صَدَقَةٌ مِنْ مَالٍ، وَمَا زَادَ اللَّهُ عَبْدًا بِعَفْوٍ إِلَّا عِزًّا، وَمَا تَوَاضَعَ أَحَدٌ لِلَّهِ إِلَّا رَفَعَهُ اللَّهُ تَعَالَى»!

یعنی: «صدقه از مال نمی کاهد، خداوند در ازای عفو و گذشت بنده بر عزت او می افزاید، و هر کس بخاطر خدا تواضع کند خداوند به او رفعت می بخشد».

عمر بن الخطاب رضی الله عنه می گوید: بنده اگر بخاطر الله فروتنی پیشه کند خداوند با حکمتش به او رفعت و منزلت می بخشد. به او گفته شد: سرزنده باش تا خدا تو را سرزنده و خوشحال نگهدارد. چنین انسانی خودش را کوچک می شمارد ولی در چشم خلائق بزرگ است.

ایوب سختیانی می گوید: شایسته است که عالم بخاطر تواضع الله بر سرش خاک بگذارد.

و گفته اند: جوینده علم فروتن و متواضع و علمش بیشتر است، کما اینکه زمین پایین تر و پست تر بیشتر از دیگر اماکن آب دارد.

و ابن عبدوس می گوید: هر گاه عالم خود را بلند و بالا بشمارد خودبینی در وی سریعتر رشد می کند مگر کسی را که خداوند بتوفیق خود او را حفاظت نموده و او حب برتری و ریاست را از خود دور کند.

از فضیل بن عیاض درباره تواضع سؤال شد و ایشان در پاسخ گفت: تواضع یعنی اینکه در مقابل حق گردن نهی و از هر کسی آنرا شنیدی مطیع آن شوی حتی اگر شخصی که حق را از او شنیدی جاهلترین باشد و بر تو لازم است که حرفش را بپذیری.

عمر رضی الله عنه می فرماید: بیشترین چیزی که درباره شما از آن بیم دارم این است که سه خصلت باعث هلاکت و بربادی شما گردد: اطاعت از نفس در بخل، و پیروی از هوای نفس و خودپسندی.

مسروق می‌گوید: برای عالم بودن شخص همین بس که از خداوند بترسد، کما اینکه برای جهالت و نادانی همان بس که به علم خود ببالد و مغرور شود. و ابو نعیم می‌گوید: سوگند به خدا هیچ کس هلاک نشده مگر در حب و ریاست و برتری جویی. و گفته شده: هر کس به رأی و نظر خود مغرور شود گمراه گردد، و هر کس به عقل خود بسنده کند می‌لغزد، و هر کس بر مردم تکبر ورزد خوار می‌گردد، و هر کس با جاهلان و فرومایگان مخالفت کند حقیر می‌شود و هر کس با علماء و دانشمندان مخالفت کند با وقار می‌شود.

و علی عَلَيْهِ السَّلَامُ می‌گوید: آفت عاقلان خودپسندی است و دیگری می‌گوید: خودپسندی شخص، دلیل ضعف عقل اوست.

ندانستی بگو نمی‌دانم

موسی عَلَيْهِ السَّلَامُ مورد عتاب قرار گرفت، زمانی که از موسی عَلَيْهِ السَّلَامُ پرسیده شد که عالمترین شخص روی زمین کیست گفت: من، و این عتاب بخاطر این بود که علم دانستن عالمترین انسان روی زمین را به خداوند نسپرد، حال آنکه نسبت دادن علم آن به خداوند صحیح‌تر است، خداوند پیامبر عَلَيْهِ السَّلَامُ را از مدت زمانی که اصحاب کهف در آن غار بسر بردند باخبر ساخت و با این وجود آن حضرت عَلَيْهِ السَّلَامُ امر نمود که دانستن مدت زمان بقاء آنها در غار را به خداوند واگذارد، خداوند می‌فرماید: ﴿وَلَبِثُوا فِي كَهْفِهِمْ ثَلَاثَ مِائَةٍ سِنِينَ وَازْدَادُوا تِسْعًا ۗ قُلِ اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا لَبِثُوا لَهُ غَيْبُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾ [الکهف: ۲۵-۲۶].

معنی این آیات قبلاً ذکر شد، از اینجاست که هر گاه سؤالی از علماء پرسیده شود در پایان پاسخ به سوال می‌گویند: (والله اعلم).

و خداوند سبحان سخنی را که ناآگاهانه به وی نسبت داده شود را حرام قرار داده است و فرموده: ﴿وَلَا تَقُولُوا لِمَا تَصِفُ أَلْسِنَتُكُمُ الْكَذِبَ هَذَا حَلَلٌ وَهَذَا حَرَامٌ لِّتَفْتَرُوا عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ إِنَّ الَّذِينَ يَفْتَرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ لَا يُفْلِحُونَ﴾ [النحل: ۱۱۶]. یعنی:

«شما نباید از پیش خود به دروغ چیزی را حلال و چیزی را حرام کرده به خدا نسبت دهید، تا بر خدا دروغ بندید، آنانکه بر خدا دروغ بندند هرگز رستگار نخواهند شد».

و خداوند سبحان می‌فرماید: ﴿قُلْ إِنَّمَا حَرَّمَ رَبِّي الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَمَا بَطَّنَ وَأَلَا تُمْ وَالْبَغْيَ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَأَنْ تُشْرِكُوا بِاللَّهِ مَا لَمْ يُنَزَّلْ بِهِ سُلْطَانًا وَأَنْ تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ ﴿۳۳﴾﴾ [الأعراف: ۳۳]. یعنی: «بگو (ای پیامبر) که: خدای من هرگونه اعمال زشت را چه در آشکار و چه در پنهان و گناهکاری و ستم بناحق و شرک به خدا را که برای آن هیچ دلیلی ندارید و اینکه چیزی را که نمی‌داند از روی جهالت و ناآگاهی به خدا نسبت دهید را حرام کرده است».

یکی از گذشتگان می‌گوید: پرهیز و دوری کنید از اینکه بگویید: خداوند این را حلال کرده و این دیگری را حرام کرده تا به وی گفته نشود: دروغ گفتی، نه این را حلال کرده ام و آن را حرام.

رسول الله صلی الله علیه و آله فرماندهش بریده را نهی کرد اگر با دشمن درگیر شد و آنها را محاصره کرد بگوید: با حکم خدا با شما رفتار می‌شود، و فرمود: «زیرا نمی‌دانی واقعاً آنچه را حکم کرده ای مطابق حکم خداست یا خیر و لیکن با آنها بر طبق رای خود و همراهانت برخورد کن»، و باید بدانیم که میان حکم خدا و اجتهاد فرمانروا و حاکم فرق وجود دارد، مجتهد در اجتهاد و اظهار نظر خود احتمال دارد سخنی درست گفته باشد و یا اشتباه کند، و این تصور در مورد حکم خدا هرگز جایز نیست زیرا حکم خداوند همیشه درست است.

مفتیان پیش از پاسخ به پرسشها تأمل و تلبث داشته باشند، و باید در نظر داشته باشند که دارند از طرف خدا امضاء می‌کنند، اگر چیزی را نمی‌داند بی‌درنگ بگوید: نمی‌دانم، و سخن درست همان است که اگر انسان مسئله‌ای را نمی‌داند بی‌مهابا اظهار بی‌اطلاعی کند، در این رابطه مقوله‌ای در زبان عرب هست که می‌گوید: «من قال لا أدري فقد أفتی» «هر کس (در پاسخ سؤالی که آن را نمی‌داند) بگوید: نمی‌دانم گویا فتوا داده‌است».

خداوند عزوجل می فرماید: ﴿وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا﴾ [الإسراء: ۳۶]. یعنی: «هرگز بر آنچه علم و اطمینان نداری دنبال مکن (بی تحقیق در پی سخنی مرو و کسی را نیک و بد مخوان و احدی را ندانسته نکوهش یا ستایش مکن و به کسی ظن بد مبر) که (در پیشگاه خدا) چشم و گوش و دل همه مسئولند».

عبدالرحمن ابن ابی لیلی می گوید: «یکصد و بیست نفر از اصحاب رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را دریافتم و هیچگاه نشد که از آنها سؤالی پرسیده شود مگر اینکه دوست داشتند پاسخ آن سؤال را برادری دیگر بدهد، و هر گاه حدیثی را روایت می کردند باز دوست داشتند که شخص دیگری این حدیث را روایت می کرد».

و عبدالله بن عباس رضی الله عنهما می گوید: «هر کس در هر مسئله‌ای که از او پرسیده می شود برای مردم فتوی صادر کند دیوانه است». و چنین قولی از عبدالله بن مسعود رضی الله عنه نیز روایت شده است.

و یحیی بن سعید می گوید: بی پرواترین مردم در فتوا دادن کم علم‌ترین آنهاست. و بعضی با اندک علمی که دارند می‌پندارند که حق همان است که نزد اوست.

علم و دانشی که هر مرد و زن مسلمان باید بداند

انس بن مالک رضی الله عنه می گوید: رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: «طَلَبُ الْعِلْمِ فَرِيضَةٌ عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ!». یعنی: «طلب علم بر هر مسلمانی واجب است». و در حدیث دیگری که سند آن ضعیف ولی معنای آن درست است، آمده که طلب علم بر هر مرد و زن مسلمان واجب است.

اما این روایت که می‌گوید: «اطلبوا العلمَ وَ لَوْ فِي الصَّيْنِ» در پس علم روید حتی اگر در چین باشد، نسبت دادن این مقوله به پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ درست نمی‌باشد، زیرا صحت روایتش ثابت نشده است. امام ابن تیمیة رحمته الله می‌گوید: بر امر کننده به معروف و ناهی از منکر واجب نیست که برای انجام وظیفه به هر نقطه از جهان سر بزند و یا نزد تک تک افراد برود، زیرا انجام چنین کاری مقدور نیست، نه او بلکه انبیاء عليهم السلام از انجام چنین کاری عاجز بودند، بلکه این مردمند که اگر شنیدند در فلان مکان عالمی هست که مردم را ارشاد و راهنمایی می‌کند باید نزدش بروند و از محضر او کسب فیض کنند و با فراگیری علم از او جهل و نادانی را از خود دور کنند، اگر تقدیم اهم بر مهم در علم و عمل و دعوت إلى الله امر واجبى است پس باید فرد مسلمان علم و دانش آموختن خود را با توحید و آنچه که منافى آن است یعنی شرک، و سپس فرائض و اینکه چه اعمالی در آن درست و چه اعمالی نادرست است، مانند نماز و روزه و حج و دانستن حلال و حرام، و اموری که مایه اصلاح قلب می‌گردد مانند صبر و شکر و اخلاص، و دانستن شبهه‌ها و طریقه دفع آن از باب دانستن شر نه برای برپایی شر بلکه دوری از آن، بقول شاعر:

عرفت الشر لا للشر ولكن لتوقيه ومن لا يعرف الشر من الخير يقع فيه

شر را شناختم نه برای شر بلکه برای حذر از آن و هر کس شر و خیر را از هم تشخیص ندهد در آن خواهد افتاد.

حذیفه بن یمان رضي الله عنه می‌گوید: «مردم از پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ از امور خیر (یعنی انجام چه کاری خوب است) می‌پرسیدند و من از ایشان از امور شر می‌پرسیدم از ترس اینکه به آن مبتلا شوم!»^۱.

سپس بعد از آن فرد مسلمان باید احکام معاشرت و برخورد و تعاملی را که میان او و دیگران انجام می‌پذیرد را به صورت عموم و خصوص بشناسد، و این مسئله هم با اختلاف حاکم و محکوم و کشاورز و صاحب حرفه و کاسبان و هر یک از آنها بحسب

کار و حرفه اش فرق می‌کند. و با هر یک باید به گونه‌ای که شایسته مقام و منزلت اوست برخورد و تعامل داشت.

علم عمل می‌طلبد

علم عمل را می‌خواهد و إلا از دست می‌رود، علم یعنی تقوی و خداترسی، و بدون شک و تردید که انبیاء و مرسلین عالمترین خلقت و در نتیجه از همه تقوای بیشتر و خدا ترسی بیشتری داشتند. و علم زیادی را از مردم نطلبیدند مگر آنچه که آنها را به سوی خدا راهنمایی کند و به آن عمل کنند، این بود که سعادت‌مندان و بندگان شایسته خدا راه و روش آنها را برگزیدند، و هر کس بر علم خود بیفزاید و در عمل کوتاهی کند مانند الاغی است که باری از کتاب بر پشت خود دارد. و گفته‌اند: عالم بی عمل به چه ماند؟ گفتند: به زنبور بی عسل.

خداوند می‌فرماید: ﴿يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ ﴿۲﴾ كَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ ﴿۳﴾﴾ [الصف: ۲-۳]. «ای مؤمنان چرا چیزی را که می‌گویید که به آن عمل نمی‌کنید (یعنی چرا مردم را به انجام کاری دعوت می‌کند ولی خود خلاف آن عمل می‌کنید) اینکه شما چیزی را بگویید و عکس آن عمل کنید باعث برانگیخته شدن خشم و غضب فراوان خدا می‌شود».

یعنی اگر خدای ناکرده کردار شما خلاف گفتار شما باشد این گناه بسیار بزرگی است که اینگونه خداوند را بخشم می‌آورد. و در جایی دیگر خداوند سبحان می‌فرماید: ﴿أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَتَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ وَأَنْتُمْ تَتْلُونَ الْكِتَابَ أَفَلَا تَعْقِلُونَ ﴿۱۱﴾﴾ [البقرة: ۱۱]. یعنی: «آیا مردم را به نیکوکاری دستور می‌دهید و خود را فراموش می‌کنید، حال آنکه شما کتاب خدا را می‌خوانید چرا در آن اندیشه و تأمل نمی‌کنید» (تا گفتارتان را با کردارتان سازگار باشد) و در جایی دیگر از زبان هود عَلَيْهِ السَّلَامُ می‌فرماید: ﴿وَمَا أُرِيدُ أَنْ أُخَالِفَكُمْ إِلَىٰ مَا أَنْهَكُمْ عَنْهُ﴾ [هود: ۸۸]. «نمی‌خواهم در آنچه که شما را از آن باز می‌دارم با شما

مخالفت کنم» یعنی در شأن من نیست که شما را از چیزی منع کنم و باز خود مرتکب آن شوم.

روایت می‌شود که خداوند عزوجل در کتابهای پیشین و یا بر انبیاء گذشته وحی نموده که: «قل للذین يتفقهون لغير الله ويتعلمون لغير العمل ويطلبون الدنيا بعمل الآخرة ويلبسون للناس مسوك الكباش وقلوبهم قلوب الذئاب ألسنتهم أحلى من العسل وقلوبهم أمر من الصبر أوبى يخدعون أوبى يستهزون بى حلفت لا يتحن فتنة تذر الحليم فيهم حيران» «بگو به کسانی که دین آموزیشان برای دین داری و علم آنها برای عمل نیست و با تظاهر به دین داری در پی کسب دنیا می‌باشند و برای زهد نمایی لباس گوسفند می‌پوشند ولی دلهایشان دل گرگ است، (بعبارت دیگر: گرگانی در لباس میش) زبانشان از عسل شیرین‌تر و دلهایشان از زهر تلخ‌تر: آیا با این اعمالشان می‌خواهند مرا فریب دهند و مرا مسخره کنند؟ سوگند که آنها را به چنان فتنه و بلایی گرفتار سازم که بردبار هم در آن حیران بماند».

و ابودرداء رضی الله عنه می‌گوید: «وای بر کسی که نمی‌داند و عمل نمی‌کند، یکبار و وای بر کسی که می‌داند و عمل نمی‌کند، هفت بار».

از برخی از سلف روایت شده که گفته‌اند: کسی که مردم را پند و نصیحت می‌کند و خودش را فراموش می‌سازد مانند چراغی است که سوختنش از آن اوست و روشنی اش از آن دیگران.

و ابن مسعود رضی الله عنه می‌گوید: علمتان برای درک فهم باشد نه فقط برای روایت کردن آن.

معاذ بن جبل رضی الله عنه می‌گوید: علم را به اندازه‌ای که می‌خواهید فرا بگیرید.

و بدانید خداوند تا زمانی که شما به علمتان عمل نکرده اید به شما اجر و پاداش نمی‌دهد و گفته‌اند: که حکمت گفته: ای انسان هر جا مرا بطلبی مرا خواهی یافت، خلاصه آن دو حرف است: به بهترین آنچه می‌دانی عمل کن و از بدترین آنچه می‌دانی پرهیز، و سفیان ثوری می‌گوید: علماء کسانی‌اند که اگر چیزی را بدانند به آن عمل می‌کنند

و اگر عمل کنند به فکر می‌افتند و وقتی هم بفکر بیفتند می‌بینند که چیزهای بسیاری را از دست داده‌اند و وقتی که به این مسئله پی بردند دنبال آن می‌روند و وقتی هم به دنبال آن بروند دوان دوان از پی آن می‌روند.

و مالک بن دینار می‌گوید: عالمی که به علمش عمل نکند پند و اندرزش بر دل ننشیند همانگونه که قطره آن بر سنگ صاف بند نیاید. و همچنین گفته‌اند: «سخنی که ز دل بر آید لاجرم بر دل نشیند، و سخنی که از زبان برآید ز گوشها فراتر نرود».

و حلاوت قرآن اگر بر قلب بیفتد در آن رسوخ نموده و سودمند گردد، حذیفه بن یمان رضی الله عنه می‌گفت: اگر بخواهید شما را از اولین علمی که محو می‌شود باخبر می‌سازم و آن ترس از خداست، و ترس از خدا میوه علم با برکت است.

و علی کرم الله وجهه می‌گوید: ای حاملان علم به علمتان عمل کنید، زیرا عالم کسی است که علم داشته باشد و سپس بدان عمل کند و علم و عملش یکی باشد، و اقوامی خواهند آمد علم را با خود حمل می‌کنند ولی از حنجره آنها فراتر نرود، پنهانشان عکس آشکارشان است و عملشان بر خلاف علمشان، حلقه‌های درسشان برای مباهات و تفاخر با یکدیگر است، و اگر شخصی که در مجلسش حاضر می‌شد به مجلس دیگری برود خشمگین می‌گردد، اینان کسانی‌اند که اعمالشان نزد خداوند ارزش ندارد.

آداب عالم و متعلم

در این گفتار اشاره ای خواهیم داشت به بعضی از آداب که شایسته است هر عالم و متعلمی بدان آراسته گردد، مانند نرمی با متعلم و صبر و بردباری بر معلم و آموزگار و توقیر و احترام وی...

امام بخاری رحمته الله در کتاب الأدب المفرد حدیثی را از پیامبر صلی الله علیه و آله به نقل از ابن عباس رضی الله عنهما روایت می کند که می فرماید: «عَلِّمُوا وَيَسِّرُوا وَلَا تُعَسِّرُوا (ثلاثا)» یعنی: «آموزش دهید و آسان بگیرید و سخت مگیرید، این گفته را سه بار تکرار فرمود» و همچنین روایت شده که: سکون و وقار را بیاموزید و در برابر کسی که از او علم فرا می گیرید تواضع داشته باشید، و عالم بدخلق و خود و زورگو نباشید.

و عطا بن یسار می گوید: چیزی زیبنده تر از حلم در علم نمی بینم. و ابراهیم بن ادهم رحمته الله می گوید: چیزی سخت تر بر شیطان از عالم حلیم و بردبار نیست، زیرا اگر عالم سخن بگوید دانسته سخن می گوید و اگر سکوت کند سکوتش از روی حلم و بردباری است، و شیطان به اعوانش می گوید: به او (عالم) بنگرید که سخنش از سکوتش بر من سنگین تر است.

و رجاء بن حیوه می گوید: گفته شده که: اسلام چه زیبا خواهد بود اگر آراسته به ایمان باشد، و ایمان چه زیبا خواهد بود اگر آراسته به تقوی باشد، و تقوی چه نیکو خواهد بود اگر آراسته به علم باشد، و علم چه نیکو خواهد بود اگر مزین به حلم باشد و حلم چه زیبا و نکو خواهد بود اگر آراسته به رفق و نرمی باشد.

از ابو جحیفه روایت است که می گوید: گفته اند: با بزرگان مجالست و با علماء همنشینی و با حکماء مخالطت داشته باشید.

و ابو درداء می‌گوید: از نشانه‌های علم و دانش شخص نشست و برخاست و مجالست وی با اهل علم است.

و امام شافعی رحمته الله می‌گوید: هر کس قرآن را حفظ کند به حرمتش افزوده گردد و هر کس در پی علم دانش رود قدر و شأنش بالا رود، و آنکه حدیث را شناسد حجت و استدلالش قوی گردد، و هر که در نحو نظر کند طبع و سرشتش نرم گردد و هر که از خویش پاسداری نکند علم نیز او را حفاظت نکند.

و عمر مولای غفره می‌گوید: فرد پیوسته عالم است تا زمانی که در کارها همیشه به رای خود عمل نکند و از اینکه برای کسب فیض و علم و خرد پیش عالم‌تر از خود برود شرم نکند، و حسن بصری می‌گوید: این نشانه‌ها در چشم و گوش و خشوع طالب علم آشکار بودند.

و از وهب بن منبه روایت است که می‌گوید: همانگونه مال طغیان و سرکشی دارد علم نیز چنین است، یعنی همانگونه که مال اگر صاحبش تقوی و خداترسی نداشته باشد او را سرکش و عصیانگر می‌سازد، علم نیز اگر بخاطر خدا نباشد و حق خدا در آن اعمال نشود سبب هلاکت و طغیان صاحبش گردد.

روزی عبدالله بن عباس رضی الله عنه دست به رکاب زید بن ثابت رضی الله عنه شد، و زید گفت: ای پسر عموی رسول الله صلی الله علیه و آله آنرا رها کن، و ابن عباس رضی الله عنه فرمود: با علماء و بزرگان اینگونه باید تعامل کرد.

و طاوس (تابعی) می‌گوید: احترام و بزرگداشت عالم سنت است.

و زهری می‌گوید: سلمه بسیار با ابن عباس رضی الله عنه بحث و مجادله می‌کرد، لذا از علم زیادی محروم گشت.

این است که گویند: بی ادب محروم گشت از فضل رب.

و علی رضی الله عنه می‌فرماید: حق عالم این است که در سوال کردن از او زیاده روی نکنی و در جواب عناد نورزی، و هرگاه خسته بود درخواست پافشاری نکن، و آنگاه که بلند

شد لباسش را مگیر، و رازش را برملا مکن در حضور او از کسی غیبت نکن، و در پی خطاهایش مباش، اگر خطایی از او سر زد عذرش را بپذیر، و مادام که بر حکم خدا پایبند است عزت و احترامش را بجای آر، و هنگام نشستن پیش رویش بشین، و اگر نیازی پیدا کرد در خدمت به او از دیگران سبقت بجوی.

و سیدنا حسن بن علی رضی الله عنه خطاب به پسرش فرمود: اگر با علماء مجالست داشتی بیشتر بر گوش دادن به سخنانشان مواظبت کن تا بر سخن گفتن، و آنگونه که نکو خاموشی را می آموزی نیکو گوش فرا دادن را نیز بیاموز، هیچگاه سخن کسی را قطع مکن هر چند که سخنش به درازا کشد تا اینکه خود از سخن گفتن باز آید.

و شعبی می گوید: با علماء نشست و برخاست کنید زیرا اگر خوبی کنید شما را می ستایند و اگر بدی کردید کرده شما را تاویل کنند و شما را معذور می دارند و اگر اشتباه کردید شما را توبیخ نکنند، اگر چیزی را ندانستید به شما می آموزند، و اگر برای شما شهادت دهند به شما نفع و سود رسانند.

امام نووی در کتاب (التبیین فی آداب حملة القرآن) خود می گوید: عالم و متعلم باید از این عمل خود رضای خداوند را مدنظر داشته باشند، و جائز نیست که انسان علم را وسیله رسیدن به اهداف دنیوی مانند مال و جاه منصب و شهرت و تفاخر بر همسالان و مدح و ثنای مردم و جلب انظار به سوی خود کند.

و هشدار سپس هشدار به آنهایی که قصدشان جمع کردن هر چه بیشتر مردم گرد خود و یا خود را قاضی و فیصله کننده مردم می دانند، حال آنکه باید خود را آراسته به رنگ و بوی شرع و خصلت های پسندیده کنند و خلق و خوی نیکو مانند زهد در دنیا و سخاوت و مکارم اخلاق و خنده رو بودن و سکون و وقار و اجتناب از خنده را اختیار کرده تو زابوی بد و خلق و خوی زشت اجتناب ورزند.

کما اینکه برحذر باشند از اینکه دچار حسد و ریا و خودپسندی و حقیر شمردن دیگران شوند، و بر کسانی که به آنها علم می آموزند باید رفتاری نرم داشته باشند و آنها

را از پند و اندرزهای خود بهره مند سازند، و پله پله در تربیت آنها بکوشند، و علم را خوار مدارد، و شایسته است که قلبش را از پلیدی و زشتی پاک کند تا برای قبول قرآن آماده گردد و بتواند قرآن را پاس دارد و بر آن سرمایه گذاری کند، و باید مطیع استاد و معلم خویش باشد، و اگر می‌خواهد چیزی را بیاموزد باید آن را از کسی بیاموزد که اهل آن باشد و دیانتش عیان و علم و معرفتش ثابت و شهره اش همه جا گسترده. امام محمد بن سیرین و مالک بن انس و دیگر بزرگان گذشته امت می‌گویند: این علم دین است پس باید بنگرید که دیتان از چه کسی فرا می‌گیرید. و باید به استاد و معلمش به دیده احترام بنگرد، و معتقد باشد که استادش شایستگی علم را دارد و برهم دوره‌هایش دست برتر، زیرا نفع و سودش به وی نزدیکتر است، بعضی از گذشتگان وقتی می‌خواستند نزد استاد خویش روند قبلاً صدقه می‌دادند و می‌گفتند: خداوند عیب استادم را بر من بپوشان و برکت علم او را از من مستان...

رفتار متعلم در مقابل عالم

نبی الله موسی علیه السلام به خضر علیه السلام فرمود: ﴿قَالَ سَتَجِدُنِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ صَابِرًا وَلَا أَعْصِي لَكَ أَمْرًا﴾ [الکهف: ۶۹]. «اگر خدا بخواهد مرا صبور و بردبار خواهی یافت و دستوری از تو را نافرمانی نخواهم کرد».

و هم چنین فرمود: ﴿قَالَ إِنْ سَأَلْتِكَ عَنْ شَيْءٍ بَعْدَهَا فَلَا تُصَحِّبْنِي﴾ [الکهف: ۷۶].
گفت: اگر بعد از این درباره چیزی از تو سوال کردم با من همراهی نکن»
ربیع شاگرد امام شافعی رحمهما الله می‌گوید: از هیبت امام شافعی جرأت نکردم که پیش روی ایشان آب بنوشم در حالی که ایشان به من نگاه می‌کرد، و امام شافعی علیرغم ضعف جسم از هیبت شدیدی برخوردار بود، گفته شده که: هیبت امام بخاطر رابطه ایشان با خدایش بود، زیرا آنها زمانی که رابطه خود را با پروردگارشان مستحکم کردند و امر خدا را پاس داشتند خداوند نیز هیبت آنها را در قلوب خلایق انداخت.

ابن عباس رضی الله عنهما می‌گوید: در دو چیز شک داشتم و می‌خواستم درباره آنها از عمر سوال کنم و برای این کار بمدت یکسال دنبال فرصت می‌گشتم که از ایشان درباره دو زنی که علیه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله با هم اتفاق کردند، بپرسم که آنها که بودند، ولی زمان و مکان مناسبی نمی‌یافتم تا اینکه برای ادای مناسک عزم سفر نمود و من نیز با وی همسفر شدم و وقتی به منطقه مر الظهران رسیدم عمر برای قضای حاجت تشریف بردند و به من گفت که: برایشان ظرف آبی حاضر کنم، و پس از اینکه رفع حاجت کرد و بازگشت ظرف آب را آوردم و شروع کردم بر ریختن آب برای ایشان، فرصت را غنیمت شمردم و گفتم: ای امیر المؤمنین آن دو زنی که علیه رسول الله صلی الله علیه و آله با هم همدست شدند و تباہی کردند که بودند؟ هنوز سختم به پایان نرسیده بود که گفت: آن دو زن یکی عایشه و دیگری حفصه رضی الله عنهما بودند.

ابن عمر رضی الله عنهما می‌گوید: حضرت ابن عباس رضی الله عنهما از هیبت عمر رضی الله عنه و احترام به او نتوانسته بود این همه مدت مسئله‌ای را که در ذهن داشت با ایشان مطرح کند و این موضوع در حدیث ابن شهاب آمده است.

و سعید بن مسیب می‌گوید: به سعد بن مالک گفتم: می‌خواهم از تو سوالی بکنم و لکن از تو بیم دارم، گفت: ای فرزند برادرم، از من بیم نداشته باش، اگر می‌دانی که علمی نزد من هست درباره آن از من بپرس. سعید بن مسیب می‌گوید: گفتم: درباره این گفته رسول الله صلی الله علیه و آله: ای علی، آیا راضی نیستی که نسبت به من بمنزله هارون نسبت موسی باشی.

در حدیث صحیحی آمده است: «رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْنَا وَعَلَى مُوسَى لَوْلَا أَنَّهُ عَجَلَ لَرَأَى الْعَجَبَ وَلَكِنَّهُ أَخَذَتْهُ مِنْ صَاحِبِهِ دَمَامَةٌ» ﴿قَالَ إِنْ سَأَلْتُكَ عَنْ شَيْءٍ بَعْدَهَا فَلَا تُصَحِّبْنِي﴾ [الكهف: ۷۶]. وَلَوْ صَبَرَ لَرَأَى الْعَجَبَ».

یعنی: «رحمت خدا بر ما و موسی باشد، اگر عجله نمی‌کرد چیزهای تعجب آوری می‌دید و لکن با رفیقش عهد بسته بود (که اگر بار دیگر از او سوال کرد می‌تواند با وی همراهی نکند) اگر صبر می‌کرد چیزهای عجیبی می‌دید».

در بخاری روایتی از پیامبر صلی الله علیه و آله آمده است که فرمود: «يَرْحَمُ اللَّهُ مُوسَى، لَوَدِدْنَا لَوْ صَبَرَ حَتَّى يُقْضَ عَلَيْنَا مِنْ أَمْرِهِمَا».

یعنی: «خدا رحمت کند موسی را دوست داشتیم که صبر می‌کرد تا خداوند عاقبت کار آنها را برایمان بیان می‌کرد».

آیا باید متعلم نزد معلم مثل میت پیش غسل دهنده باشد؟

شایسته است که متعلم گوش به حرف استاد خویش باشد و درکارها با او مشوره کند و سخنش را بپذیرد همانگونه که بیمار سخن طبیب دلسوز و تجربه کار را می‌پذیرد، و این اولی‌تر است.

خضر علیه السلام به موسی علیه السلام گفت: ﴿قَالَ إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا﴾ [الکف: ۶۷].

«تو هرگز نمی‌توانی با من صبر کنی»

یعنی ای موسی تو توان صبر کردن بر علمی که از من می‌بینی را نداری، زیرا علم ظاهر تو چنین چیزهایی را نمی‌پذیرد، و چگونه می‌توانی بر کاری که آنرا اشتباه می‌بینی شکیبایی کنی و از حکمت و درستی آن باخبر نیستی، و این همان گفته خضر علیه السلام است که گفت: ﴿وَكَيْفَ تَصْبِرُ عَلَىٰ مَا لَمْ تُحِطْ بِهِ خُبْرًا﴾ [الکف: ۶۸]. «چگونه می‌توانی بر کاری که از حقیقت آن بی‌خبری شکیبایی باشی».

انبیاء علیهم السلام نمی‌توانند از عمل منکر چشم پوشی کنند و چشم پوشی هم در چنین مواردی جایز نیست، یعنی بنابر عادت و حکمی که داری مجال سکوتی برایشان نیست.

و موسی علیه السلام چون از آینده بی خبر بود و ماهیت کارهای خضر علیه السلام را نمی دانست گفت: ﴿قَالَ سَتَجِدُنِي إِن شَاءَ اللَّهُ صَابِرًا وَلَا أَعْصِي لَكَ أَمْرًا﴾ [الکھف: ۶۹]. «اگر خدا بخواهد مرا صبور و شکیبایا خواهی یافت».

ولی نتوانست صبر کند در نتیجه اعتراض کرد و پرسید. امام قرطبی می گوید: علماء گفته اند: این سخنی بود که موسی علیه السلام گفت، زیرا صبر امری است که به آینده تعلق دارد و شخص نمی داند که حال وی در آن چگونه خواهد بود، و نفی معصیت کاری است تمام شده برای او در زمان حال، و استثناء در چنین حالتی با عزم و اراده قوی منافات دارد، و یا می شود اینگونه میان آنها فرق قائل شد که صبر امری اکتسابی نیست و بر خلاف انجام معصیت و ترک آن، که امری است اکتسابی. والله اعلم.

بعضی معتقدند که مرید با مرشد و بعبارتی پیر خود باید مانند میت پیش روی غسل باشد. اگر منظور از این گفته، این باشد که مرید نزد مرشدش نرم و آرام و گوش به سخن و فرمانبردار باشد اشکالی ندارد، اما اگر اطاعت و فرمانبرداری از او معصیت و نافرمانی خدا را در پی داشته باشد چنین کاری جائز نیست، زیرا اطاعت در کار خیر است نه در کار شر، زیرا سمع و طاعت در آنچه می پسندد و نمی پسندد تا زمانی است که امر به معصیت نشده باشد، هر گاه امر به معصیت شد در این حال دیگر سمع و طاعتی نیست، زیرا قاعده میگوید: «لَا طَاعَةَ لِلْمَخْلُوقِ فِي مَعْصِيَةِ الْخَالِقِ» اطاعت از مخلوق در نافرمانی خالق جائز نیست.

و علماء گفته اند: هر گاه به حدیث صحیحی برخوردید (که بر خلاف رای و اجتهاد ما بود) آن حدیث مذهب من است. و سخن هر انسانی می تواند پذیرفته شود یا ترک گردد مگر گفته رسول الله صلی الله علیه و آله و می دانیم که همه راهها بسته اند مگر راه رسول الله صلی الله علیه و آله.

علم آموزی فاضل از مفضول

در این داستان دلیلی است بر اینکه متعلم تابع عالم است گرچه در جاتشان فرق داشته باشد، و گمان نمی‌رود که در تعلم موسی علیه السلام از خضر علیه السلام دلیلی بر فضیلت خضر علیه السلام بر موسی باشد، چه بسا برخی از اموری را که مفضول می‌داند بر فاضل پوشیده شده باشد، و فضل و برتری از آن کسی است که خداوند به او فضل و برتری داده باشد. خضر علیه السلام گرچه ولی است، ولی موسی علیه السلام از او برتر است، زیرا موسی علیه السلام نبی است و نبی برتر از ولی است. و اگر نبی هم باشد ولی موسی علیه السلام فضیلتش بر رسالت است. در هر صورت حکمت گمشده مؤمن است و هر جا که یافتش از آن اوست. و هیچ انسانی نیست مگر اینکه سنتی از سنتهای پیامبر صلی الله علیه و آله بر او پوشیده می‌ماند، لذا انسان نباید ننگ و عار داشته باشد از اینکه از خود چیزی را بیاموزد، والا خیر کثیری را از دست می‌دهد، این است که گفته‌اند: پیش از آنکه به جاه و مقامی برسید علم و بینش حاصل کنید، و هم چنین گفته‌اند: علم و دانش فراگیری پیش از آنکه به مرحله سیادت و آقای برسید، و نصیحت را بپذیرید گرچه که از طرف کافری باشد، به گفته خوب عمل نما گرچه که کوچکی تو را بدان راهنمایی کرده باشد.

و عمر رضی الله عنه به عبدالله بن عباس رضی الله عنهما اجازه می‌داد که در مجلس بزرگان سخن بگوید، و عبدالله بن عباس با وجود سن کمی که داشت ولی عالمی توانمند با دریایی از فهم و دانش و مفسر قرآن و فقیهی عالی قدر بود.

از حجاج بن عمرو بن غزیه روایت است که می‌گوید: در مجلس زید بن ثابت نشسته بودم که ابن فهذ [مردی از یمن] نزد وی آمد و گفت: ای ابا سعید بغیر از همسرانم کنیزکانی نیز دارم ولی نمی‌پسندم که همه از من باردار شوند، زید بن ثابت رو به من کرد و گفت: ای حجاج جوابش را بده، گفتم: خدا شما را بیامرزد ما در مجلس شما حاضر می‌شویم تا از علم شما بهره مند شویم، دوباره گفت: ای حجاج جواب سواش را بده، به

سوال کننده گفتم: آنها به مثابه کشتزار تو هستند و تو هم در آبیاری کشتزارت مختاری. و این سخن را از زید بن ثابت رضی الله عنه شنیده بودم، زید گفت: راست گفتمی. و شواهد بسیاری در سخن گفتن شخص نزد عالمتر و فاضلتر از خود و پاسخ به مسائل دینی وجود دارد، از آن جمله اینکه مادر امام اعظم ابوحنیفه رحمته الله به فرزندش می گفت: به مجلس عمر بن ذر [از شاگردان امام] برویم و ایشان مادرشان را به مجلس عمر بن ذر می برد، و مادر امام از عمر بن ذر سوال می کرد، و ایشان هم از اینکه در حضور استاد ارجمندش سخن بگویند خجالت می کشید، و امام فرمود: او از من [مادرم] این را خواسته است، و عمر بن ذر جواب را از امام می پرسید، سپس عمر بن ذر می گفت: سخن همان است که امام فرمود. رحمت خدا بر همه آن بزرگواران باد.

عالم و فقیه و مفتی برحق

علی بن ابی طالب می فرماید: آیا شما را از فقیه واقعی و کامل باخبر نسازم؟ گفتند: آری، فرمود: فقیه واقعی کسی است که مردم را از رحمت خداوند و از امید به درگاه او مأیوس و ناامید نکند، و آنها را از تدبیر و گرفت خداوند در امان نسازد، و با بی رغبتی از قرآن به چیز دیگری روی نیاورد، ای مردم آگاه باشید در عبادتی که در آن علم و دانش نباشد خیری نیست و کما اینکه در علمی که در آن درک و فهم نباشد و در قرائتی که در آن تأمل و تدبر نباشد خیر و برکتی نیست.

کعب روایت می کند که موسی فرمود: پروردگارا! کدام بنده تو داناتر است. فرمود: عالم غرثان علم. ابن وهب می گوید: یعنی عالمی که از علم سیر نمی شود. در روایت دیگر از عمر مولای غفره آمده است که موسی گفت: پروردگارا! کدام بنده تو داناتر است؟ فرمود: آنکه در پی علم مردم است تا آن را بر علم خود بیفزاید.

به لقمان گفته شد: کدامیک از مردم غنی تر است؟ گفت: آنکه به آنچه که داده شده است قناعت کند، گفتند: پس کدامین آنها داناتر است؟ گفت: کسی که از علم مردم بر علم خود بیفزاید.

از مجاهد درباره معنی آیه: ﴿وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ﴾ [الذاریات: ۵۶]. «من جن و انسانها را نیافریدم مگر اینکه مرا عبادت کنند». پرسیده شد، گفت: تا مرا بشناسند.

ابن جریر در تفسیر این آیه می گوید: یعنی تا بدانند که من آنها را بر چه سرشت شهوانی و ربانی آفریده‌ام.

و قتاده می گوید: کسی که اختلاف را نشاند بوی فقه به مشامش نرسیده است و کسی هم که عالم به اختلاف مردم نباشد علم موثوق تر از آنچه که نزدش هست را از دست داده است.

و ابو ایوب سختیانی می گوید: جسورترین مردم در فتوی دادن ناآشناترین آنها به اختلاف علماء است، کم جرأت ترین آنها در فتوی، داناترین آنها به اختلاف علماء است، و ابن عیینه می گوید: عالم کسی است که حق سخن را ادا می کند.

ابن الماجشون می گوید: در قدیم می گفتند: شخص درباره رویداد حاضر نمی تواند نظر دهد تا زمانی که از گذشته خبر نداشته باشد.

و عبدالرحمن بن مهدی می گوید: کسی که دنبال احادیث شاذ و نادر باشد و یا هر سخنی را که شنیده بازگو کند، یا از هر کس روایت کند نمی تواند پیشوا و راهنمای مردم باشد.

خلیل بن احمد فراهیدی می گوید: مردم بر چهار دسته اند، یکی شخصی است که می داند که نمی داند این شخص ناآگاه و جاهل است پس باید به او آموخت، دیگری شخصی است که می داند ولی نمی داند که می داند چنین شخصی غافل است پس باید او را متوجه ساخت، و سومی شخصی است که نمی داند ولی نمی داند که نمی داند چنین

فردی احمق است از او برحذر باید شد. و چهارمی شخصی است که می‌داند و می‌داند که می‌داند چنین فردی عالم است پس از او باید پرسید.

سعید بن مسیب می‌گوید: هیچ عالم و شریف و صاحب فضلی نیست که خالی از عیب باشد، و لیکن کسی که فضلش از عیب و نقصش بیشتر باشد عیب و نقص او نادیده گرفتنی است کما اینکه کسی که عیب و نقص او غالب باشد فضل او را از بین می‌برد.

و مالک بن انس می‌گوید: علم از چهار شخص فرا گرفته نمی‌شود: سفیهی که سفاهتش آشکار باشد و صاحب هوی و هوس که مردم را به سوی آن فرا خواند، شخصی که میان مردم به دروغ شهرت داشته باشد گرچه که بر رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ دروغ نگوید، و دیگری صاحب فضل و صلاح که نمی‌داند چه بگوید. و بدانید که فتوای مفتی و حکم حاکم و قضاوت قاضی نه حرامی را حلال می‌سازد و نه حلالی را حرام.

زیارت و دیدار اهل خیر و مجالست و همراهی با آنها

امام نووی رحمته بر استحباب زیارت اهل علم و مجالست آنها به استدلال‌های زیادی استناد می‌کند از آن جمله: به این گفته‌های خداوند: ﴿وَإِذْ قَالَ مُوسَىٰ لِفَتَاهُ لَا أَبْرَحُ حَتَّىٰ أَبْلُغَ مَجْمَعَ الْبَحْرَيْنِ أَوْ أَمْضِيَ حُقُبًا ﴿٦٠﴾ [الکهف: ۶۰]. تا این آیه: ﴿قَالَ لَهُ مُوسَىٰ هَلْ أَتَّبِعُكَ عَلَىٰ أَنْ تُعَلِّمَنِي مِمَّا عُلِّمْتَ رُشْدًا ﴿٦٦﴾ [الکهف: ۶۶].

و همچنین این آیه: ﴿وَاصْبِرْ نَفْسَکَ مَعَ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدْوَةِ وَالْعَیْثِیِّ یُرِيدُونَ وَجْهَهُ ﴿٢٨﴾ [الکهف: ۲۸]. و معانی این آیات به ترتیب چنین است:

«پیوسته به راهم ادامه خواهم داد تا اینکه به مجمع البحرین برسم گرچه این سفر دهها سال طول بکشد» - «موسی به خضر گفت: آیا می‌توانم از پی تو بیایم تا از آنچه که به تو آموخته شده به من نیز بیاموزی» - «پیوسته خویش را بر همراهی و محبت کسانی که صبح و شام خدا را می‌خوانند و خوشنودی خدا را می‌طلبند وادار کن».

و از آن جمله حدیث ابوهریره رضی الله عنه که از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم روایت می‌کند که فرمود: «أَنَّ رَجُلًا زَارَ أَخًا لَهُ فِي قَرْيَةٍ أُخْرَىٰ فَأَرْصَدَ اللَّهُ لَهُ عَلَىٰ مَدْرَجَتِهِ مَلَكًا فَلَمَّا أَتَىٰ عَلَيْهِ قَالَ: أَيْنَ تُرِيدُ قَالَ: أُرِيدُ أَخًا لِي فِي هَذِهِ الْقَرْيَةِ. قَالَ هَلْ لَكَ عَلَيْهِ مِنْ نِعْمَةٍ تَرُبُّهَا قَالَ لَا غَيْرَ أَنِّي أَحْبَبْتُهُ فِي اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ. قَالَ: فَإِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكَ بِأَنَّ اللَّهَ قَدْ أَحَبَّكَ كَمَا أَحْبَبْتُهُ فِيهِ!».

«مردی به ملاقات برادرش (دینی) به روستایی دیگر رفت، خداوند به فرشته‌ای دستور داد که بر سر راهش بایستد، آن شخص وقتی به کنار آن فرشته رسید، آن فرشته خطاب به او گفت: قصد کجا کرده‌ای؟ گفت: می‌خواهم نزد برادرم در این روستا بروم، فرشته پرسید: آیا از وی طلبی داری که طلبت را بدهد؟ گفت: خیر، بجز اینکه من او را بخاطر

خداوند دوست دارم، فرشته گفت: من هم قاصد خداوندم آمده ام که به تو بگویم که: خداوند تو را دوست دارد همانگونه که تو این برادرت را دوست داری».

و ابوهریره رضی الله عنه روایت می کند که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «مَنْ عَادَ مَرِيضًا أَوْ زَارَ أَحَا لَهُ فِي اللَّهِ نَادَاهُ مُنَادٍ أَنْ طِبْتَ وَطَابَ مَمْسَاكَ وَتَبَوَّأْتَ مِنَ الْجَنَّةِ مَنْزِلًا»^۱. «هر کس به عیادت مریضی یا به ملاقات برادری دینی برود خداوند به او نداد می دهد: نیکو گردی و قدم نهادنت نکو گردند، منزلی در بهشت برای خود ساخته ای».

ابو موسی اشعری رضی الله عنه روایت می کند که نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «إِنَّمَا مَثَلُ الْجَلِيسِ الصَّالِحِ وَالْجَلِيسِ السَّوِّءِ كَمَثَلِ الْمَسْكِ وَنَافِخِ الْكَيْرِ، فَحَامِلُ الْمَسْكِ إِمَّا أَنْ يُحْدِثَكَ وَإِمَّا أَنْ تَبْتَاعَ مِنْهُ وَإِمَّا أَنْ تَحْدَ مِنْهُ رِيحًا طَيِّبَةً وَنَافِخِ الْكَيْرِ إِمَّا أَنْ يُحْرِقَ ثِيَابَكَ وَإِمَّا أَنْ تَحْدَ رِيحًا خَبِيثَةً»^۲.

یعنی: «مثال همنشین خوب و همنشین بد مانند عطر فروش و آهنگر است، و عطر فروش یا عطری به تو هدیه می کند و یا از او عطری می خری، و یا اینکه بوی خوشی از او به مشامت می رسد، و اما آهنگر یا لباسهیت را می سوزند و یا اینکه بوی بدش به تو می رسد».

عبدالله بن عباس رضی الله عنه روایت می کند که رسول الله صلی الله علیه و آله خطاب به جبریل علیه السلام فرمود: «مَا يَمْنَعُكَ أَنْ تَزُورَنَا أَكْثَرَ مِمَّا تَزُورُنَا»^۳. «چه چیزی تو را باز می دارد از اینکه بیشتر از این به دیدار ما بیایی؟» این آیه نازل شد: ﴿وَمَا تَنْتَظِرُ إِلَّا بِأَمْرِ رَبِّكَ لَهُ مَا بَيْنَ أَيْدِينَا وَمَا خَلْفَنَا وَمَا بَيْنَ ذَلِكَ وَمَا كَانَ رَبُّكَ نَسِيًّا﴾ [مریم: ۶۴]. یعنی: «ما فرشتگان و فرستادگان خدا جز به امر پروردگار تو فرود نمی آیم، اوست که به همه جهانهای پیش رو و

۱- روایت ترمذی، و می گوید: حدیث نیکویی است.

۲- روایت مسلم.

۳- روایت بخاری.

پشت سر ما و هر چه در این میان هست احاطه دارد، و خدای تو هرگز چیزی را فراموش نخواهد کرد».

و اهل خیر همان لشکریان خدایند که خود را وقف عبادت خدا کرده‌اند و پناهمان را به او برده و به شرف علم و عمل خالصانه دست یافته‌اند، و هر کس خویش را به ملت و گروهی شباهت دهد از آنهاست، سپاهیان خداوند همان سعادت‌مندان هستند که همنشینان آنها نگونبخت نمی‌شوند. خداوند ما را بر حب آنها بمیران و روز قیامت ما را در زمره آنها محشور بدار.

و موسی علیه السلام عزم را جزم نمود تا با خضر علیه السلام در مجمع البحرین ملاقات کند گرچه که رسیدن به او دهها سال زمان برد، گفته می‌شود: موسی در سفر خود به سوی مجمع البحرین هرگز خسته نشد تا اینکه از آن محل عبور کرد، وقتی که از آن وعده گاه عبور کرد و به اندازه یک شب و یک روز تا ظهر به سفر خود ادامه داد خستگی و گرسنگی به او دست یافت.

ابن علان در تفسیر آیه ۶۶ سوره کهف ﴿قَالَ لَهُ مُوسَى هَلْ أَتَّبِعُكَ﴾ [الکهف: ۶۶]. می‌گوید: در این آیه دلیل است بر زیارت اهل علم و نیکی در دیار و کاشانه آنها و همراهی و مجالست و تواضع با آنهاست.

نگو: غلام من و کنیز من، بگو: خدمتکار من

جوان ذکر شده در این گفته خداوند: ﴿وَإِذْ قَالَ مُوسَى لِفَتَاهُ لَا أَبْرَحُ﴾ [الکهف: ۶۰]. یعنی: «و یاد کن آنگاه که موسی به خدمتکارش گفت: از پا نمی‌نشینم...» یوشع بن نون یکی از انبیاء علیهم السلام بنی اسرائیل بعد از موسی علیه السلام است. و یوشع همان کسی است که خورشید برای او نگه داشته شد، و می‌گویند: که همیشه همراه موسی بود و خدمت ایشان را می‌کرد، و فتی در زبان عرب به معنی جوان، و از آنجایی که بیشتر خدمت‌گذاران جوانند این است که به آنها از روی حُسن ادب فتی یا همان جوان می‌گویند، در شریعت

نیز این کاری پسندیده است، رسول اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید: «لَا يَقُلُ أَحَدُكُمْ: عَبْدِي وَلَا أُمَّتِي وَلَا يَقُلُ: وَفَتَايَ وَفَتَاتِي» «کسی از شما [به غلام و کنیز خود] نگوید غلام من و کنیز من بلکه باید بگوید: خدمتکارم». این کار نشانه تواضع است. و گفته شده که آن جوان یا خدمتکار موسی خواهر زاده اش بوده است و چون خدمت آن حضرت صلی الله علیه و آله را می کرده بعنوان فتی در قرآن از او یاد شده است.

خداوند می فرماید: ﴿وَقَالَ لِفِتْيَانِهِ اجْعَلُوا بِضَعَتَهُمْ فِي رِحَالِهِمْ﴾ [یوسف: ۶۲]. یعنی: «یوسف صلی الله علیه و آله به خدمتکارانش گفت: متاع آنها [کنعانیان] را در بارهایشان بگذارید».

خداوند می فرماید: ﴿ثُرَاوِدُ فَتَلَهَا عَنْ نَفْسِهِ﴾ [یوسف: ۳۰]. یعنی: «قصه مرادده با خدمتکارش را [برای کام جویی] داشته» ابن العربی می گوید: ظاهر آیه اقتضاء می کند که شخص ذکر شده در داستان موسی صلی الله علیه و آله خدمتکار ایشان بوده است. و در روایت آمده که وی یوشع بن نون صلی الله علیه و آله می باشد و در تفاسیر آمده که وی خواهرزاده موسی صلی الله علیه و آله بوده است، نمی شود به هر دو گفته بطور یقین استناد کرد پس توقف در آن صحیح تر می باشد. و می ماند یک مسئله: اگر این روایت که می گوید شخص مذکور در آیه یوشع بن نون بوده نمی شود نص صریح را به امری احتمالی یا سخن و رأی بعضی از علماء رحمه الله علیهم ترک کرد.

امام سیوطی در کتاب (الإکلیل فی أحكام التنزیل) می گوید: از این آیه اینگونه استنباط می شود که همراه بردن دوست و خادم به سفر اشکالی ندارد و همچنین استحباب سفر برای طلب علم و افزودن عالم به علم خود و تواضع متعلم در مقابل کسی که از او چیزی را فرا می گیرد گرچه که در مقابل خود از رتبه و مقام کمتری برخوردار باشد.

شیطان مصلحت انسان را از یادش می برد

خداوند می فرماید: ﴿فَلَمَّا بَلَغَا مَجْمَعَ بَيْنِهِمَا نَسِيَا حُوتَهُمَا فَاتَّخَذَ سَبِيلَهُ فِي الْبَحْرِ سَرَبًا

﴿الكهف: ٦١﴾. «چون موسی و رفیقش به مجمع البحرین (محل دیدار موسی و خضر)

رسیدند ماهی (غذای) خود را فراموش کردند، آن ماهی هم راهش را در دریا گرفت و رفت.»

جمهور مفسرین می گویند که: ماهی وقتی از سبد بیرون جست و داخل دریا شد و اثر

راهی که در دریا پیمود خالی باقی ماند و موسی علیه السلام همین راه را از پی ماهی گرفت تا

اینکه به جزیره ای در دریا رسید و در آنجا با خضر علیه السلام ملاقات نمود، و ظاهر روایات و

آنچه از کتاب [قرآن] بر می آید این است که موسی و خضر بر کناره دریا به هم رسیدند.

و این گفته که: ﴿نَسِيَا حُوتَهُمَا﴾ یعنی: «آن دو، ماهی خود را فراموش کردند»، ولی در

واقع نسیان از طرف همراه موسی علیه السلام بود، و گفته شده که: منظور این که فراموش کرد

که موسی علیه السلام را از آنچه که مشاهده کرده بود باخبر سازد، نسبت دادن نسیان به هر دو

بخاطر همراهی آن دو با هم بود، در روایت بخاری آمده است: «فَقَالَ لِفَتَاهُ لَا أَكَلْتُكَ إِلَّا

أَنْ تُخْبِرَنِي بِحَيْثُ يُفَارِقُكَ الْحُوتُ. قَالَ مَا كَلَّمْتُ كَثِيرًا» «به خدمتکارش گفت: فقط از

تو می خواهم هر گاه دیدی که ماهی را گم کرده ای مرا باخبر ساز، همراه موسی علیه السلام

گفت: این که در خواست سنگینی نیست.»

در ادامه روایت می گوید: زمانی که او در سایه تخته سنگی در جایی که زمین خیس

بود ناگاه ماهی به حرکت در آمد و موسی علیه السلام در آن هنگام در خواب بود [همراه

موسی علیه السلام با خود] گفت: موسی علیه السلام را الآن بیدار نمی کنم [تا خود بیدار شود] و وقتی

بیدار شد و فراموش کرد که موسی علیه السلام را از موضوع باخبر سازد، ماهی غلطان غلطان

وارد دریا شد و خداوند هم راهی را که ماهی با شکافتن آب در پیش گرفته و رفته بود بر

همان حالت نگه داشت گویا نقشی بر سنگ است.

و در روایتی آمده: و خداوند راه شکافته شده ماهی را محفوظ نگهداشت بمانند ریسمانی، و وقتی موسی علیه السلام بیدار شد رفیقش فراموش کرد قصه ماهی را به موسی علیه السلام بگوید، و آن دو بقیه آن روز و آن شب را به راه خود ادامه دادند. روز بعد که شد موسی به خادمش گفت: ﴿فَلَمَّا جَاوَزَا قَالَ لِفَتَاهُ ءَاتِنَا غَدَاءَنَا لَقَدْ لَقِينَا مِنْ سَفَرِنَا هَذَا نَصَبًا﴾ [الكهف: ۶۲]. یعنی: «موسی به آن جوان گفت: غذای چاشت ما را بیاور که ما در این سفر رنج و سختی فراوان کشیده‌ایم».

جوان به موسی گفت: ﴿قَالَ أَرَأَيْتَ إِذْ أَوَيْنَا إِلَى الصَّخْرَةِ فَإِنِّي نَسِيتُ الْحُوتَ وَمَا أَنسَنِيهِ إِلَّا الشَّيْطَانُ أَنْ أَذْكُرَهُ﴾ [الكهف: ۶۳]. «یادت هست وقتی که کنار آن صخره (برای استراحت) منزل گرفتیم، من همانجا ماهی را فراموش کردم، و شیطان از یادم برد که این مطلب را به شما متذکر شوم».

و گفته شده: فراموشی از سوی هر دو طرف بوده زیرا او [موسی] بوده که به او [همراهش] امر کرده بود، وقتی براه افتادند آن جوان ماهی را با خود حمل می‌کرد تا اینکه [برای رفع خستگی] به تخته سنگی روی آوردند و کنار آن نشستند ﴿فَلَمَّا جَاوَزَا﴾ «پس آنگاه که از آن مکان گذشتند» و ماهی را فراموش کردند [ترک کردند] وقتی موسی علیه السلام از همراهش غذا را طلبید به خود نسبت داد، اینکه خداوند می‌فرماید: آن دو فراموش کردند، یعنی رسیدن به مجمع البحرین جایی که قرار بود موسی و خضر علیهما السلام به دیدار هم رسند در جای تخته سنگ، خود موسی علیه السلام در فراموش کردن مجمع البحرین شریک بود، وقتی که به راه خود ادامه دادند موضوع ماهی به ذهن هیچیک خطور نکرد، که آن را با خود حمل کنند، پس در چنین صورتی نسبت دادن فراموشی به هر دو نفر درست می‌باشد.

از آنجایی که شیطان بر قلب بندگان زانو زده و کار و حرفه اش فراموشاندن مصالح بندگان از یادشان است پس هر گاه انسان غافل شد و دغدغه‌های دنیا او را به خود مشغول ساخت، همانگونه که عبدالله بن عباس رضی الله عنه می‌گوید راهی جز این نداری مگر

اینکه بیشتر خدا را ذکر کنی، خداوند می‌فرماید: ﴿وَأَذْكُرُ رَبِّكَ إِذَا نَسِيتَ﴾ [الکهف: ۲۴]. «هر گاه [به دنیا مشغول شدی و مصالحت را] فراموشی کردی خدا را بیاد آر». ابن عباس رضی الله عنه در ادامه سخن می‌گوید: و بگو: خداوند! ای پروردگار هر گمشده‌ای! هر به سفر رفته‌ای را به سلامت باز گردان».

توشه راه برداشتن با توکل منافات ندارد

موسی علیه السلام در سفرش ماهی‌ای را در سبدی با خود برداشت آنگونه که در حدیث قصه موسی و خضر علیه السلام آمده است، خداوند به موسی علیه السلام دستور داد: «ماهی ای را در زنبیلی کرده با خود بردار و هر جا که ماهی را گم کردی آن بنده صالح همانجاست، موسی وقتی که گرسنه شد فرمود: ﴿ءَاٰتِنَا عَدَاۗءَنَا﴾ [الکهف: ۶۲]. یعنی: «خوراک نهارمان را بیاور». و در این دلیلی است برای برداشتن توشه در سفر، و این فعل موسی کلیم الله است، با وجود توکل و شناختی که به خدا داشت توشه راهش را برداشت.

در صحیح بخاری آمده است: «مردمی از اهل یمن به قصد حج می‌رفتند ولی توشه راه را بر نمی‌داشتند و می‌گفتند: ما توکل می‌کنیم، و وقتی که [مکه] می‌رسیدند برای رفع نیازهای خود از مردم سؤال می‌کردند، این بود که خداوند این آیه را نازل کرد: ﴿وَتَزَوَّدُوا فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَى﴾ [البقرة: ۱۹۷]. یعنی: «توشه راه بردارید و بهترین توشه هم تقوی و خداترسی است».

و از زبان موسی علیه السلام می‌فرماید: ﴿ءَاٰتِنَا عَدَاۗءَنَا لَقَدْ لَقِيْنَا مِنْ سَفَرِنَا هٰذَا نَصَبًا﴾ [الکهف: ۶۲]. عنی: «نهارمان را بیاور که از سفرمان خسته شدیم».

منظور از خستگی در این آیه یعنی: گرسنه شدیم، و همچنین در این آیه دلیلی است برای باخبر ساختن دیگران به رنج و زحمت و گرسنگی و تشنگی و بیماری که انسان به

آن دچار می‌شود، و این با رضایت و تسلیم شدن در برابر تقدیر خداوندی منافات ندارد به شرطی که از روی ناراحتی اظهار نارضایتی نباشد.

و حقیقت توکل یعنی: اعتماد قلبی بر خداوند در به دست آوردن آنچه که مایه سود بندگان در دین و دنیا و دفع ضرر دینی و دنیوی، و در کنار این اعتماد، باید اسباب آنرا نیز فراهم کند، و إلا خلاف امر شرع و حکمت عمل کرده است، و نباید انسان عجز و ناتوانی خود را توکل و نه توکلش را عجز بحساب بیاورد، زیرا برداشتن اسباب قدح و عیب بر شریعت و اعتقاد است و با توحید منافات دارد، و ما به اندازه گرسنگی و تشنگی که داریم می‌خوریم و می‌نوشیم تا تشنگی و گرسنگی را از خود دور کنیم، و هر دو از تقدیرات خداوندی است.

و برداشتن اسباب در کل امری است فطری و ضروری که کسی چاره‌ای جز آن ندارد حتی چهارپایان، بلکه نفس توکل کردن یعنی برداشتن اسباب آنگونه که خداوند عزوجل می‌فرماید: ﴿وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ﴾ [الطلاق: ۳]. یعنی: «هر کس بر خدا توکل کند خداوند برای او کافی است».

انسان با توکل به الله سبحانه و تعالی از کارهای مکروه و ناپسند دوری می‌کند و برخی از علماء توکل را بسببی از اسباب مانند خاموش کردن چراغ و بستن در، تفسیر کرده و گفته‌اند: عملت اینجا باشد و نظرت به سوی آسمان و بدان که خالق سبب، قادر است که آنرا از کار بیندازد، و برای تحقق هدف نیازمند فضل بزرگ خداوند هستیم.

آیا خضر علیه السلام نبی است یا ولی

آن بنده مذکور در آیه:

﴿فَوَجَدَا عَبْدًا مِّنْ عِبَادِنَا﴾ [الکهف: ۶۵]. «پس یافتند بنده‌ای از بندگان ما را» نزد جمهور علماء همان خضر علیه السلام است و از مقتضای روایات ثابت شده نیز چنین بر می‌آید. امام ترمذی روایتی از ابوهریره رضی الله عنه نقل می‌کند که می‌گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «إِنَّمَا سُمِّيَ الْخَضِرَ لِأَنَّهُ جَلَسَ عَلَى فَرْوَةٍ بَيْضَاءَ فَاهْتَزَّتْ مَحْتَهُ خَضِرَاءَ!». «خضر بدین سبب خضر نامگذاری شد که بر روی فروه بیضاء (روی زمین) نشست پس ناگاه همانجایی که نشسته بود جنبید و سبز شد».

و جمهور علماء بر آنند که خضر علیه السلام نبی است، این قول صحیح از اقوال اهل علم است، و اموری چند مؤید این نظریه است:

از آن جمله این گفته خداوند درباره خضر: ﴿ءَاتَيْنَاهُ رَحْمَةً مِّنْ عِنْدِنَا وَعَلَّمْنَاهُ مِمَّا لَدُنَّا عِلْمًا﴾ [الکهف: ۶۵]. یعنی: «او را از لطف و رحمت خود برخوردار ساختیم و هم از جانب خود به او علم لدنی (اسرار غیب الهی) آموختیم».

هم موسی و هم خضر علیه السلام از جانب خداوند علم و دانشی داشتند که هر یکی از علم دیگری ناآگاه بود، آنگونه که در حدیث آمده است، زیرا باطن و حقیقت کارهای خضر بدون وحی شدنی نیست، و الا خضر علیه السلام از کجا می‌دانست که آن پسر بچه وقتی بزرگ شود کافر می‌گردد و با کفر و طغیانش باعث رنج و زحمت والدینش می‌شود، جز این است که بوسیله وحی از چنین موضوعی باخبر شده است، و خود (خضر علیه السلام) در پایان قصه می‌گوید: ﴿وَمَا فَعَلْتُهُو عَنْ أَمْرِي﴾ [الکهف: ۸۲]. «آنچه را انجام دادم از طرف خودم

نمود» پس کارهایش به امر و دستور خداوند بوده است، و می‌دانیم که وحی جز بر انبیاء و مرسلین نازل نمی‌شود!

و اما درباره وحی ذکر شده در این آیه: ﴿وَأَوْحَىٰ رَبُّكَ إِلَى النَّحْلِ﴾ [النحل: ۶۸]. «ما به زنبور عسل وحی کردیم».

و این آیه: ﴿وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّ مُوسَىٰ﴾ [القصص: ۷]. «و ما به مادر موسی وحی کردیم» باید گفت که: وحی ذکر شده در این آیات یعنی الهام فطری و غریزه‌ای است. و وحی ذکر شده در این گفته خداوند: ﴿وَإِنَّ الشَّيْطَانَ لِيُوحِوْنَ إِلَىٰ أَوْلِيَآئِهِمْ لِيُجَدِّلُكُمْ﴾ [الأنعام: ۱۲۱]. یعنی: «و شیطانها به دوستان خویش القا می‌کنند تا با شما خصومت ورزند» این وحی بمعنی وسوسه است، و اما بر اولیا بدون داشتن نبوت وحی نمی‌شود.

و علماء و دانشمندان می‌گویند: وحی خداوند بر انبیاء علیهم السلام همان کلام نازل شده الله عزوجل بر پیامبران علیهم السلام است. و اما الهام شعوری است داخلی که نفس با یقین به آن به سوی نیازش سوق داده می‌شود بدون اینکه بداند این شعور و احساس از کجا آمد! و این الهام شبیه به احساس انسان به گرسنگی و تشنگی و غم و خوشی است.

و رحمت یاد شده در این گفته خداوند: ﴿ءَاتَيْنَاهُ رَحْمَةً مِّنْ عِنْدِنَا﴾ یعنی: رحمت نبوت. و اطلاق این کلمه بر نبوت در چندین مورد در قرآن تکرار شده است. مثل این آیه: ﴿أَهُمْ يَقْسِمُونَ رَحْمَتَ رَبِّكَ﴾ [الزخرف: ۳۲]. یعنی: «آیا اینها رحمت پروردگارت را تقسیم می‌کنند».

زمانی که مشرکان به نبوت آن حضرت اعتراض کردند و خود را شایسته آن دانستند و اما علم ذکر شده در این آیه: ﴿وَعَلَّمْنَاهُ مِنَ لَدُنَّا عِلْمًا﴾ [الکهف: ۶۵]. یعنی علم با وحی و در چند جای قرآن تکرار شده است، مثل: ﴿وَعَلَّمَكُمَا مَا لَمْ تَكُن تَعْلَمُونَ وَكَانَ فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكَ عَظِيمًا﴾ [النساء: ۱۱۳]. «و آنچه را نمی‌دانستی به تو آموخت؛ و همواره فضل خدا

بر تو بزرگ است». و این آیه: ﴿وَإِنَّهُ لَدُوٌّ عَلِيمٌ لِّمَا عَلَّمْنَاهُ﴾ [یوسف: ۶۸]. «و او به خاطر تعلیمی که ما به او دادیم، علم فراوانی داشت».

علم لدنی

خداوند درباره خضر می‌فرماید: ﴿وَعَلَّمْنَاهُ مِن لَّدُنَّا عِلْمًا﴾ [الکهف: ۶۵]. یعنی: «ما از جانب خود به او علم آموختیم». استدلالهای زیاد و در غیر محل از این آیه صورت می‌گیرد، حتی عده‌ای تا جایی پیش رفته‌اند که با استدلال به وساوس نفس القاءات قلبی عملاً خود را از شریعت بی‌نیاز می‌بینند.

شیخ امینی شنیطی می‌گوید: ^۱ «از واضح‌ترین ادله در اینکه رحمت و علمی که خداوند آنرا به بنده اش خضر علیه السلام عنایت نمود از طریق نبوت و وحی بود».

خداوند به نقل از او می‌فرماید: ﴿وَمَا فَعَلْتُهُ وَ عَن أَمْرِی﴾ [الکهف: ۸۲]. یعنی آنچه را که انجام دادم به امر خداوند بود.

و امر خداوند بر بنده از طریق وحی تحقق می‌یابد، زیرا راهی برای شناخت امر و نهی خداوند جز از طریق وحی از جانب او نیست. بویژه قتل نفس بی‌گناه در ظاهر امر، و هم چنین معیوب ساختن سفینه با سوراخ کردن آن زیرا ضرر رساندن به انسانهای بی‌گناه چه در نفس و چه در مالهایشان بجز از راه وحی خداوندی جائز نیست.

و خداوند متعال پیامها و اندرزهایش را منحصرأ از طریق وحی به مردم ابلاغ نموده است، خداوند عزوجل در قرآن می‌فرماید: ﴿قُلْ إِنَّمَا أُنذِرُكُمْ بِالْوَحی﴾ [الأنبیاء: ۴۵]. یعنی: «بگو [ای محمد] جز این نیست که من از طریق وحی شما را هشدار می‌دهم»، و کلمه (إنما) صیغه حصر است.

و اگر گفته شود شاید این پیام از راه الهام باشد؟

جواب: از آنچه که در علم اصول مقرر شده است بر می‌آید که نباید از الهام به اولیا در رسیدن به هیچ مسئله شرعی استدلال کرد، بخاطر عدم عصمت و نبودن دلیل بر جواز استدلال به آن، بلکه عکس آن ثابت شده است، و ما استدلال بعضی از صوفیان مبنی بر صحت عمل به الهام در حق کسی که به او الهام شده، و هم چنین این پندار برخی از جبریه بر جواز احتجاج به الهام در حق ملهم و غیره که الهام را به منزله وحی مسموع قرار داده و به ظاهر این آیه استدلال می‌کنند که می‌فرماید: ﴿فَمَنْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيَهُ يَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ﴾ [الأنعام: ۱۲۵]. «هر که را خدا بخواهد تا هدایت دهد دلش را به نور اسلام روشن و گشاده می‌گرداند».

و این روایت که می‌فرماید: «اتَّقُوا فِرَاسَةَ الْمُؤْمِنِ فَإِنَّهُ يَنْظُرُ بِنُورِ اللَّهِ» «از زیرکی و هوش مؤمن بترسید، زیرا مؤمن با نور [الهام] خدا می‌نگرد». استدلال به همه اینها باطل است و به آن تکیه نمی‌شود، چون دلیلی بر آن نیست، کما اینکه نمی‌شود از دسیسه‌های شیطان در امان بود.

هدایت از راه پیروی کردن از شریعت تضمین شده است، اما در مورد هدایت از طریق پیروی از الهام و امثال آن تضمینی نیست.

و الهام در اصطلاح یعنی: وقوع چیزی در دل انسان که باعث سردی آن گردد بدون اینکه دلیلی بر استدلال بر آن در وحی و حجت عقلی داشته باشد و خداوند آنرا بر دل هر کس از بندگانش بخواهد القاء می‌کند، و اما الهام بر انبیاء علیهم السلام غیر از الهامی است که بر سایر بندگان می‌شود. زیرا پیامبران علیهم السلام بر خلاف بقیه بشر معصومند.

و در کل بر کسانی که الهامی در شناخت دین اسلام دارند پوشیده نیست که راهی برای شناخت اوامر و نواهی و آنچه که انجام و یا ترک آن موجب تقرب به درگاه خداوندی می‌شود جز از راه وحی نیست. و کسی که ادعا کند که برای رسیدن به رضامندی خداوند نیازی حتی به یک مسئله از آنچه که پیامبران علیهم السلام آورده اند ندارد

زندیق است و از دایره دین خارج، و آیاتی که مؤید این سخن است بسیارند و غیر قابل شمارش.

خداوند می‌فرماید: ﴿وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّىٰ نَبْعَثَ رَسُولًا﴾ [الإسراء: ۱۵]. یعنی: «و ما تا رسول نفرستیم [اتمام حجت نکنیم] کسی را عذاب نخواهیم کرد». و فرموده تا زمانی که بر قلبها الهام نکرده ایم.

و می‌فرماید: ﴿رُسُلًا مُّبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ لِئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ﴾ [النساء: ۱۶۵]. یعنی: «و رسولان را فرستاد که [نیکان را به رحمت ابدی] مژده دهند و [بدان را از قهر و عذاب سوزان] بترسانند، تا آنکه پس از فرستادن این همه رسولان مردم را بر خدا حجت و بهانه‌ای نباشد».

پس در این صورت باید بدانیم که ادعای جاهلان و مدعیان تصوف بر اینکه آنها و پیروان و بزرگانشان در باطن راه و روشهایی دارند که با حقیقتی که نزد خداوند است همخوانی دارد گرچه که به ظاهر مخالف شرع باشد، مانند کارهای خضر که در ظاهر مخالفت علمی بود که موسی علیه السلام داشت، چنین مدعیانی زندیق و کارشان ذریعه‌ای برای انحلال و ابطال کلی دین اسلام است، فقط با این پندار که حق در امور باطنی خلاف ظاهر آن است.

نظر امام قرطبی درباره کسی که مدعی است آنچه را که از راه قلب احساس می‌کند او را از شریعت بی‌نیاز می‌سازد.

امام قرطبی رحمته الله در تفسیرش که نص آن چنین است می‌گوید: «شیخ ما ابوالعباس می‌گوید: قومی از زندیقان باطنی و معتقد به راه و رسمی هستند که آنها را ملزم به احکام شریعت نمی‌کند، و می‌گویند: که احکام عمومی شرع بر انبیاء علیهم السلام و عامه مردم الزامی است، و اما اولیاء و خاصان را به چنین نصوصی نیازی نیست. و آنچه که از آنها خواسته می‌شود آن چیزی است که در دلشان می‌افتد و احساسات قلبی آنها بر آنها غالب است و حکم می‌کند و می‌پندارند: این بخاطر پاکی و بی‌آلایشی دلهایشان از پلیدی، و خالی

بودن آن از غیر خداست، که در نتیجه علوم خدایی و حقایق ربانی بر آنها آشکار می‌شود. این است که بر اسرار کائنات آگاهی دارند. و احکام جزئیات را می‌دانند بنابراین نیازی به احکام کلی شرع پیدا نمی‌کنند، آنگونه که برای خضر رخ داد زیرا وی با علومی که برایش متجلی گشت از علم و مفاهیم و برداشتی که نزد موسی علیه السلام بود بی نیاز گشت. و برخی به این گفته (به قلبت رجوع کن گرچه مفتیان فتوی داده باشند) استدلال می‌کنند. و پر واضح است که در این گفته و یا گفته‌های مانند آن دلیلی بر معتبر بودن الهامات قلبی و شبهاتی که در آن هست وجود ندارد. و امام قرطبی رحمته الله در ادامه می‌گوید: این سخن (بسنده کردن به الهامات قلبی و بی نیازی به احکام شرع) سخن کفر آمیز و از عقاید زندیقان است، گوینده و یا صاحبان چنین عقیده‌ای سزایشان قتل است بدون آنکه از آنها طلب توبه و بازگشت به دین شود، زیرا چنین افرادی احکام واضح و آشکار دین را انکار نموده‌اند، و سنت و روش خداوندی و حکمتش بر این اساس نهاده شده که احکامش جز بواسطه پیام آورانش که همان سفیران بین او و بندگانش هستند دانسته نمی‌شوند. و پیامبران تنها مبلغان پیام و کلام خداوند و شرح دهندگان شریعتها و احکام وی هستند، و برای این کار نیز آنها را برگزیده است. خداوند عزوجل می‌فرماید: ﴿اللَّهُ يَصْطَفِي مِنَ الْمَلَائِكَةِ رُسُلًا وَمِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ بَصِيرٌ﴾ [الحج: ۷۵]. یعنی: «خداوند از میان انسانها و فرشتگان پیام رسانانی را بر می‌گزیند همانا خداوند شنوا و بیناست».

و می‌فرماید: ﴿اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ﴾ [الأنعام: ۱۲۴]. «خداوند بهتر می‌داند که پیامش را به چه کسی بسپارد».

در کل به این نتیجه قطعی و یقینی کامل رسیدیم که اجماع سلف و خلف بر این است که شناخت ذات خداوند و احکام دین خداوند که شامل اوامر و نواهی است جز از راه پیامبران و انبیاء میسر نیست، و هر آنکه مدعی باشد که راههای دیگری غیر از راه پیامبران برای شناخت امر و نهی خداوند وجود دارد که انسان را از پیامبران بی‌نیاز می‌سازد چنین شخصی کافر و مهدور الدم است از وی خواسته نمی‌شود که توبه کند و

نه مورد سؤال و جواب قرار می‌گیرد، و این ایده متضمن این اعتقاد است که غیر از پیامبر اسلام که خاتم الأنبياء است پیامبران دیگری خواهند آمد.

معنای این عقیده که می‌گوید: الهامات قلبی را می‌پذیرد و آنچه را که قلب به وی الهام می‌کند حکم خداست و بر اساس آن عمل می‌کند و در نتیجه نیازی نه به کتاب پیدا می‌کند و نه به سنت، گویا صفت نبوت را برای خود اثبات کرده، و این بمثابه این قول نبی اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ که فرموده: «جبریل در دل من اینگونه القاء کرد...» تفسیر قرطبی.

حقیقت و شریعت و ظاهر و باطن

حقیقت یعنی حقیقت دین، و دین رب العالمین همان چیزی است که همه انبیاء و مرسلین بر آن اتفاق دارند گرچه که (در بعضی از فروعات) هر یکی راه و روش خاص خود را داشته است، و راه و روش هر پیامبری همان شریعت است.

خداوند می‌فرماید: ﴿لِكُلِّ جَعَلْنَا مِنْكُمْ شَرْعَةً وَمِنْهَا جَا﴾ [المائدة: ۴۸]. یعنی: «برای هر یک از شما [امتها] شریعت و منهجی قرار داده‌ایم».

و هم چنین می‌فرماید: ﴿ثُمَّ جَعَلْنَاكَ عَلَىٰ شَرِيعَةٍ مِّنَ الْأَمْرِ فَاتَّبِعْهَا وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ ﴿۱۸﴾ إِنَّهُمْ لَن يُغْنُوا عَنْكَ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا﴾ [الجاثية: ۱۸-۱۹].

یعنی: «سپس تو را [ای محمد] بر شریعتی از امر دین قرار دادیم پس آنرا پیروی کن و از هوا و هوسهای کسانی که نمی‌دانند پیروی نکن. قطعاً آنان چیزی را در برابر خدا از تو دفع نمی‌کنند».

و منهج یعنی راه و روش، و هدفی که باید به آن رسید حقیقت دین است، و آن یعنی پرستش خدای یگانه بی همتا، و حقیقت دین اسلام یعنی یکتا پرستی، و اسلام یعنی تسلیم شدن بنده در برابر رب العالمین و نه در برابر غیر او، و هر کس در مقابل غیر خدا تسلیم شود (یعنی امر و نهی او را بدون تردد و چون و چرا قبول کند) ^۱ مشرک محسوب می‌گردد، و خداوند هم هرگز از شرک نمی‌گذرد و مشرک را نمی‌آمرزد، و هر کس تسلیم امر خداوند نشود و تکبر ورزد و خود را از پرستش خداوند بالاتر بداند از جمله کسانی است که خداوند عزوجل درباره آنها فرموده: ﴿إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ﴾ [غافر: ۶۰]. یعنی: «بتحقیق کسانی که از عبادت من خود را برتر

و بالاتر می‌دانند، به زودی با خفت و خواری وارد دوزخ شوند». و دین اسلام دین اولین و آخرین انبیاء و مرسلین است.

و خداوند عزوجل می‌فرماید: ﴿وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ﴾ [آل عمران:

[۸۵].

یعنی: «و هر که غیر از اسلام دین دیگری برای خود برگزیند، هرگز از او پذیرفته نیست». و این به صورت عموم است و منحصر به زمان و مکان معینی نیست، و اساس ادیان همه پیامبران، امثال نوح و ابراهیم و یعقوب و اسباط و موسی و عیسی علیهما السلام و حواریون دین اسلام بوده است، یعنی همان پرستش خداوند یکتا و شرک نورزیدن به وی.

در صحیحین از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایتی آمده است که می‌فرماید: «إِنَّا مَعَاشِرَ الْأَنْبِيَاءِ

دِينَنَا وَاحِدٌ». یعنی: «دین ما گروه انبیاء یکی است».

و همه می‌دانیم که پیامبر صلی الله علیه و آله حق تبلیغ دین را ادا نمود و ما را برای واضح و روشن گذاشت که شیش بمانند روز روشن است، و کسی در این راه سرگردان نمی‌شود مگر آنکه خود سرگردان و هلاک شده است، و به ما دستور داده شده که اسلام را با تمام وجود بپذیریم.

پس چگونه برای عده‌ای گوارا می‌آید که دین را به بخش ظاهر و باطن و عبادت را به دو قسم حقیقت و شریعت تقسیم کنند.

گذشتگان امت بشمول ائمه و بقیه اولیا بر این متفق القولند که انبیاء از اولیایی که نبی نیستند برتر و افضلترند، و ایمان داشتن به همه آنچه که انبیاء علیهم السلام از جانب خداوند آورده‌اند واجب است، و اطاعت از آنها در آنچه که بدان امر می‌کنند الزامی است بر خلاف اولیا، زیرا اطاعت از اولیا در همه آنچه که بدان امر می‌کنند واجب نیست، و نه همچنین باور داشتن همه آنچه که ما را از آن باخبر می‌سازند، بلکه گفتار و رفتار آنها بر اساس کتاب خدا و سنت رسول الله صلی الله علیه و آله سنجیده می‌شود، در نتیجه آنچه را که با قرآن و سنت همخوانی دارد را می‌پذیریم و در غیر اینصورت سخن آنها پذیرفتنی نیست. اگر چه

که گوینده چنین سخنی از اولیاء الله باشد، و سخن وی را حمل بر اجتهادش نموده و او را معذور می‌داریم، لیکن اگر گفتار و یا کردارش برخلاف کتاب و سنت باشد. کرده اش اشتباه است و اشتباهش هم آمرزیده شده است اگر صاحب چنین کار و گفتاری قدر مستطاع تقوی و خداترسی به خرج داده باشد. خداوند عزوجل می‌فرماید: ﴿فَاتَّقُوا اللَّهَ مَا اسْتَطَعْتُمْ﴾ [التغابن: ۱۶]. یعنی: «تا توان دارید از خداوند عزوجل پروا بدارید و تقوی پیشه کنید».

لذا شایسته نیست که هیچ ولی ادعای علم لدنی کند و نه هیچ انسانی معتقد بر این باشد که اهل حقیقت [به گمان وی] می‌توانند بر خلاف شرع عمل کنند و یا چیزهایی را در دین داخل کند که هیچ اصل و اساسی در آن ندارند، و فقهاء را علمای ظاهر بین وصف کند و فقط صوفیان و امثال آنها را علمای باطن بدانند!!! خداوند ما را از شر تبعیض در دین و فرقه گرایی در آن در امان بدارد. خداوند عزوجل می‌فرماید: ﴿أَفَتُؤْمِنُونَ بِبَعْضِ الْكِتَابِ وَتَكْفُرُونَ بِبَعْضٍ فَمَا جَزَاءُ مَنْ يَفْعَلُ ذَلِكَ مِنْكُمْ إِلَّا خِزْيٌ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ يُرَدُّونَ إِلَىٰ أَشَدِّ الْعَذَابِ ۗ وَمَا اللَّهُ بِغَفِيلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ﴾ [البقرة: ۸۵]. یعنی: «آیا به بعضی از آیات کتاب [که آنها را به نفع خود می‌دانید] ایمان می‌آورید و برخی دیگر را انکار می‌کنید، پس نیست سزای کسانی از شما که چنین کنند مگر خفت و خواری در زندگی دنیا و روز قیامت در بدترین عذاب انداخته می‌شوند، و خداوند از کرده شما غافل نیست».

اگر موسی و خضر علیهم السلام زنده می‌بودند راهی جز اتباع و پیروی از رسول الله صلی الله علیه و آله را نداشتند

در روایتی آمده است که پیامبر صلی الله علیه و آله وقتی دید که عمر رضی الله عنه برگهایی از کتاب تورات را در دست دارد خشم کرد و فرمود: «أَهْدَا وَأَنَا حَيٌّ بَيْنَ أَظْهُرِكُمْ، لَقَدْ جِئْتُكُمْ بِهَا بَيِّنَاتٍ نَفِيَّةً، وَاللَّهِ لَوْ كَانَ مُوسَى حَيًّا مَا حَلَّ لَهُ إِلَّا أَنْ يَتَّبِعَنِي» یعنی: «آیا چنین می‌شود و من هنوز زنده ام و میان شما هستم، من این دین و شریعت را واضح و روشن [مثل آفتاب] برایتان آورده‌ام، سوگند به خداوند اگر موسی علیه السلام زنده می‌بود راهی جز پیروی از مرا نمی‌یافت». حال چه برسد به خضر و یا اولیایی پایین از او.

پس هر کس که ادعا کند [آنگونه که شیخ الإسلام ابن تیمیه می‌گوید] (یا اصحاب و مریدانش مدعی شوند) که او ولی خداست و بر او الهام می‌شود، و پیروان و مریدان باید هر چه را می‌گویند بپذیرند و با او مخالفت نکنند، تسلیم امر وی شوند بدون اینکه گفتار و کردارش را بر میزان کتاب و سنت بسنجند. پس چنین مدعیانی و پیروان و مریدانش راه خطا را رفته‌اند و اینگونه افراد از گمراه‌ترین مردمانند. به عمر بن الخطاب امیر المؤمنین رضی الله عنه که از همه چنین افرادی بالاتر و برتر است بنگرید که مردم احیانا با او مخالفت می‌کردند در حالیکه همه آنها عامل به کتاب و سنت بودند. و هم چنین گذشتگان امت و امامان و پیشوایان آنها بر این گفته متفق‌اند که: گفته هر انسانی را میشود قبول کرد یا نکرد، الا گفته رسول الله صلی الله علیه و آله، پس بر اولیاء الله است که به کتاب خدا و سنت رسول الله صلی الله علیه و آله چنگ زنند، و کسی غیر از رسول اکرم صلی الله علیه و آله معصوم نیست که بشود به گفتار و کردار و الهامات قلبی اش بدون ارجاع آن به کتاب و سنت اعتماد نمود و بسنده کرد، و اولیای واقعی بر این عقیده متفق‌اند و هر کس خلاف این عقیده باورهای دیگری داشته باشد از جمله آن اولیاء الله نیست که خداوند امر به پیروی از آنها نموده

است بلکه چنین شخصی یا کافر است یا در جهل مفرطی بسر می‌برد. در اینجا به سخنان برخی از علماء در این باره اشاره می‌کنیم:

شیخ ابو سلمان دارانی می‌گوید: گاهی گفته‌های بعضی از آنها را می‌شنوم ولی تا زمانی که گواهی از کتاب و سنت بر آن نیابم آنرا نمی‌پذیرم.

ابو القاسم جنید رحمته الله می‌گوید: علم ما مقید به کتاب و سنت است، و هر کس قرآن را نخوانده و به علم حدیث نپرداخته نباید درباره علم ما سخن گوید، یا این که فرموده: نباید به او اقتدا کرد.

ابو عثمان نیشابوری می‌گوید: هر کس سنت را بر نفس خود حاکم کند چه در قول و چه در فعل حکیمانه سخن گفته است و اما هر کس هوای نفس را بر قول و فعل خود حاکم کند، راه بدعت را برگزیده است زیرا خداوند متعال می‌فرماید: ﴿إِنْ تُطِيعُوهُ تَهْتَدُوا﴾ [النور: ۵۴]. یعنی: «اگر از او [پیامبر] اطاعت کنید راه می‌یابید».

شیخ ابو عمر نجید می‌گوید: هر یافته‌ای که تائیدی از کتاب و سنت نداشته باشد باطل و مردود است.

بعضی از صوفیان بر اهل سنت خورده می‌گیرند که می‌گویند: فلانی از فلانی برای ما روایت کرده‌اند، صوفیان می‌پرسند: فلانی کجاست؟ می‌گویند: مرده است، فلان بعدی کجاست؟ می‌گویند: مرد است، اما ما صوفیان می‌گوییم، قلبم از پروردگار روایت می‌کند. حال این سؤال پیش می‌آید که این شخص از کجا یقین کرده که تصورات قلبی اش از جانب خداست، حال آنکه درب وحی بسته شده است و دیگر وحیی در کار نیست زیرا بعد از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم پیامبری نخواهد آمد، و از کجا بدانیم که الهاماتی که او مدعی آن است وساوس نفس و شیطان نباشد، و چرا به تصدیق وحی مُنزل بر رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم اکتفا نکرده است.

امام ابن تیمیه رحمته الله می‌گوید: مرتبه و منزله صدیق بالاتر از منزله الهام شده است، زیرا صدیق در هر آنچه که می‌گوید و انجام می‌دهد بر اساس سنت پیامبر معصوم صلی الله علیه و آله و سلم است،

و مُلهم چیزهایی را از قلبش می‌گیرد و قلبش هم معصوم نیست پس نیاز دارد که آنرا بر معیار آنچه که نبی معصوم عَلَيْهِ السَّلَام آورده است بسنجد، این است که می‌بینیم عمر رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ با صحابه رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ بحث و مشوره میکند و در بعضی از امور به آنها رجوع می‌کند و آنها در برخی مسائل با او با استناد به کتاب و سنت مخالفت می‌کنند و او نیز با استناد به کتاب و سنت به آنها پاسخ می‌دهد و یا سخن آنها را می‌پذیرد، و هیچگاه نشده که بگوید: به من الهام شده و یا قلبم به من چنین گفته یا از غیب به من چنین رسیده است و شما هم باید بپذیرید و مخالفت نکنید.

نظری بر عقاید صوفیان

تصوف بلایی است بی حد و مرز که از میدان تربیت آغاز شده تا رسیده به ساختن احادیث دروغین و افساد و تباهی عقیده و شرع و باز کردن در خرافات و بدعات و سپس شرکیات و فلسفیات هلاک کننده مانند قول بوحده‌الوجود و سپس رفع تکلیف و کار متصوفان به گوشه نشینی در خرابه‌ها و قبرستانها و دوری از مجالست با مردم و زیر آفتاب نشستن و تعذیب نفس و اذکار بی اصل و اساس و رقص و موسیقی و گوش فرا دادن به گفته‌های شیطانی و ترک نظافت و عزلت و مانند آنها خاتمه نمی‌یابد بلکه به بزرگتر از آن هم کشیده شده است، و اگر بشنویم که ازهر شریف تفسیر ابن عربی (صوفی) را بخاطر کفریاتی که در آن است مصادره کرده تعجب نکنیم، گرچه که امام ابن تیمیه رحمته بعضی از منسوب شدگان به تصوف امثال جنید بغدادی و یا عبدالقادر جیلانی را ستوده است ولی درباره ابن عربی می‌گوید که: او از صوفیان ملحد است، و بعضی از طریقه‌های صوفیه برای مشابهت با یهود و نصاری بر طریقه‌های خود اسم موسویه محمدیه و عیسویه محمدیه نهاده‌اند. و اعتقاد وحده‌الوجود ابن عربی کار را به پشت انداختن شریعت و ظهور تاتار کشاند که آنهم مصیبت را بر سر مسلمانها آوردند.

و اساس دین و عقیده صوفیه تعظیم گنبد و بارگاه و قبرها و عبادت و تعظیم مردگان و نذر و قربانی برای آنها و طلب رفع و بلا و نیاز از آنهاست، با این پندار که ما اولیاء را دوست داریم، و بر این کار خود جاهلانه و باطلانه به این آیه قرآن استناد می‌کنند که می‌فرماید: ﴿أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ ﴿٦٢﴾ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَكَانُوا يَتَّقُونَ ﴿٦٣﴾﴾ [یونس: ۶۲-۶۳]. یعنی: «هان [ای مردم بدانید] که اولیاء الله نه ترسی بر آنهاست و نه غم و اندوهی. آنهایی که ایمان آوردند و تقوی پیشه کردند».

و به این مسئله پی نبردند که هر مؤمنی ولیی از اولیاء الله است برحسب ایمان و خدا ترسی اش [چه این مؤمن زنده باشد و یا مرده] در هر حال نباید عبادت را که مختص خداوند است به دیگران نیز کشاند حال آن شخص نبی باشد یا ولی، خداوند عزوجل خطاب به نبی اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید: ﴿لَيْنَ أَشْرَكَتَ لِيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ وَلَتَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ﴾ [الزمر: ۶۵]. یعنی: «[ای محمد] اگر شرک بورزی بی گمان که اعمالت بر باد می رود و البته از زبان باران خواهی شد».

منهاج صوفیان در فراگیری بر پایه فتوحات و کشفیات و خوابهایی است که می بینند، مگر عده ای از آنها که طریقه خود را مقید به کتاب و سنت می دانند، و امام ابن تیمیه نتاج فلسفی همه فلاسفه مانند کندی و فارابی و ابن سینا را رد کرده و بطلان ایده بهم ربط دادن قرآن و فلسفه را واضح نموده است، کما اینکه بسیاری از تفسیرات غلط امام غزالی را که در آن آراء و افکار فلاسفه یونان باستان را وارد اسلام کرده است را رد می نماید و در عین حال بعضی از فصلهای کتاب (احیاء علوم الدین) مثل فصل مهلکات و منجیات را می ستاید و می گوید که: امام غزالی رحمته الله علیه در طلب حقیقت مخلص بود ولی در بین محدثین نشو و نما نیافته و حدیث را از اصحاب حدیث فرا نگرفته بود. این است که خود امام غزالی رحمته الله علیه درباره خود می گوید: بضاعت من در حدیث مزجات و اندک است. و زمانی هم که دارفانی را وداع گفت کتاب صحیح بخاری را بر سینه داشت. و اگر به اصل و آغاز تصوف بنگریم می بینیم که دخیل در فرهنگ اسلامی و عربی است و اصلی در آنها ندارد، و آغاز ظهور آن از نیمه دوم قرن دوم هجری است و قبلاً در محیطهای غیر عربی مشهور بوده که ادیان شرک و الحاد امثال بودایی و براهمایی و افکار یونانی در آنها منتشر بوده است. و در زبان عرب اشاره ای به کلمه تصوف یا صوفی به معنایی که بزرگان تصوف آنرا معرفی می کنند نشده است، کما اینکه در کتاب و سنت هیچ اشاره ای به تصوف چه بلفظ و چه به معنا نشده است. و از اسباب و جودی دیگر تصوف ظهور برتری موالی از میان غیر مسلمانان بویژه ایرانیان و ترجمه کتب فارسی قدیم و روم و هند

است، و الا تصوف بر این نحو و شکل را محیط عربی قبل از اسلام نمی‌شناسد، و احتجاج و استناد به خلوت‌گزینی پیامبر صلی الله علیه و آله پیش از بعثت هیچگاه دیده نشده که در غار و یا غیر آن خلوت‌گزیند و یا عمداً ریاضت بکشد - مترجم -.

کما اینکه این گمان و پندار بعضی که معتقدند که فقط تصوف جانب عاطفی و رفتاری را اختیار کرده است عاری از صحت می‌باشد، زیرا در اسلام نقصی نبوده که آنها بخواهند آنرا کامل کنند، و هم چنین جائز نیست که فقط به گوشه‌ای از تعالیم دین توجه کرد و گوشه‌های دیگر آنرا کنار گذاشت. و اسلام یعنی دعوت به فرار از زندگی و پناه بردن به خرابه‌ها و عزلت‌گزینی از دنیا نیست، لذلک تفکر صوفیانه نمی‌تواند وارد میدان نزاع با فکر فلسفی غرب شود و یا با نظریات اجتماعی و اقتصادی آن مقابله کند. و در عصر حاضر تصوف و صوفیان وسیله‌ای شده‌اند برای مقابله با دعوت سلفیت و اسلام اصیل، این موضوع را می‌شود بخوبی در این امور مشاهده کرد:

(۱): اهتمام سازمانهای استشراق و مستشرقین در مجال علمی اکادیمی به تصوف در اسلام بصورت عموم و گرایشهای منحرف بخصوص.

(۲): همزیستی مسالمت آمیز بین مشایخ صوفیه و سازمانهای استعمارگر و دشمن اسلام و برحذر داشتن مردم از دعوت توحید گرایان و روح اصیل اسلامی.

(۳): علماء و دانشمندان غرب جل خشمشان بر سر مشایخ توحید گرا و بدعت ستیز دارای فکر اصیل اسلامی است در حالیکه مدح و ثنایشان در حق کسانی امثال حلاج و ابن عربی و ابن الفارض و ابن سینا در زمینه فلسفه و علم کلام و تصوف است.

ما با این وجود خواهان خیر و صلاح صوفیان و هر مسلمان بلکه همه بشریت هستیم، و راه نجات را در بازگشت به روح اصیل اسلام که پیامبر صلی الله علیه و آله و یارانش بر آن بودند می‌دانیم چه در علم و چه در عمل و چه در اعتقاد.

هر خیری نهفته در پیروی از پیشینیان است و هر شری نهفته در بدعتهای پسینیان.

و آنچه را که در صدر اسلام دین شمرده نمیشده امروز نیز جزو دین نیست. امام مالک رحمته می‌گوید: آخر این امت اصلاح نخواهد شد مگر به آنچه که آغازین این امت را اصلاح کرد.

گمراهی‌های تصوف

علماء در گذشته و حال کتابهایی در رد انحرافات صوفیان نگاشته‌اند از آن جمله: کتاب تلبیس ابلیس از حافظ عبدالرحمن ابن الجوزی بغدادی، و از بزرگان دیگری که در گذشته این افکار منحرفانه و گمراه کننده را افشاء و مردم را از آن برحذر داشته‌اند می‌توان به امام ابن تیمیه و برهان الدین بقاعی، اشاره کرد که دو کتاب در رد بر صوفیان نوشته است و آنها عبارتند از:

(۱): **تنبيه الغبی بر تکفیر ابن عربی** (لازم به ذکر است که ابن عربی با ابن العربی از علمای مالکیه و ائمه اهل سنت فرق دارد، اولی محی الدین ابن عربی و دیگری قاضی ابوبکر بن العربی اندلسی است).

(۲): **تحذیر العباد من أهل العناد ببدعة الاتحاد.**

و این دو کتاب را شیخ عبدالرحمن وکیل ضمن تحقیق آنها را به صورت یک کتاب و به اسم (شکست تصوف) چاپ و منتشر کرده است کما اینکه خود شیخ عبدالرحمن وکیل خود کتاب مستقلی در رد افکار صوفیان به نام (این است تصوف) نگاشته است، و هم چنین شیخ عبدالرحمن عبدالخالق کتابی در رد اعتقادات باطل تصوف نوشته است، و هم چنین فتاوی دار الإفتاء مصر و فتاوی کمیته دائمی فتاوی در عربستان در توضیح عقاید این فرقه و در شبهات و پندارهای آن کافی است.

و هدف ما از این پند و اندرزهای خلاصه شده بیان حقیقت و بر حذر داشتن مردم از گمراهی‌هایی است که متأسفانه گریبان‌گیر عده زیادی از مسلمانان است، شیخ سعید حوی از علمای معاصر و وابسته به یکی از حرکت‌های اسلامی معاصر رحمته در کتاب

(تربیتنا الروحیة) خود با این نص می نویسد: «انکار کرامات گروههایی از صوفیان انکاری غیر علمی و بی محل است، و بیشترین و مهمترین این انکارها طریقه رفاعیه را هدف قرار داده است که معتقدند گلوله بر آنها اثر نمی کنند در حالیکه خود را با تیر هدف قرار می دهند و یا با شمشیر بر سر و فرق خود می کوبند ولی هیچ تأثیری ندارد، و این موضوعی است مشهور و منتشر شده و محسوس که بسیاری از منکرین وقتی آنرا مشاهده کرده اند تغییر عقیده داده و آنرا پذیرفته اند... و استدلال اصلی منکران این موضوع، این است که می گویند: این کراماتی که شما مدعی آن هستید از دست فاجران و فاسقان این طریقه هم آشکار می شود همانگونه که از دست صالحان آنها نیز بر می آید و همین گونه نیز هست، و پاسخ این شبهه و استدلال این است که این کرامات در واقع از آن افرادی که این کرامات بر دست آنها نمودار می شود نیست بلکه از آن شیخ آنهاست که خداوند به آنان افتخار چنین کراماتی را عنایت نموده و استمرار آن را در میان پیروان و مریدان آن شیخ نهاده است. و ما به نوبه خود از شیخ سعید حوی رحمته الله و امثال او می پرسیم: اگر دجال را ببینی که ظهور کرده و این خارق العادات بر دستش آشکار می شود [آنگونه که در روایات آمده است] آیا به او ایمان می آورید؟!.

و چگونه شخصی مانند شما نمی تواند میان کرامات خدایی و خوارق شیطانی فرق بگذارد؟!.

لیث بن سعد می گوید: اگر شخصی را دیدی که بر روی آب راه می رود کرده اش را باور مکن تا اینکه عملش را در میزان کتاب و سنت بسنجی، ضابطه کرامات استقامت بر کتاب و سنت است.

و از کجا معلوم این خوارقی که برای پیروان طریقه رفاعیه رخ می دهد سببش سحر و جادو و حیل‌های دیگر نباشد، آنگونه که شیخ الإسلام ابن تیمیه می گوید: زمانی که صوفیان را بر صدق دعاویشان به چالش کشید و در نتیجه بطلان عقاید و ادعاهای دروغین آنها را به اثبات رساند آنگاه که از آنان خواست پیش از لمس آتش بدنهای خود

را با آب گرم و سرکه بشویند [زیرا آنها مدعی بودند آتش بدن آنها را نمی‌سوزاند] ولی آنها قبول نکردند و از آن ترسیدند، زیرا امام حيله آنها را کشف کرده بود و می‌دانست که آنها ماده‌ای ضد آتش که ترکیبی از روغن غورباقه و لایه داخلی پوست نارنج و سنگ طلق^۱ را بر بدنهای خود می‌مالیدند که آنها را از آتش محفوظ می‌داشت. پس بیایید ای برادران مسلمان! بر سخن راست و درستی متفق شویم، نخست به توحید و یکتا پرستی چنگ زنیم و کلمه توحید پیش از توحید کلمه، و اوراق بهم ریخته اولویات را دوباره سازمان دهیم، زیرا تقدیم اهم بر مهم در میدان علم و عمل و دعوت الی الله امری واجب است، و برای نیل به این هدف چاره‌ای جز رجوع به کتاب و سنت براساس فهم سلف این امت و علمایی که راه را بصورت شمولی چه از لحاظ توحید و اتباع و تزکیه پیمودند و در باتلاق شرک ظاهر و تاویلات باطل و رفتارهای گمراهانه و اراجیف صوفیان نیفتادند نیست، پس شایسته است پس از صحابه کرام و تابعین به چنین افراد واراسته و فرزانه‌ای اقتدا نمود.

۱- نوعی سنگ معدنی که خاصیتی همچون صابون دارد.

تفسیر مسائل پیش آمده بین موسی و خضر علیهما السلام از دیدگاه امام

ابن تیمیه رحمته الله

امام ابن تیمیه رحمته الله در رساله‌ای بنام (الفرقان بین أولیاء الرحمن وأولیاء الشیطان) میگوید: «اگر منظور از لفظ شرع و شریعت کتاب و سنت باشد هیچکس حق ندارد از چهارچوب آن خارج شود چه این شخص ولی الله باشد یا کسی دیگر، و اگر کسی را عقیده بر این باشد که کسانی از اولیاء الله راه و روش رسیدن به الله غیر از پیروی کردن از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله چه در ظاهر و چه در باطن را دارند و ملزم به پیروی ظاهر یا باطنی از ایشان نیستند سخن کفر گفته است، و کسی که برای این پندار خود به داستان موسی و خضر استدلال کند از دو ناحیه اشتباه کرده است.

اول: موسی علیه السلام بعنوان پیامبر به سوی خضر علیه السلام فرستاده نشده بود و نه اینکه خضر علیه السلام از پیروان موسی، بلکه موسی علیه السلام پیامبر فرستاده شده به سوی بنی اسرائیل بود، اما محمد صلی الله علیه و آله فرستاده شده به سوی همه بشر و همه جنیان بود و اگر کسی بالاتر از مقام خضر علیه السلام امثال ابراهیم و موسی و عیسی در زمان ایشان می‌بودند چاره‌ای جز تبعیت از آنحضرت صلی الله علیه و آله را نداشتند چه رسد به خضر، چه نبی باشد و چه ولی، لهذا خضر علیه السلام خطاب به موسی علیه السلام گفت: «علمی از جانب خداوند به من رسیده است که تو آن را نمی‌دانی، کما اینکه از جانب خداوند به تو علمی رسیده است که من از آن بی‌خبرم».

و کسی از جن و انس که رسالت محمدی بدو رسیده باشد حق گفتن چنین سخنی را ندارد که بگوید از جانب الله به من علمی داده شده که به محمد صلی الله علیه و آله داده نشده است.

دوم: کارهایی که خضر علیه السلام انجام می‌داد مخالف با شریعت موسی علیه السلام نبود، بلکه موسی سبب جواز چنین اعمالی را نمی‌دانست، و وقتی که خضر علیه السلام او را از حقیقت کارهایش مطلع ساخت موسی علیه السلام اعمالش را تایید کرد، زیر سوراخ کردن و معیوب

ساختن کشتی و سپس تعمیر آن بخاطر ترس از پادشاه ظالم بود که مبادا آن را غضب کند و این در واقع احسانی بود در حق فقرا و مساکین و این کار درستی است، و اما کشتن انسان نابکار گرچه که خردسال باشد جائز است. اگر کسی در پی به کفر کشاندن پدر و مادر باشد و راهی جز قتل برای بازداشتنش وجود نداشته باشد قتلش جائز است.

و اما نیکی کردن به یتیمان بدون مزد و پاداش و صبر در مقابل گرسنگی از جمله اعمال صالحه‌اند و عمل خلاف شرعی در آن دیده نمی‌شود.

و اما اگر مراد از شرع قانون حکام و فرمانروایان باشد پس حاکم می‌تواند ظالم باشد یا عالم یا عادل و یا می‌تواند فرمانش درست باشد یا نادرست، و اگر مراد از شرع ائمه فقه امثال امام ابوحنیفه و ثوری و مالک بن انس و اوزاعی و لیث بن سعد و شافعی و احمد و اسحاق و داود ظاهری و غیره باشند پس زمانی به گفته‌های آنها استدلال می‌شود که با کتاب و سنت همخوانی داشته باشد، و پیروی شخص معینی از این ائمه کرام امر واجب برای همه امت نیست آنگونه که پیروی از پیامبر صلی الله علیه و آله برای هر فرد لازم است، کما اینکه تقلید از یکی از آنها هم حرام نیست، و اما تبعیت از کسی که بغیر علم سخن بگوید و یا گفته اش دلیلی از کتاب و سنت نداشته باشد حرام است.

و اما اضافه کردن چیزی به شریعت که از آن نباشد مانند احادیث و روایات دروغین و یا تاویلات نابجای نصوص شرع که بر خلاف منظور الهی باشد این نوعی از تبدیل حکم الله بشمار می‌رود، پس باید میان شرعی که خداوند نازل کرده و شرعی که بر اساس تاویل و یا تبدیل باشد فرق قائل شد، آنگونه که میان حقیقت گونی و حقیقت دستورات دینی یا میان مسئله‌ای که دلیل و برهان از کتاب و سنت دارد با آنچه که برداشت شخصی انسان است فرق وجود دارد.

مدارا با فرمانروا برای حفظ مال یتیم

در روایتی که در صحیح مسلم و بخاری آمده است پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ درباره داستان خضر و موسی می‌فرماید: «آن دو [پس از بهم رسیدن] کنار ساحل براه افتادند، سفینه‌ای از آنجا می‌گذشت، از صاحبان سفینه خواستند که آنها را با خود ببرند، اصحاب سفینه خضر را شناختند و آنها را بدون مزد و کرایه سوار کردند، پس از اینکه سوار کشتی شدند چیزی نگذشته بود که بناگاه موسی دید که خضر با تبر تخته‌ای از کشتی را در آورده است. خطاب به او گفت: این مردم ما را بدون کرایه سوار کرده‌اند و حالا تو با کشتی آنها چنین کرده‌ای که همه را هلاک سازی؟ واقعاً کار بدی مرتکب شده‌ای، ﴿قَالَ أَلَمْ أَقُلْ إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا﴾ (۷۲) قَالَ لَا تُؤَاخِذْنِي بِمَا نَسِيتُ وَلَا تُرْهِقْنِي مِنْ أَمْرِي عُسْرًا (۷۳)﴾ [الکهف: ۷۲-۷۳]. یعنی: «خضر [در جواب موسی] گفت: مگر به تو نگفته بودم که هرگز تاب شکیبایی با مرا نداری. [موسی] گفت: مرا در آنچه فراموش کرده‌ام مؤاخذه مکن و مرا مکلف به کار سخت و طاقت فرسا مفرما».

رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در ادامه می‌فرماید: «اعتراض اول موسی از روی فراموشی بود». و فرمود: [در حینی که آندو سوار بر کشتی بودند] گنجشکی آمد و بر کناره کشتی نشست و نوک در دریا زد، خضر خطاب به موسی گفت: علم و دانش من و تو در کنار علم خداوند به اندازه آبی است که این با نوکش از دریا برداشت». ابوالعالیه می‌گوید: زمانی که خضر عَلَيْهِ السَّلَامُ کشتی را سوراخ کرد کسی غیر از موسی عَلَيْهِ السَّلَامُ متوجه کارش نشد، و خضر عَلَيْهِ السَّلَامُ خاصیتی از جانب خداوند داشت که چشمها او را نمی‌دیدند مگر آنگاه که خداوند می‌خواست کسی او را ببیند، زیرا اگر بقیه سواران کشتی او را در حالت سوراخ کردن کشتی می‌دیدند یقیناً او را از این کار باز می‌داشتند. و برخی گفته‌اند: زمانی که خضر دست به چنین کاری زد صاحبان کشتی در جزیره‌ای پیاده شده بودند و کسی جز آنها در کشتی نبود. و در سوراخ کشتی بوسیله خضر دلیلی است که ولی اگر صلاح ببیند می‌تواند به مال یتیم نقصان دهد، مثلاً اینکه ببیند اگر مال یتیم را به حال خود بگذارد

ممکن است ظالمی آنرا ببرد ولی اگر معیوب باشد شاید کسی به آن رغبت نشان ندهد. و امام ابویوسف میگوید: ولی و سرپرست می‌تواند با دادن بخشی از مال یتیم به حاکم بعنوان مدارا بقیه مال یتیم را حفظ کند.

مسلمانان بر شرط خود پایبندند

در صحیحین و ترمذی آمده است که پیامبر صلی الله علیه و آله در ادامه داستان موسی و خضر فرمود: «سپس آندو از کشتی پیاده شدند در همین حین که داشتند کنار ساحل قدم می‌زدند خضر چشمش به پسر بچه‌ای افتاد که داشت با بقیه بچه‌ها بازی می‌کرد، خضر علیه السلام با دست سر آن پسر بچه را از تنش جدا کرد و او را کشت، موسی علیه السلام با دیدن صحنه [به ظاهر دلخراش] گفت: ﴿أَقْتَلْتُ نَفْسًا زَكِيَّةً بِغَيْرِ نَفْسٍ لَقَدْ جِئْتُ شَيْئًا تُكْرَهُ﴾ (۷۴-۷۵). «آیا کشتی نفس پاک و بی گناهی را بی گمان عمل بد و زشتی را مرتکب شدی! [خضر در جواب] گفت: آیا به تو نگفته بودم که تو هیچگاه توان صبر پیشه کردن با من را نداری؟» موسی این بار با لحنی عذر خواهانتر از اول گفت: «[ای خضر] اگر از این به بعد درباره چیزی از تو سوال کردم با من همراهی مکن زیرا تو دیگر در قبال من معذوری و می‌توانی از من جدا شوی».

موسی علیه السلام نخست فراموش کرد و عذرخواهی کرد زیرا نمیشود فراموشی را مورد مؤاخذه قرار داد و تحت تکلیف قرار نمی‌گیرد، اما قضیه در بار دوم به گونه‌ای دیگر بود، و خضر هم قبلاً گفته بود: ﴿قَالَ فَإِنْ أَتَّبَعْتَنِي فَلَا تَسْأَلْنِي عَنْ شَيْءٍ حَتَّىٰ أُحَدِّثَ لَكَ مِنْهُ ذِكْرًا﴾ (۷۶). [الکھف: ۷۰]. یعنی: «اگر با من همراهی می‌کنی نباید درباره چیزی از من سوال کنی تا اینکه خود درباره آن با تو صحبت کنم».

یعنی تا اینکه من حکمت کارم را برای تو شرح دهم و این راهنمایی و ارشادی بود از جانب خضر علیه السلام برای ادامه همراهی، اگر موسی علیه السلام صبر پیشه می‌کرد و برای استمرار رفقت سعی می‌نمود چیزهای عجیبی مشاهده می‌کرد و لیکن اعتراض‌های متکرر سبب

شد تا آنها از هم دیگر جدا شوند. زیرا موسی عَلَيْهِ السَّلَام قبلاً متعهد شده و گفته بود: ﴿قَالَ إِنْ سَأَلْتُكَ عَنْ شَيْءٍ بَعْدَهَا فَلَا تُصَلِّحْ بَنِيَّ قَدْ بَلَغْتَ مِنْ لَدُنِّي عُذْرًا﴾ [الكهف: ۷۶]. یعنی: «اگر از این بعد چیزی از تو پرسیدم با من همراهی نکن زیرا دیگر در قبال من عذری نداری.»

و مسلمان باید بر عهدی که بسته پایبند باشد، و محق‌ترین شرط‌هایی که باید به آنها وفا شود آن چیزی است که انبیاء عَلَيْهِمُ السَّلَام آن را بر عهده گرفته‌اند. علامه ابوبکر ابن العربی می‌گوید: این آیات دلیلی است بر پذیرفتن عذر در اول بار بصورت مطلق، و اقامه حجت و پایان دادن موضوع از بار دوم به بعد.

لازم به تذکر است «شروط هم باید اساسی در کتاب و سنت داشته باشند والا لازم به وفا نیستند گر چه به صد شرط هم برسند» و هم چنین آمده است که: «محق‌ترین شروط به وفا آن شروطی می‌باشند که با آن همسران را برای خود حلال ساخته‌اید.»

فوائد متعلق به داستان دیوار دو یتیم در قصه موسی و خضر علیهما السلام

خداوند می‌فرماید: ﴿حَتَّىٰ إِذَا أَتَيَا أَهْلَ قَرْيَةٍ﴾ [الکھف: ۷۷].. «تا اینکه به اهل روستایی رسیدند».

در روایت صحیح مسلم از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در معنی این آیه آمده است: تا اینکه به روستایی رسیدند که مردمانی لئیم و بی عاطفه در آن زندگی می‌کردند و به هر مجلسی سر زدند واز آنها طلب خوراک کردند: ﴿أَسْتَطْعَمَ أَهْلَهَا فَأَبَوْا أَن يُصَيِّفُوهُمَا فَوَجَدَا فِيهَا جِدَارًا يُرِيدُ أَن يَنْقُضَ فَأَقَامَهُ﴾ [الکھف: ۷۷]. «از اهل آن ده طلب خوراک کردند ولی هیچ کس حاضر به پذیرایی از آنها نشد، [در همین حال] دیواری در آن قریه را دیدند که داشت فرو می‌ریخت و [خضر] آن دیوار را راست گردانید».

موسی این بار هم تحمل نکرد و گفت: اینها مردمی بودند که نزدشان رفتیم ولی کسی حاضر نشد از ما پذیرایی کند و به ما خوراکی دهد: ﴿قَالَ لَوْ شِئْتَ لَتَّخَذْتَ عَلَيْهِ أَجْرًا﴾ [الکھف: ۷۷] - قَالَ هَذَا فِرَاقُ بَيْنِي وَبَيْنِكَ سَأُنَبِّئُكَ بِتَأْوِيلِ مَا لَمْ تَسْتَطِعْ عَلَيْهِ صَبْرًا ﴿۷۸﴾ [الکھف: ۷۷] - «اگر می‌خواستی می‌توانستی بر این کارت مزد بگیری. [خضر] فرمود: این است جدایی میان من و تو [ولی] تو را از حکمت و تفسیر آنچه که بر آن شکیبایی نکردی باخبر می‌سازم». پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرموده: «رحمت خداوند بر نبی الله موسی آرزو داشتم که صبر می‌کرد تا اینکه حوادث بیشتری را برای ما تعریف می‌نمود».

فوائد برگرفته از این داستان

اول: موسی علیه السلام در هجرت به مدین داوطلبانه برای گوسفندان دختران شعیب از چاه آب کشید و خوراکی نخواست و لکن وقتی که با خضر علیه السلام وارد آن آبادی شد طلب خوراک کرد، مفسران می‌گویند: در سفر به مدین موسی علیه السلام تنها بود و در این سفر با

شخص دیگری همسفر بود. و برخی می‌گویند: چون سفر اول موسی علیه السلام سفر هجرت بود خداوند رنج و مشقتهای آن را بر موسی علیه السلام آسان نمود ولی چون سفر دوم سفری برای آموختن علم و ادب بود تحمل مشقتهای آن را بر عهده خود موسی نهاد.

و گفته شده است: این گرسنگی موسی و ابراز آن شباهت به گرسنگی وی هنگام سفر با همراهش دارد که برای مراعات حال همراهش (یوشع علیه السلام) پس از اینکه از طولانی شدن راه خسته و گرسنه شده بودند طلب خوراک کرد.

دوم: در این دلیلی است بر اینکه اگر کسی دچار گرسنگی شد و چیزی برای خوردن نداشت لازم است برای سد رمق خود طلب خوراک کند. و اینگونه پیداست که پذیرایی از غریبه‌ها بر آن مردم واجب بوده، لذا خضر و موسی علیهما السلام از آنها خواستند که به وظیفه مهمان‌نوازی خود عمل کرده و از ایشان پذیرایی بعمل آورند.

قتاده می‌گوید: بدترین ده و آبادی آن است که نه مهمان نوازند و نه حق مسافر را می‌دانند.

سوم: انسان نباید کنار دیواری که مایل به سقوط است نه بنشیند و نه راه برود و اگر راهی جز عبور از چنین مکانی را نداشت باید به سرعت از آنجا عبور کند.

چهارم: بعضی بنا به قول مرجوحی معتقدند که خضر علیه السلام ولی است اما نظر صحیح بر آن است که ایشان نبی بوده است. لذا این رخ دادها دلیل کرامات وی می‌باشد و کرامات اولیاء هم حق است و روایات ثابت شده و آیات بسیاری مؤید این فکر است و کسی جز بدعت‌گذار و منکر نمی‌تواند آنها را رد نماید، و ضابطه کرامت هم استقامت بر وحی منزل است.

پنجم: در این قول خداوند: ﴿لَتَّخَذَتْ عَلَيْهِ أَجْرًا﴾ [الکهف: ۷۷]. دلیلی است بر جواز گرفتن مزد بر کار و این سنت انبیاء و اولیاء است.

انواع تأویل

خداوند متعال از زبان خضر علیه السلام می‌فرماید: ﴿سَأُنَبِّئُكَ بِتَأْوِيلِ مَا لَمْ تَسْتَطِعْ عَلَيْهِ صَبْرًا﴾ [الکهف: ۷۸]. یعنی: «[ای موسی] تو را از حکمت و تفسیر آنچه که بر آن شکیبایی ننمودی آگاه خواهم ساخت».

تأویل یک چیز، یعنی شرح و توضیح آن، خضر علیه السلام فرمود: ای موسی به تو می‌گویم که چرا فلان کار را انجام دادم.

و در تفسیر آیاتی که گفتگوهای خضر و موسی را آورده است، گفته‌اند که: این آیات دلیلی است علیه موسی علیه السلام، و تعجب بر انگیز بودن کار وی، بدینگونه که وقتی موسی علیه السلام سوراخ کردن کشتی را کاری زشت پنداشت ندا آمد که: ای موسی این درک و تدبیر تو کجا بود زمانی که در صندوقی گذاشته شدی و در آب انداخته شدی!! و وقتی هم که بر کشتن آن پسر بچه اعتراض کرد گفته شد: ای موسی! این چه جای اعتراض دارد در حالی که خود قبلا آن قبطنی را با یک مشت از صفحه هستی محو کردی!! و وقتی هم بر مرمت آن دیوار اعتراض نمود، ندا آمد ای موسی! مگر نه این است که خودت پیش از این بدون هیچ چشم داشتی سنگ را از سر چاه برای دختران شعیب برداشتی!! در پایان داستان خضر خطاب به موسی فرموده: ﴿ذَلِكَ تَأْوِيلُ مَا لَمْ تَسْطِعْ عَلَيْهِ صَبْرًا﴾ [الکهف: ۸۲]. یعنی: «این تفسیر آن چیزی بود که بر آن صبر ننمودی».

تأویل در معنی اصطلاحی بر سه معنی مشترک اطلاق می‌شود

اول: آنچه که بیان کننده حقیقت یک چیز باشد، و در قرآن همین معنی مراد است. مثل: ﴿ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا﴾ [الإسراء: ۳۵]. یعنی: «این بهتر است و فرجامش نیکوتر»، ﴿وَلَمَّا يَأْتِهِمْ تَأْوِيلُهُ﴾ [یونس: ۳۹]. یعنی: «هنوز حقیقت آن برایشان آشکار نشده است».

﴿يَوْمَ يَأْتِي تَأْوِيلُهُ، يَقُولُ الَّذِينَ نَسُوهُ مِنْ قَبْلُ﴾ [الأعراف: ۵۳]. یعنی: «روزی که حقیقت برایشان آشکار گردد آنها که قبلاً فراموش کرده بودند می‌گویند».

دوم: تأویل به معنی تفسیر اطلاق می‌شود، مانند قول ابن جریر که می‌گوید تأویل این آیه این است یعنی تفسیرش این است.

سوم: اما در اصطلاح اصولیین تأویل یعنی برگرداندن معنی ظاهری لفظ با دلیل. و برگرداندن لفظ از معنی بنظر آمده از ظاهر آن نزد علمای اصول سه حالت دارد:

(۱): برگرداندن لفظ از معنی به نظر آمده از ظاهر دلیلی از کتاب یا سنت چنین تأویلی درست و پذیرفته شده است و خلافی در آن نیست.

(۲): برگرداندن معنی ظاهر به نظر آمده از لفظ به دلیلی که مجتهد آن را دلیل می‌پندارد ولی فی نفسه دلیل نیست، و به این تأویل بعید یا فاسد می‌گویند.

(۳): اما حمل لفظ بر غیر معنی ظاهر آن بدون دلیل، در اصطلاح به این تأویل نمی‌گویند، بلکه به آن تلاعب یا بازی با لفظ می‌گویند و این یعنی تلاعب با قرآن و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله، از جمله این گونه تأویلات حمل آیات صفات به معانی دیگر که خداوند بر آن هیچ دلیلی نفرستاده است.

مانند تأویل کلمه استوی در ﴿الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى﴾ [طه: ۵]. بمعنی استیلاء، و تأویل دست به قدرت و تأویل نزول به نزول حکم، و این تلاعبی است با کتاب خداوند عزوجل بدون دلیل، و چنین کاری ناجائز و تعدی بر کتاب رب العالمین است.

پس بر ما واجب است تا آنچه را که خداوند بر خود و یا پیامبرش صلی الله علیه و آله بار خداوند ثابت کرده است را ثابت بدانیم و آنچه را هم که خداوند از ذات خود و یا انبیاء کرام علیهم السلام از ذات خداوند نفی کرده است نفی کنیم.

و خداوند رب العزت در هفت موضع در قرآن خود را اینگونه وصف کرده و فرموده:

﴿الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى﴾ [طه: ۵]. و ما به آنچه که خداوند فرموده ایمان داریم

بر اساس ﴿لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ﴾ [الشوری: ۱۱]. یعنی: «هیچ چیز مثل خداوند نیست و او شنوا و بیناست».

و همانگونه که ذات خداوند با ذات مخلوقات شباهت ندارد همین گونه هم صفات خداوند با صفات مخلوقات یکی نیست، و بهمین منظور امام مالک رحمته الله تعالی می گوید: استوی معلوم و ثابت است و چگونگی آن مجهول است و ایمان به آن واجب و سؤال درباره آن بدعت، و هر کس قائل به این باشد که استوی یعنی استیلا، در واقع در همان معضلی افتاده است که می خواسته از آن بگریزد، زیرا مخلوق هم می تواند مستولی شود. و اگر استوا را به خداوند عزوجل نسبت دهیم در واقع عملی را خداوند انجام داده است که شایسته صفات کمال وصف جلال اوست و اگر همین کلمه را به بنده نسبت دهیم یعنی کاری را انجام داده که دلالت بر ضعف و ناتوانی و محتاج بودن او دارد... و قس علی هذا.

و معنی کلمه از آنجا آشکار می گردد که به چه چیزی اضافه گردد مثل کلمه سر کوه و یا سرمایه و سر انسان... و همین گونه در رابطه با کلمه استواء، پس استواء خالق مانند استواء مخلوق نیست، و بقیه اسماء و صفات خداوند عزوجل را به همین منوال می توان قیاس نمود، پس نباید خالق را با مخلوق شباهت دهیم و نه هم چنین آنچه را که خداوند برای خود ثابت کرده ما آن را نفی کنیم به این زعم و پندار که می خواهیم خدا را منزه کنیم، خداوند می فرماید: ﴿وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ فَادْعُوهُ بِهَا وَذَرُوا الَّذِينَ يُلْحِدُونَ فِي أَسْمَائِهِ﴾ [الأعراف: ۱۸۰]. یعنی: «خداوند نامهای نیکو دارد پس او را با این نامها بخوانید و کسانی را که در مورد نامهای خداوند کجروی می کنند واگذارید». (یعنی کسانی را که نامهای خداوند را تحریف می کنند).

مسکین بودن علیرغم داشتن کشتی

ابوهریره رضی الله عنه می گوید که: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «لَيْسَ الْمِسْكِينُ الَّذِي تَرُدُّهُ التَّمْرَةُ وَالتَّمْرَتَانِ وَلَا اللَّقْمَةَ وَلَا اللَّقْمَتَانِ. إِنَّمَا الْمِسْكِينُ الَّذِي يَتَعَفَّفُ وَاقْرَأُوا إِن شِئْتُمْ: ﴿لَا يَسْأَلُونَ النَّاسَ إِحْفَافًا﴾ [البقرة: ۲۷۳]. «کسی که نیاز به یک یا دو دانه خرما و یا یک لقمه یا دو لقمه دارد مسکین بشمار نمی رود بلکه مسکین کسی است که تعفف و عزت نفس داشته باشد، اگر خواستید این آیه را بخوانید که می گوید: ﴿لَا يَسْأَلُونَ النَّاسَ إِحْفَافًا﴾. «از مردم با اصرار چیزی نمی طلبند».

و از لحاظ نیاز فرقی بین فقیر و مسکین نیست و هر دو گروه هم جزو مستحقین زکات بشمار می روند. خداوند می فرماید: ﴿إِنَّمَا الصَّدَقَتُ لِلْفُقَرَاءِ وَالْمَسْكِينِ﴾ [التوبة: ۶۰]. «جز این نیست که زکات از آن فقرا و مساکین و ...»

مسکین شاید اندک مالی داشته باشد ولی کفایتش را نمی کند، این است که غنی شمرده نمی شود، خداوند می فرماید: ﴿أَمَّا السَّفِينَةُ فَكَانَتْ لِمَسْكِينٍ يَعْمَلُونَ فِي الْبَحْرِ﴾ [الكهف: ۷۹].

یعنی: «اما کشتی از آن مساکینی بود که در دریا کار می کردند». یعنی صاحبان کشتی عده ای مسکین بودند که نیاز به کمک داشتند. و به هر یک از دو گروه فقیر و مسکین بر حسب نیازش کمک شود.

رضایت در برابر قضاء

بر هر فرد واجب است که راضی به قضاء و قدر خداوند باشد، زیرا فیصله و قضای خداوند در حق مؤمن در آنچه که نمی پسندد برای او بهتر از قضاء فیصله ای است که مؤمن آن را دوست دارد، چه که خداوند مصلحت بنده اش را بهتر از خود آن بنده می شناسد.

خداوند درباره پسر بچه‌ای که خضر علیه السلام او را کشت می‌فرماید: ﴿فَأَرَدْنَا أَنْ يُبْدِلَهُمَا رَبُّهُمَا خَيْرًا مِّنْهُ زَكَاةً وَأَقْرَبَ رُحْمًا﴾ [الکهف: ۸۱]. «خواستیم که خداوند بجای او [فرزندی که او را کشتیم به آن پدر و مادر] فرزندی عنایت کند که هم پاک نهادتر باشد و مهر بان‌تر در حق پدر و مادر». یعنی از لحاظ دین و اخلاق و صله رحم.

قتاده می‌گوید: پدر و مادرش هنگام ولادت وی خوشحال شدند و وقتی که کشته شد ناراحت و غمگین، ولی اگر زنده می‌ماند سبب هلاکت پدر و مادرش می‌گشت. از ابن جبیر و ابن جریر روایت شده که: بجای آن پسر بچه خداوند به آنها فرزند دختری عنایت نمود، کلبی می‌گوید: پیامبری از پیامبران با آن دختر ازدواج کرد و آن دختر پیامبری را به دنیا آورد که خداوند بوسیله آن پیامبر امتی از امتها را هدایت کرد. از ابن عباس رضی الله عنهما روایت شده که: در عوض دختری بدنیا آمد که متعاقباً آن دختری پیامبری را بدنیا آورد.

از این آیه درس آسان گرفتن مصیبت از دست دادن فرزند که جگر گوشه انسان است را فرا می‌گیریم، و هر کس تسلیم امر قضا شود عاقبت درخشانی را خواهد دید. برای بنده در آنچه که نمی‌پسندد دو درجه و پاداش نهفته است: درجه صبر و شکیبایی و درجه رضایت. و صبر بر هر مؤمنی واجب است و رضایت برای او فضیلت است، در روایتی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آمده است که فرموده: «وَإِنَّ اللَّهَ إِذَا أَحَبَّ قَوْمًا ابْتَلَاهُمْ فَمَنْ رَضِيَ فَلَهُ الرِّضَا وَمَنْ سَخِطَ فَلَهُ السَّخَطُ!». یعنی: «خداوند عزوجل هر که را دوست بدارد او را با ابتلا به رنج و مصیبتها آزمایش می‌کند، پس اگر راضی به رضای خداوند گشت خداوند از او راضی می‌گردد ولی اگر بی‌تابی بیقراری کرد و راضی به رضای خداوند نشد، خداوند از او ناراض و بر او خشم می‌کند».

شیخ عبدالواحد بن زید می‌گوید: رضایت (در برابر قضاء) دروازه‌ای از دروازه‌های رحمت خدا و بهشت دنیا و استراحت گاه عابدان است.

در صحیح بخاری از ابوهریره رضی الله عنه روایتی ذکر شده که می‌گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «يَقُولُ اللَّهُ تَعَالَى مَا لِعَبْدِي الْمُؤْمِنِ جَزَاءٌ، إِذَا قَبَضْتُ صَفِيَّهُ مِنْ أَهْلِ الدُّنْيَا، ثُمَّ اخْتَسَبَهُ إِلَّا الْجَنَّةَ» یعنی: «خداوند عزوجل می‌فرماید: اگر عزیز و جگر گوشه بنده‌ام از اهل دنیا را از او بگیرم و او صبر نموده و از خداوند امید پاداش داشته باشد چنین بنده‌ای نزد من پاداشی جز بهشت نخواهد داشت». در صحیحین از ام المؤمنین عایشه صدیقه رضی الله عنها روایت شده که می‌گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «مَا مِنْ مُصِيبَةٍ تُصِيبُ الْمُسْلِمَ إِلَّا كَفَّرَ اللَّهُ بِهَا عَنْهُ، حَتَّى الشُّوْكَةِ يُشَاكُهَا» یعنی: «هیچ رنج و مهنتی بر سر مؤمن نمی‌آید مگر اینکه خداوند بوسیله آن گناهانش را می‌آمرزد حتی اگر خاری به پایش فرو رود».

در حدیث آمده است: «لَا يَزَالُ الْبَلَاءُ بِالْمُؤْمِنِ أَوْ الْمُؤْمِنَةِ فِي جَسَدِهِ وَفِي مَالِهِ وَفِي وَدَيْهِ حَتَّى يَلْقَى اللَّهَ وَمَا عَلَيْهِ مِنْ خَطِيئَةٍ»^۱. «بلا پیوسته بر زن و مرد مؤمن فرود می‌آید چه در جان و مال و فرزندش تا اینکه نزد خداوند حاضر می‌شود و دیگر گناهی بر وی باقی نمانده است».

و اگر مؤمن به مصیبتی مبتلا شود برای وی در آن مصیبت سه نعمت است: ۱- اینکه به مصیبت بزرگتری مبتلا نشده و دوم اینکه بلایی بود آمدنی و آمد، و سوم اینکه این بلا و مصیبت در دین او نبود.

و بر مؤمن واجب است که در مقابل بلاها مؤدبانانه بایستد و استرجاع بخواند ﴿إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ﴾ و از کسی که بر او رحم می‌کند نزد کسی که بر او رحم نمی‌کند

شکایت نبرد، و بداند که خداوند با علم و عدلش خوشی و راحتی را در یقین و رضایت نهاده و غم و اندوه را در شک و بی‌قراری.

حفاظت از فرزندان با نیکوکار بودن پدران

سعید بن مسیب (تابعی مشهور) نمازش را طولانی می‌کرد و به فرزندش می‌گفت: سوگند به خدا من نمازم را به این امید طولانی می‌کنم که از تو حفاظت کنم و این آیه را خواند: ﴿وَكَانَ تَحْتَهُ كَنْزٌ لَهُمَا وَكَانَ أَبُوهُمَا صَالِحًا فَأَرَادَ رَبُّكَ أَنْ يَبْلُغَا أَشُدَّهُمَا وَيَسْتَخْرِجَا كَنْزَهُمَا رَحْمَةً مِّنَ رَبِّكَ﴾ [الکهف: ۸۲]. یعنی: «و پدرشان نیکوکار بود لذا پروردگار تو خواست تا آن دو (یتیم) بزرگ شود و گنجینه خود را بیرون آورند (که این کار و تدبیر) رحمتی از جانب پروردگارت بود».

جعفر بن محمد می‌گوید: پدر ذکر شده در این آیه جد هفتم بوده و مقاتل می‌گوید: جد دهم آنها بوده است، و خداوند با نیکی پدران نسل و فرزندان آنها را حفاظت کرده است. و این آیه مصداق این گفته رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است که ابن عباس رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا آن را روایت کرده. آنحضرت صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می‌فرماید: «أَحْفَظُ اللَّهَ يَحْفَظُكَ» یعنی: «حد و حدود خداوند را رعایت کن تا خداوند از تو حفاظت کند»، پس خداوند بخاطر اطاعت و فرمانبرداری و نیکوکاری انسان از فرزندان و ذریه او حفاظت می‌کند، و این بصورت عموم است و موارد شاذ و نادری خلاف این عموم هم شاید دیده شود، یعنی چه بسا دیده می‌شود که پدر و مادر انسانهای شایسته و درستکار باشند و فرزندشان فاسد، مانند کنعان فرزند نوح عَلَيْهِ السَّلَامُ که کافر بود، و نوح عَلَيْهِ السَّلَامُ که از پیامبران اولوالعزم خداوند نیز هست از کافر بودن فرزند بی‌خبر بود و بهمین خاطر فرمود: ﴿إِنَّ أُمَّتِي مِنْ أَهْلِ﴾ [هود: ۴۵]. یعنی: «خداوند! فرزندم از اهل و پیروان من است». و در جواب گفته شد: ﴿إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ﴾ [هود: ۴۶]. یعنی: «[ای نوح] او از اهل و پیروان تو نیست».

حسن بصری رحمته می‌گوید: کنعان منافق بود، یعنی به ظاهر مؤمن ولی در واقع کافر بود.

علماء می‌گویند: در این آیه تسلیی خاطری است برای مردمی که با وجود درستکار بودنشان فرزندان فاسد دارند.

آیا خضر علیه السلام تاکنون زنده است؟

برخی از علماء معتقدند که خضر زنده است و از جمله کسانی که مؤید این نظریه هستند می‌توان به قرطبی و نووی و ابن صلاح و غیره اشاره کرد. و حکایاتی که صالحین درباره خضر گفته‌اند بی‌شمار است و مدعی‌اند که خضر و الیاس علیهما السلام هر سال به حج می‌روند و اورادی را از آنها روایت می‌کنند، و در این رابطه به احادیثی از انس رضی الله عنه استناد می‌کنند که صحت آنها به ثبوت نرسیده است، و قوی‌ترین استدلالشان در مورد زنده بودن خضر نشانه‌های تعزیه‌وی هنگام وفات پیامبر صلی الله علیه و آله می‌باشد و این مسئله را امام ابن کثیر این گونه بیان می‌کند و می‌گوید: «امام نووی و غیره در مورد زنده بودن خضر تا الآن و سپس تا قیامت دو قول را ذکر می‌کنند، و خود امام نووی و ابن صلاح به همین نظریه تمایل دارند و در این باره حکایاتی از گذشتگان ذکر می‌کنند که صحت هیچکدام از آنها ثابت نشده است که مشهورترین آنها همان حدیث تعزیه است که اسنادش ضعیف است. و به فرض صحت حدیث تعزیه، چگونه می‌شود یقین نمود که تعزیه کننده خضر علیه السلام بوده و جنی نبوده؟ و در حدیث نیامده است که راویان خضر را دیده‌اند، و حال آنکه خداوند متعال درباره جن می‌فرماید: ﴿إِنَّهُمْ يَرُلَكُمْ هُوَ وَقَبِيلُهُ مِنْ حَيْثُ لَا تَرَوْنَهُمْ﴾ [الأعراف: ۲۷]. و شیخ امین شتیعی در تفسیر اضواء البیان نظریه وفات خضر را ترجیح داده و استدلالهایی بر این نظریه دارد از آن جمله:

(۱): ظاهر عموم این آیه: ﴿وَمَا جَعَلْنَا لِبَشَرٍ مِّن قَبْلِكَ الْخُلْدَ أَفَإِن مِّتَّ فَهُمُ الْخَالِدُونَ﴾

﴿[الأنبياء: ۳۴]﴾ یعنی: «ما به هیچ بشری بیش از تو عمر جاودان نداده ایم پس آیا اگر تو بمیری اینها عمر جاودان خواهند یافت». کلمه «بشر» بصورت تکبیره و در سیاق نفی آمده که عموم بشر را شامل می‌شود و بالطبع خضر از این قاعده مستثنی نیست.

(۲): این گفته پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ که در غزوه بدر اینگونه دعا فرمود: «اللَّهُمَّ إِنَّ تُهْلِكَ هَذِهِ

الْعِصَابَةَ مِنْ أَهْلِ الْإِسْلَامِ لَا تُعْبُدُ فِي الْأَرْضِ»^۱.

«بار الها! اگر این گروه از اهل اسلام را نابود کنی کسی نخواهد بود که بر روی زمین تو را بپرستد» و اگر خضر بر روی زمین می‌بود پس خداوند بر روی زمین عبادت می‌شد.

(۳): پیشگویی پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به اینکه پس از صد سال از شبی که این سخن را گفت

کسانی که در آن شب زنده بوده‌اند دیگر بر روی زمین نخواهند بود و اگر بالفرض خضر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در آن لحظه زنده بوده دیگر نباید پس از صد سال از آن تاریخ زنده بماند.

عبدالله بن عمر رضي الله عنهما می‌گوید: پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در آخر حیات خود شبی پس از اینکه نماز عشاء را بر ما خواند و فارغ گشت، بلند شد و فرمود: «أَرَأَيْتُمْ لَيْلَتَكُمْ هَذِهِ فَإِنَّ عَلَى رَأْسِ مِائَةِ سَنَةٍ مِنْهَا لَا يَبْقَى مَن هُوَ عَلَى ظَهْرِ الْأَرْضِ أَحَدٌ» یعنی: «از تاریخ امشب تا رأس صد سال دیگر کسی از آنهایی که بر روی زمین قرار دارند زنده نمی‌مانند».

ابن عمر رضي الله عنهما می‌گوید: مردم پس از شنیدن این گفته رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به وحشت افتاده و مسئله را به گونه‌ای دیگر برداشت کردند، حال آنکه رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ منظورش از اینکه پس از صد سال کسی زنده نخواهد ماند کسانی بودند که در آن روز بر روی زمین زندگی می‌کردند یعنی این نسل از بین می‌روند.

(۴): اگر خضر علیه السلام تا زمان پیامبر صلی الله علیه و آله زنده می‌بود از پیروان آن حضرت می‌بود و در رکاب او می‌جنگید و او را یاری می‌داد، زیرا آنحضرت صلی الله علیه و آله مبعوث برای همه انسانها و جنیان بود و آیاتی که دال بر عام بودن رسالتش است فراوانند مانند این آیه که می‌فرماید:

﴿ قُلْ يٰٓهَا النَّاسُ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ جَمِيعًا ﴾ (اعراف: ۱۵۸). «بگو: ای مردم من به سوی همه شما از جانب خدا فرستاده شده‌ام» و این آیه: ﴿ وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً لِّلنَّاسِ ﴾ [سبأ: ۲۸]. یعنی: «نفرستاده‌ایم تو را مگر برای همه مردم».

و اگر موسی علیه السلام هم تا زمان بعثت رسول الله صلی الله علیه و آله زنده می‌بود بر وی واجب بود که از آن حضرت صلی الله علیه و آله تبعیت کند و هم چنین خضر علیه السلام [چه نبی می‌بود و چه ولی] اگر در زمان رسول الله صلی الله علیه و آله زنده می‌بود بهترین حالتش این بود که نزد پیامبر صلی الله علیه و آله می‌آمد و به او ایمان می‌آورد و او را نصرت می‌داد و نمی‌گذاشت که دست هیچ دشمنی به او برسد، اگر خضر ولی باشد پس صدیق از او افضلتر است و اگر نبی باشد پس موسی علیه السلام از او برتر است.

و آنچه را که بصورت قطع و یقین می‌توان درباره خضر علیه السلام از نگاه دین دانست همین است.

و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در پی بازگشت از سفر معراج نماز صبح را بر انبیاء علیهم السلام امامت نمود، و می‌دانیم که عیسی علیه السلام پس از نزول در آخر الزمان با حکم شریعت اسلام حکم می‌کند و نه از آن دوری می‌کند و نه از چهارچوب شریعت محمدی خارج می‌شود در حالیکه ایشان از پیامبران اولوالعزم هستند پس نظریه وفات خضر علیه السلام شباهت بیشتری به صحت و درستی دارد، اگر چه عقیده بعضی از علماء بر خلاف این پندار است در پایان آنچه را که باید گفت این است که: علماء و مشایخ نزد ما محبوب اند ولی حق از همه محبوبتر.

خاتمه

گفته شده: زمانی که خضر علیه السلام رفت تا از موسی علیه السلام جدا شود موسی علیه السلام خطاب به وی گفت: مرا وصیت کن، خضر علیه السلام فرمود: تبسم کننده باش نه خنده کننده، لجاجت را کنار بگذار، و بدون نیاز به جایی مرو، و گناه و خطای خطاکاران را بر آنها عیب مگیر، و بر خطاهایت گریه کن ای پسر عمران.

دوستان رسیدن به پایان این حکایت زیبا در نفس انسان غم و اندوه را بر می‌انگیزد، و آرزوی قلبی هر انسانی این است که خاتمه‌اش به خیر باشد و سعی تلاشش بر این است که نفسش را مطیع امر خداوند عزوجل نماید که می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تُقَاتِهِ وَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ﴾ [آل عمران: ۱۰۲].

«ای مؤمنان آنگونه که حق تقوی و خدا ترسی است از خدا بترسید و جز در حالت مسلمانی از دنیا نروید»، و دعای مؤمن همیشه این است: ﴿تَوَفَّنِي مُسْلِمًا وَأَلْحِقْنِي بِالصَّالِحِينَ﴾ [یوسف: ۱۰۱]. «خداوندا مرا مسلمان بمیران و به زمره نیکوکاران ملحق بگردان».

از ابن عباس رضی الله عنهما درباره حقیقت گنجینه دو یتیم که زیر دیوار یافت شده روایت است که فرموده: علمی بوده نوشته شده در صحیفه‌هایی مدفون شده. و هم چنین از ایشان نقل شده که فرمود: آن گنجینه لوحی طلایی بوده که بر آن نوشته شده بوده: بسم الله الرحمن الرحيم، تعجب می‌کنم از کسی که ایمان به قدر دارد چگونه اندوهگین می‌شود، تعجب می‌کنم از کسی که ایمان به رزق دارد چگونه خسته می‌شود؟ تعجب می‌کنم از کسی که به مرگ یقین دارد چگونه سرمست و شاد می‌شود؟ تعجب می‌کنم از کسی که به حساب روز قیامت ایمان دارد چگونه از آن غافل است؟ تعجب می‌کنم از کسی که به ناپایداری و بی وفایی دنیا به نسبت به اهل آن ایمان دارد چگونه به آن اطمینان می‌کند؟ لا إله إلا الله و محمد رسول الله. و رابطه بین آغاز و پایان رابطه‌ای محکم

است، فسادِ پایان از فسادِ ابتدا است، و اگر آغاز انسانی فاسد باشد پایانش نیز فاسد خواهد بود. و اگر پایانش فاسد باشد چه بسا هلاک و بر باد می‌شود، پس خوشبخت و توفیق یافته کسی است که خاتمه نیکویی داشته باشد.

در حدیثی از پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ آمده است: «مَنْ كَانَ آخِرُ كَلَامِهِ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ دَخَلَ الْجَنَّةَ» «هر کس آخرین کلامش [در دنیا] لا اله الا الله باشد به بهشت می‌رود». و وعظ و ارشاد و پند و نصیحت اثر بزرگی در دست کشیدن بنده از گناه و غفلت دارد، بویژه در لحظات جدایی و وداع رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در این باره می‌فرماید: «لَقِّنُوا مَوْتَاكُمْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» «به مردگانتان [کسانی که در حالت مرگ اند] کلمه لا اله الا الله را تلقین کنید».

و خطاب به معاذ بن جبل رضي الله عنه در حالی که با او وداع می‌کرد فرمود: «اتَّقِ اللَّهَ حَيْثُمَا كُنْتَ وَأَتَّبِعِ السَّبِيلَ الْحَسَنَةَ تَمَحُّهَا وَخَالِقِ النَّاسَ بِخُلُقٍ حَسَنٍ». یعنی: «هر کجا بودی تقوی و خداترسی پیشه کن، عمل بد را با عمل نیکی بعد از آن محو و پاک گردان و با مردم با اخلاق نیکو رفتار کن».

و مستحب است که مسافر به بازماندگانش چنین گوید: «أَسْتَوْدِعُكُمْ اللَّهُ الَّذِي لَا تَضِيعُ وَدَائِعُهُ» «شما را به خداوندی می‌سپارم که سپرده شده‌هایش از بین نمی‌روند». و مقیم به مسافر بگوید: «أَسْتَوْدِعُ اللَّهَ دِينَكُمْ، وَأَمَانَتَكُمْ، وَخَوَاتِيمَ أَعْمَالِكُمْ، زَوَّدَكَ اللَّهُ التَّقْوَى وَغَفَرَ ذَنْبَكَ وَيَسِّرَ لَكَ الْخَيْرَ حَيْثُمَا كُنْتَ عَلَيْكَ بِتَقْوَى اللَّهِ وَالتَّكْبِيرِ عَلَى كُلِّ شَرَفٍ» یعنی: «می‌سپارم به خداوند دین و امانت و خاتمه اعمال تان را، خداوند تو را به تقوی مجهز کند، و گناهانت را بیامرزد، و هر کجا باشی خیر و خوبی را برایت آسان گرداند، تقوی پیشه کن و در سر بالایی‌ها تکبیر بگو». و مسافر چون پشت کند مقیم برای او این گونه دعا کند: «اللَّهُمَّ اطْوِ لَهُ الْبَعِيدَ وَهَوِّنْ عَلَيْهِ السَّفَرَ». «بار الها: دوری راه را برایش کوتاه و سختی سفر را برایش آسان بگردان».

و پیامبر هرگاه از مجلسی که با یارانش نشسته بود بر می خواست اینگونه دعا می فرمود:

«اللَّهُمَّ اقْسِمْ لَنَا مِنْ خَشْيَتِكَ مَا يَحُولُ بَيْنَنَا وَبَيْنَ مَعَاصِيكَ وَمِنْ طَاعَتِكَ مَا تُبَلِّغُنَا بِهِ جَنَّتِكَ وَمِنَ الْيَقِينِ مَا تُهَوِّنُ بِهِ عَلَيْنَا مُصِيبَاتِ الدُّنْيَا وَمَتَّعْنَا بِأَسْوَاعِنَا وَأَبْصَارِنَا وَقُوتِنَا مَا أَحْيَيْتَنَا وَاجْعَلْهُ الْوَارِثَ مِنَّا وَاجْعَلْ ثَأْرَنَا عَلَى مَنْ ظَلَمَنَا وَانصُرْنَا عَلَى مَنْ عَادَانَا وَلَا تَجْعَلْ مُصِيبَتَنَا فِي دِينِنَا وَلَا تَجْعَلِ الدُّنْيَا أَكْبَرَ هَمًّا وَلَا مَبْلَغَ عِلْمِنَا وَلَا تُسَلِّطْ عَلَيْنَا مَنْ لَا يَرْحَمُنَا».

«خداوندا ما را از ترس و خشیت خود بهره‌ای عنایت کن و بوسیله آن ما را از نافرمانی و معصیت تو دور گرداند و از اطاعت خود بهره‌ای عنایت فرما که ما را به بهشت تو برساند، و از یقین بهره‌ای عنایت نما تا مصیبت‌های دنیا را بر ما آسان گردانی، خداوندا تا ما را زنده نگه می‌داری ما را از نعمت گوش و چشم و توانایی مان بهره‌مند ساز، و ما را از وارثان آن گردان، و انتقام ما را از کسانی بگیرد که بر ما ظلم و ستم روا داشته‌اند، و ما را بر دشمنانمان پیروز بگردان، و مصیبت‌مان را در دینمان قرار مده، و دنیا را بزرگترین هم و غم ما و منت‌های علم ما مگردان، و کسانی را که بر سر ما رحم و شفقت نداشته باشند بر ما مسلط مکن».

خاتمه هر انسانی رقم خورده است، و غیب را کسی جز الله نمی‌داند، لذلک ابن عمر رضی الله عنهما می‌گفت: اگر بدانم که خداوند از من سجده‌ای را پذیرفته است به گونه‌ای به استقبال مرگ رفته و از آن خوشحال می‌گشتم بیشتر از کسانی که گمشده‌شان به سوی آنها برگشته باشد. بدلیل این گفته خداوند: ﴿إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ﴾ [المائدة: ۲۷]. یعنی: «جز این نیست که خداوند عمل متقین را می‌پذیرد».

پس راهی جز رفتن بسوی خداوند نیست که از روی رغبت و ترس از خدا و امید به رحمت و خوف از عذابش باشد، خداوند می‌فرماید: ﴿وَيَدْعُونَنَا رَغَبًا وَرَهَبًا وَكَانُوا لَنَا خَلِيعِينَ﴾ [الأنبياء: ۹۰]. یعنی: «و ما را از روی رغبت و بیم می‌خواندند و در برابر ما خاشع بودند» و امیدواریم آنچه را که نوشتیم و ذکر کردیم به ما نفع و سود بخشد در روزی که نه مال سودمند خواهد بود و نه فرزندان مگر کسی که با قلب پاک نزد خداوند حاضر

شود، و از خداوند مسئلت داریم که به ما اخلاص در قول و عمل عنایت نماید، إنه ولی
ذلك والقادر علیه.

و پایان سخن: سبحان الله وبحمده، سبحانك اللهم وبحمدك أشهد أن لا إله إلا أنت
أستغفرک وأتوب إليك. وسلام على المرسلين والحمد لله رب العالمين.